

د. غری فیاضی دزدی

کتاب

( شمیرکاری برفرو نسیم رستاری )

✽ تألیف ✽

( عالم فاضل ( عبدالکریم ) کردی مدرس )

( در غایت یاد تالیع لوائی سالیانه )

✽ حقوق الطبع محفوظه اسوات ✽

✽ در مطبعه ( غری ) در نجف اشرف ✽

✽ بزبور طبع مزین و به تصحیح ✽

✽ و لهام اداره غری ✽

✽ آراسته شده ✽

✽ فی شهر رجب ۱۳۵۷ هجریه الموافق ابول ۱۹۳۸ م ✽

\* بقلم مصحح محمد مظهر الحسینی \*

برقاریان کتاب شمشیر کاری مخفی و پوشیده نماند که جناب  
فاضل محقق ملا عبدالکریم مؤلف این کتاب سلمه الله بغایت  
اعتنا و دقت سعی در رد و دفاع از مکاید کتاب نسیم رستگاری  
فرموده و بنوعی تفصیل داده که آنانی اصل کتاب مردود را  
تدیده اند باین اکتفا خواهند نمود و فقیر نیا بر آن از طبع رساله  
فارسیه خود که در عین موضوع تنظیم نموده بودم عدول  
و رساله مجمله عربیه را که نفحات باری در رد نسیم رستگاری  
قام نهاده با سر حضرت شیخ دام عمره طبع کردم و استغنا  
به کتاب فارسی جناب مدرّس نمودم و سبب آنکه به لغت  
کردی تألیف نشد سه جهت داشت اول اینکه کتاب آقای  
آیت الله به فارسی بود دوم اینکه در میان برادران عرب  
بسیار کس را به عین عقیده آقای مردوخ مبتلادیدم سیم اینکه  
مسموع شد که جناب فاضل محترم شیخ محمد خال سلمه الله  
در سلیمانیه به لغت گردیده مشغول تألیف رد آنست لهذا  
امید است خداوند این ردود سه گانه را در میان فرق مسلمین  
عرب و فارس و کرد مصدر فائده و دفاع شبهه فرماید و خطابی

که حضرت مولانا قطب المعارف شیخ علاء الدین العثماني دام  
عمره شخصا با آقای محمد مردوخ کرده بمناسبت اینکه فارسی بود  
آنرا باین رساله نفیسه ملحق نمودیم

✽ خطاب حضرة مولانا الشيخ محمد علاء الدین العثماني النقشبندی ✽  
به آقای شیخ محمد مردوخ

آقای شیخ محمد مردوخ جسارت نسبت بامه مجتهدین فرموده  
خیلی جای حیرت شد که تأمل در حدیث فخر عالم صلی الله  
علیه وسلم نکرده فرموده خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم  
ثم و ثم معلوم است که مجتهدین کرام داخل زمره قرن دوم  
وسیمند و بزمان حضرت علیه الصلاة والسلام نزدیک تر و به  
احادیث و کلام مجید عالم تر و به لغات عربیه مختلفه عارف  
تر بوده اند و قرآن کریم که جامع جمیع احکام بل جامع جمیع  
ظهورات سابقه و لاحقه است الی یوم الدین مستخرج احکام  
از آن کسی باید باشد که از صفای قلب و بذل مجاهدات و حسن  
اعمال و نیات و اصل معلوم ربانیه و دلش بحر معارف الهیه از آیات  
و احادیث گشته که بتواند استنباط احکام از آن نمایند انهم  
آناند که آن جناب بلا حیا و حجاب و بدون خوف از عتاب  
رب الارباب زبان درازی را نسبت باوها نموده اید جزاکم الله



بمدله از علمای این عصر تا مصور پیشتر اگر سوال کرده شود  
 غیر از اینکه التجابه کتب سلف برند و معانی لغات را از آن  
 استفهام کنند و بهزار زحمت جوانی بدهند چه میدانند (خال  
 محبوبان سیاه و دانه فلفل سیاه) (هر دو جان سوزند اما این کجا  
 و آن کجا) آن جناب که بصرف عمری طولانی معنی يك عبارت  
 اگر بدانند حق نیست در مقابل آن بزرگان باین گونه عبارات  
 بی اصل و فصل و پرغش و غل اقدام نمایند چرا تأمل در آیه  
 های قرآن نموده فرقه ناجیه کسانی میباشند که مقلد به ائمه  
 مذاهب اربعه اند و اولیاء علمای که در شأن ایشان آیه  
 (اولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والشهداء والصالحين وآية  
 (الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون) نازل شده و کرامتهای  
 گوناگون از ایشان در ظل معجزه حضرت خاتم الانبیاء  
 علیه السلاة والسلام ظاهر و خواوق عادات و تصرفات و کشفیات  
 فراوان غیر محصوره داشته اند و صلحای امت از ایشان آنها را دیده  
 و شنیده و کتب عدیده را درین باب تألیف نموده غیر اینکه  
 از مقلدین آن بزرگانند از چه مأخذی این همه فضائل را دارا  
 شده اند آقای شیخ محمد مردوخ خوب دقت کند از وقتی که  
 دین اسلام از اختلافات مبتدعین پاک و منقی و تألیفات و کتب



بزرگان درین باب به ملایین به حیطة ظهور ورشته تحریر  
در آمده و در هر صحیفه از جمیع این مؤلفات چند مرتبه اسم  
مبارک حضرت رسول علیه الصلاة والسلام تحریر شده در عقب  
آن صلوٰة و تسلیم نوشته اند شك نیست که تکرار این صلوٰة  
صلوٰة و تسلیم از دو چیز میخیزد اول از اتباع امر حق جل سبحانه  
که فرموده (یا ایها الذین آمنوا صلوٰة علیہ وسلموا تسلیا) دوم از غایت  
شفغ و محبت آنحضرت که در روایت مسلم فرموده من (صلی  
علی واحدة صلی الله علیہ عشر صلوات و حط عنه عشر خطیئات  
و رفع له عشر درجات) اگر اهل انصافید آیا آنان خدا و رسول را  
دوست داشته و اتباع او امر اوها نموده اند یا شما که در تمام  
رسالهات یک دفعه صلوات و تسلیم را بر روان پاک حضرت  
نوشیتند (والله یعلم المفسد من المصلح والله یشهد ان  
المنافقین لکاذبون) تمام شد فرمایش حضرت شیخ قدس سره  
و نفعا بیرکاته آمین .



## هر سخن جانی و هر نکته مقامی دارد

هنگامی که برای چاپ کردن رساله شمشیر کاری متوجه بغداد  
و در ماشین نشسته بودم ناگاه در یکی از محطه ها که آن را  
( منصوریه الجبل ) گویند تصادف يك افندي کردم که داخل  
شد و بجانب من نشست

محض اینکه مناظره ما با افندي عرب به موضوع این کتاب  
مناسبت دارد آن را بفارسی ترجمه و ملحق به این رساله نمودیم . . .  
پس از اینکه ماشین بحرکت افتاد ( افندي ) قدری عماشای  
من کرد و گفت مرحبا درویش

گفتم — مرحبا افندي

گفت — عربي ميدانی

گفتم — كمترى

گفت — بغداد ميروي

گفتم — بلى

گفت — براى زيارت غوث

گفتم — خداوند زيارت اوليا را نصيب فرمايد

( افندي ) قدرى با جنبانیدن سر واستهزاء بمن عماشا کرد

و بعد و لشباع فوق العاده گفت ( زين )

( پس ) گفت چیست این خرافات چیست این اعمال و غادات

عالمیه که شما ترك نمیکنند و از راه دور شد رحال بسته زیارت

اولیا می روند برای قضای حاجات همان بولی که در راه این منکر  
 صرف میکنند قاضی الحاجات . وغوث . و مشکل گشا . و حاجت  
 روا کننده شما است و اگر در کون غوثی باشد فقط بول است  
 مختصر ( افندی ) از سخنان نالائق نسبت به شعائر دین  
 آن چه دانست قصور نکرد

( گفتم ) ای افندی معلوم می شود که شما بسیار عاشق بول  
 هستی خوب آن است که عاشق عقل باشی که عقل شما را از جهل به  
 علم و از شر به خیر رهنمونی میکند

چيست این عبارت شدید اللهجه و استهزای شما اگر مقصودت  
 اظهار خشمناکی به اهل دین و شعائر دین است در لفظ ( زین )  
 با همان مد و اشباع آرا فهمیدم

و اگر مرادت نصیحت و ارشاد است بزبان شیرین و تواضع  
 و اصول معقول باید باشد نه این استهزاء و حدت لهجه خلاف تمدنی  
 است که شماها آن را ادعای کنید

( گفت ) بیان کن که مراد از زیارت قبور چیست

( گفتم ) بیان کن که آیا از آیات و احادیث چیزی در  
 یاد داری

( گفت ) بلی بلی بلی

( گفتم ) مذهب شما شافعی است یا حنفی و مقصودم تحقیق  
 اصل مذهبش بود

( گفت ) نه شافعی و نه حنفی و نه مالکی و نه حنبلی بلکه



محمدی هستم فقیر قدری تبسم کردم و بعد واشباع فوق العاده مانند  
افندی کلمه ( زین ) را بر زبان راندم انگاه

( گفتم ) ای افندی محمد کدام است و دین او چیست

( گفت ) محمد عربی و دین او اسلام است و کتاب خدا بر او

نازل و در آن فرموده ( ان الدین عند الله الاسلام ) و تفرموده  
( ان الدین عند الله الشافعی والحنفی والحنبلی والمالکی )

( گفتم ) نبوت محمد بجه برای شما ثابت و همین اسلام که

لفظش را یاد گرفته عبارت از چیست

( گفت ) نبوت محمد به تاریخ ثابت و اسلام عبارت از کلمه

شهادت است

( گفتم ) مگر در دین محمد نماز و روزه و حج و زکات

نیست

( گفت ) بلی هست

( گفتم ) رجا دارم نماز محمدی بن پیاموز

( گفت ) مگر تجامل میکنی که گویا تا حال ندانسته نماز

چطور است و این مردم چطور نماز میخوانند

( گفتم ) افندی همین نمازی که من و دیگران تا حال خوانده

ایم به قول شما باطل و بی اساس است بجه اینکه ما شافعی مذهب  
یا حنفی یا مالکی یا حنبلی میباشیم و من از شما تعلیم نماز محمدی را می

خواهم که فقط شما آن را میدانی

در اینجا افندی قدری سکوت کرد و حس کردم که خیال گیر

از مکالمه دارد

(گفتم) افندي نبايد گريز نمائي يا بايد همان نماز محمدی را که جز از شما کس نمیداند بمن بیاموزي يا اعتراف کنی باینکه شما محمد را نمی شناسي و از دین او بی خبري

(پس) از آنکه افندي شروع به اعتذار نمود

(گفتم) پس از قرن اول از عهد محمد تا حال چند قرن گذشته

(گفت) تقریباً سیزده قرن

(گفتم) درین قرون امت محمد چه کسانی غیر از اتباع

مذاهب اربعه اگر اینها همه همراه بوده اند دیگر محمد را امت کجا و فضیلت و شرافت کدام و شریعت او که باید ناسخ تمام شرائع و تا روز قیامت بر پا باشد چه معنی دارد و اعتبار کی برای حدیث محمد می ماند که فرموده (ان امتي لن تجتمع علی ضلالة فاذا رأيتم اخلافا فعليکم بالسواد الاعظم) و سواد اعظم بر بسیطه غیر از مذاهب اربعه کدامند

(گفت) بحقیقت این حدیث پیغمبر است

(گفتم) بلي ولي شما پیغمبر را خوب نشناختي و الا از احادیث او چیزی می فهميدي و از جمله آنها حدیث (كنت نبيتم

عن زيارة القبور الا فروروها الآن الخ) بگوش شما میرسد

(گفت) همین اعمال را که زائرین مرتکب می شوند در

وقت زیارت آيا شرك نیست

(گفتم) اگر معنی شرك را میدانستی این سؤال نمیکردی

و اگر قیام بر قبر نبی یا ولی و طلب مغفرت از خداوند برای خود  
بشفاعت ارواح طاهره مشرک باشد شرک شما سخت تر است که بولرا  
قاضی الحاجات و مشکل گشا و غوث میدانی ( افندی ) قدری خجالت  
کشید ( و گفت ) جناب شیخ گمان میکنم که شما از بیلی میبای  
( گفتم ) نه از بیلی و نه کز کوکی و نه بغدادی و نه موصلی  
میباشم بلکه عراقی هستیم  
( گفت ) چطور

( گفتم ) چه اور شما نه شافعی و نه حنفی و نه مالکی و نه حنبلی  
میباشی و ادعا میکنی که مجدی میباشم آیا ندانسته که ائمه مجتهدین  
و ارثین محمدند و بواسطه ایشان اقوال و اعمال محمد برای ما ثابت شده  
و ایشان و امثال ایشانند که محمد اوهارا بقرمایش ( العلماء و رثة الانبیاء )  
بما نشان داده و اگر اوهارا اعتبار نکنیم نه تمام احکام دین برای  
ثابت و نه وثوق و اطمینان برای اصل و فرع دین ما باقی خواهد ماند  
( گفت ) ای بزرگوار من رحمت خدا بر شما باد بر این ارشادهای  
نافعه فقط يك اشکالی ام مانده

( گفتم ) بفرمایید  
( گفت ) این اختلافات در بین مذاهب چیست و چند مسأله  
را از اختلافات بیان نمود

( گفتم ) شما اعتراف دارید بر اینکه مجتهدین مذاهب اربعه  
در اصل دین متفقند گفت بلی گفتم همینکه در اعتقادات و اصول  
دین متفق و تابع خلفای راشدین میباشند همین اختلافات که در احکام



عملیه فروغیه دارند تأثیری بد بدین رسانیده و نخواهد رسانید  
( گفت ) چطور وانگهی حق تعالی فرموده ( ولا تفرقوا )

( گفتیم ) معنی ولا تفرقوا همان نیست که شما تصور کرده اید آیا هیچ  
دیدۀ یا شنیده اید که شافعی مذهبی یا حنفی مذهبی گفته باشد که دین  
من حق و دین شما باطل یا حنبلی با مالکی همچنین چیزی گفته باشد

( گفت ) نه ( گفتیم ) شنیده یا دیده که از اتباع و مقلدین  
مذاهب اربعه در يك مسجد جمع شده و جماعت بلکه اقتدا به يك  
امام کرده باشند ( گفت ) بلی

( گفتیم ) پس ضرورت ثابت شد که اختلاف مذکور ضرری  
بدین رسانیده و نخواهد رسانید بلکه اگر دقت کنی آن اختلاف  
عین رحمت است چنانکه حالا شما در ماشین نقشه و درین ازدحام  
تصادفا با يك زن اجنبیه لمس حاصل شد و آب موجود نیست که وضو  
را تازه کنی و ماشین در حرکت و وقت نماز نزدیک بغوت است چه  
طور است که حنفی باشی و دست نمازت بحال خود باقی و نماز را ادا  
کرده باشی ( گفت ) خیلی بجا و پسندیده است

( گفتیم ) من در صحرائی بر کنار رودی یا بر لب حوضی  
نقشه و به لمس زن نامحرم وضویم باطل شد چطور است که مذهب  
شافعی و سر و رو و اعضایی خود را نفاذی تازه داده وضو را تجدید  
و نماز بخوانم ( گفت ) ایستم خیلی مقبول است

( گفتیم ) برین قیاس کین تمام مسائل خلافیه که در بین  
مذاهب اربعه موجود است که هر يك خالی از حکمت نیست و نسبت

# بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله شرع لنا الدين ونزل الذكر المبين وحفظه من أيدي الذين يحرفون الكلام عن مواضعها ويعصون الله والصلاة والسلام على سيد المرسلين مولينا (محمد) صلى الله عليه وسلم المبعوث بالحق الداعي إليه بالحكمة والموعظة الحسنة ومن أحسن قولا ممن دعى إلى الله وعلى آله واصحابه التسالين لذكر الله المهاجرين الناصرين له الذين نزل عليهم مدد وانصر من الله وعلى أئمة دينه المهتدين بهديه الهادين لأئمة الذين ورد فيهم لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق حتى يأتي امر الله (أما بعد) بربراداران دینی مخفی نمائند که خداوند عالم بمحض لطف و کرم و انعام اتم حضرت محمد المصطفی را صلى الله عليه وسلم سيد المرسلين وخاتم النبیین کرده و دین او را بدین ابدي و موجب سعادت سرمدی قرار فرموده لذلك اصحاب آن حضرت را خير الاصحاب وائمه دين او را خير الائمة وامت او را خير الامم قرار داده و اصحاب وائمه دين قرآن شريف و احاديث آن حضرت که اساس اسلام هستند از دوره اول تا امروزه بغایت اهتمام حفظ فرموده اند و سبب به اخلاص و فداکاری اوها عموم احاد مسلمین مطيع و فرمان بردار اوها و نسبت باحدي از ایشان سوء ادبي را اظهار نکرده تا این دوره اخيره که بوسیله اختلاط (أروپا ئیهاي) دین دشمن بعض از مسلمین در برابر دین خود دل افش کرده و پژمرده شده معاند به وسیله

بعضی از مفسدین شروع به طعن و رخنه کردند از جمله (آیت الله) کردستانی رساله عامل و باطل و مشتمل بر افساد و عناد در موضوع بطلان اجتهاد نوشته و به دستگیری بعضی از دعاة [بهائیه بابیه] در مصر ضعیف و در کردستان نشر کرده و از آنجائیکه حضرت قطب المارفین مولانا الشیخ محمد علاء الدین العثماني دامت برکاته بهر وسیله طالب نشر حقیقت و خادم اسلام و شریعة و خیرخواه حکومت و ملت است و این نوع منشورات برای عامه اسلام پر از مفاسد و اوهام است بعد از بدین آن فوراً امر به رد و تکذیبش فرمود (بناء علیه) ما من بغایت استعجال شروع به تحریر و برای اینکه در هر خصوص شبهه مدفوع و هیچ میدانی برای مقابل نماند صحیفه به صحیفه اول تا آخر آن رازد و هر مطلبی که در هر صحیفه نوشته به ادله واضحه تکذیب کردیم فتقول و بالله التوفیق در صحیفه اول گفته اید حضرت رسول الله ﷺ فرموده (وستختلف بهی امی علی ثلاث و سبعین فرقة یهلك اثنان و سبعین و تنجو فرقة واحدة و هم ما قال الله فیهم) (الذین یتبعون الرسول الذی الامی) الا انی تارك فیکم الثقلمین ان تمسکتم بها لن تضلوا ابدا کتاب الله و عترتی و انما لن ینفراقا حتی یردا علی الخوض) داعی بغایت ادب و تواضع و تمنای هدایه جناب آقا و باقی برادران که امثال ابن احادیث را دلیل و مستمسک زین خودشان کرده اند عرض می نمایم مضمون حدیث مذکور صحیح و معقول و در بین اسلامیان مقبول و لکنها (کلمه حق ارید بها باطل) زیرا شما آن حدیث را برای اثبات این آورده اید که ائمه اربعه مجتهدین هر یک رئیس یکی از فرقه های هالکه



و ثابع و متبوع همواره گمراهند هر واقعه حدیث مذکور بمنازل  
از مطلب شهادت است به چند دلیل اول اینکه مقصود از هفتاد  
و سه فرقه فرقهاست که در اصول دین چون بحث صفات باری و افعال  
او مختلف باشند مانند معتزله خوارج مرجئه نجاریه جبریه  
مشبهه ناجیه و شبههای مهمه آنها که هر یک تضریل دیگران می کنند  
نه فرقهای که درین خودشان در اصول اتفاق و در مسائل محدوده فروع  
فقیه خلاف داشته باشند و الا فرقهها بر مراتب از هفتاد و سه زیاد تر چنانکه  
در کتب ملل مسطور است دلیل دوم حدیث شریف منطوقا دلال  
دارد بر اینکه هفتاد و دو فرقه از آنها در آتش و سبب در آتش بودن بدعت  
و ضلال ایشان است که غالباً سخنان خرافات فلاسفه یونانها حجت  
بر مسلمین می کردند و از جاده حق و حقیقت دور می شدند و با بعض  
جهالت افراط در شأن کسی میکردند و به خدایش می دانستند و یا خود  
تقریظ بعمل آورده تکفیر یکی یا چند کسی از ائمه و اصحاب عدول  
می کردند چنانکه کسی معرفت تواریخ صحیحیه داشته باشد می داند  
و اما ائمه مجتهدین رضی الله عنهم قطعاً از مدلول قرآن و حدیث  
دور نشده اند و غایت کار ایشان آن بوده در جائی حکمی شرعی معلوم  
نبوده باشد به استنباط از معانی آیات و احادیث حکم را اظهار فرموده اند  
و راه را برای مسلمین توسیع و توضیح نموده اند دلیل سوم فرقهای  
مخالفه هر یک باقی را به گمراه می داند مانند خوارج نسبت اصحاب  
را به گمراهی بلکه تکفیر حضرت امام علی مرتضی رضی الله عنه  
میکردند و اما ائمه مجتهدین رضی الله عنهم هر منصفی ملاحظه تألیفات

اوها بنایند می داند سیرت ایشان ادب و اخلاص با اصحاب کرام  
و حضرات آل بیت اعلام و دربین خودشان هر لایق مدح و ثنائی سابق  
فرموده و هیچکدام کسی را از اتباع باقی منم و دین مبین را بر کسی  
محدود نکرده است دلیل چارم حضرت سید انام علیه السلام در جواب  
سائل در حدیث مذکور فرقه ناجیه را بعلامت واصله بیان فرموده  
تادر نزد خاص و عام معلوم باشد فرقه ناجیه کیستند باین طور فرموده  
(الذین یتبعون الرسول الذی الامی) و در روایتی دیگر الذین هم علی ما انا  
علیه واصحابی. یعنی فرقه ناجیه آنهاستند که بر سنت و رفتار و آداب  
من و یاران من هستند و چون به چشم حق بینی ملاحظه شود معلوم  
خواهد بود هیچ کدام از فرقهای هالکه بر سنت حضرت صلی الله علیه و آله و بر رفتار  
اصحاب او نیستند زیرا علی العموم یا نسبت قدح و طعن یا تمجید و تفضیل  
یا تکفیر اصحاب رسول یا بعضی از ایشان خواهند کرد و بقول اوها  
رفتار نخواهند نمود و فقط پیرو حضرت و اصحاب کرام و ائمه مجتهدین  
و اتباع ایشانند زیرا تمام احکام دین مبین ازوها اخذ نموده و جمیع  
اصحاب را به خیر الامه و عادل می دانند و مشتی از حسنات ایشان  
بر کوهی محاسن خود ترجیح می فرمایند و اگر حرکات و وقایعی در مابین  
اصحاب جاری شده محل همه را به حق بینی و غیرت و قوت ایمان قرار می  
دهند (علاوة) مستمسک واضح بر اینکه ائمه مجتهدین قطعا در اصول  
دین خلاف نداشته چنانکه اصحاب گرام ابدائالافه بایکد کرد در اصول  
دین نکرده اند. و اگر در هر جا خلافت داشته باشند در فروع بوده که نه  
موجب کفر است و نه ایمان چنانکه در تمجید لشکر اسامه به سوی بحرین

اختلاف کردند بعضی رأی بر توقیف آن داشته تا اینکه استدلالات ابو  
بکر صدیق به فرمایشات حضرت صلی الله علیه و آله استماع فرمودند ان وقت به ترتیبی  
که حضرت صلی الله علیه و آله پیش از مرض وفات ترتیب لشکر و احاد جیش را معین  
فرموده بود به جهاد رفتند و هیچ کس از لشکریان تخلف نفرمود و مانند  
اینکه وقتی حضرت صلی الله علیه و آله متوفی شد اصحاب در وفاتش مختلف شدند  
حتی حضرت فاروق رضی الله عنه اینقدر مندهش شده بود فرمود  
من قال ان محمدا قد مات علوته بسینی انما رفع الی السماء کما رفع عیسی  
بن مریم و حضرت صدیق رضی الله عنه درود او آیه (وما محمد الا رسول  
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم) خواند  
ان وقت حضرت فاروق بروفات حضرت آگاه شد فرمود والله کانه  
تاحال این آیت را نشنیده ام و مانند اینکه در مدفن حضره صلی الله علیه و آله اختلاف  
کردند بعضی فرمودند باید در مکه دفن شود که مولد و موطن او بوده  
بعضی دکر فرمودند باید در مدینه مدفون باشد که منزل هجرت و محل  
نصرت اوست تا اینکه حدیث (الانبياء یدفنون حیث یموتون)  
روایت شد آن وقت اتفاق بردفنش در مدینه منوره کردند و مانند  
اینکه پس از وفات حضرت بعض از اعراب ضعیف الایمان قاضی  
و مانع زکات شدند آن وقت حضرت ابو بکر رضی الله عنه فرمود  
با ایشان قتال خواهم کرد حضرت عمر مخالفت فرمود که ایشان گوینده  
لا اله الا الله و محمد رسول الله هستند دکر چه طور با ایشان قتال خواهی  
کرد و آنکهی حضرت صلی الله علیه و آله فرموده امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا  
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا قالوا ذلك عصموا منی دماهم



واموالهم) یعنی مأمورم از طرف خداوند متعال باینکه با کفار جنگ  
کنم تا اینکه شهادت می دهند که هیچ معبودی بحق نیست الا ذات الله  
و تاشهادت می دهند که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست هرگاه این شهادت  
را ادا کردند حفظ خون و مال خودشان از من میکنند حضرت ابو  
بکر رضی الله عنه در جواب فرمود (الیس قال بحقها ومن حقها  
اقامة للصلاة و ایتاء الزكاة ولو منعونی عقلا مما ادوه الی الذی لقانتم  
علیه) یعنی عجبایی خبری که حضرت صلی الله علیه و آله فرموده پس از ادای شهادت  
خون و مال خودشان از دست من محفوظ می کنند الا بجهت حقوقی  
که مقتضای ادای شهادت است و از جمله همان حقوق است بجا آوردن  
پنج فرضه نماز و دادن زکات پس اگر بزغاله از آنها در زکات تسلیم  
حضرت صلی الله علیه و آله می کردند از من منع کنند جنگ با ایشان می کنم  
تا اینکه از ایشان می گیرم بعد ازین جواب حضرت عمر رضی الله عنه  
قامت کرد و تاوستایش حضرت ابو بکر بجا آورد و فرمود والله  
اگر ایمان ابو بکر در یک کفه میزان و ایمان همه مسلمین در کفه دگر  
کنند ایمان او بر ایمان همه راجح خواهد شد و مانند اینکه اصحاب  
مهاجرین و انصار بعد وفات حضرت صلی الله علیه و آله در سقیفه قوم بن ساعده  
جمع و در خلافت اختلاف کردند حتی بعضی از انصار فرمود (من الامر  
و منکم امیر) یعنی از انصار امیری و از مهاجرین امیری باید باشد  
و هر دو اداره امور مسلمین بکنند تا اینکه حضرت ابو بکر رضی  
الله عنه استدلال بحديث صحيح کرد (الأمة من قریش) یعنی خلفاء  
و ائمان مسلمین باید از قریش باشند آن وقت همه منصفاً ساکت

و بر خلافت حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه متفق و باو بیعت کردند و در چندین مواد دگر هم اختلاف داشته اند همه از فروع و دخلی به اصول دین نداشته و در همه مواد بمعنویت استدلال به صریح آیات و احادیث شریفه یا به استنباط از آنها چنانکه در آئیه انشاء الله بیان می شود رفع نزاع شده و برحق گردشده اند به این ترتیب تا اواخر دوره اصحاب کرام انوقت معبد جهنمی و غیالان دمشقی و یونس اسواری پیدا و اختلاف و رسائل قضا و قدر هویدا کردند تا خورده خورده بسبب دور شدن از عهد سعادت و غلبه فسق و ظلمت مذاهب مختلفه و اکاذیب به واسطه جهل و نادانی و القاءات اجانب در عقاید پیدا و هفتاد و دو فرقه هالکه آشکار و فرقه ناجیه یعنی اتباع آل و اصحاب بحسب امکان از دفاع مفاسد و عقاید ناپسند جهل فرمودند اصل مقصد این بود که حضرات آل و اصحاب رضی الله عنهم ابدًا خلاف در اصول نداشته اند و فقط در مواد فروعیه حسب الاحتیاج مختلف و بقوه استدلال به آیات و احادیث و استنباط متفق و مؤتلف شده اند (و كذلك) ائمه مجتهدین همچون امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد رضی الله عنهم اختلافی که داشته اند در مسائل فروعیه بوده پس تابع سنت حضرت و اصحاب او هاند و فرقه ناجیه عبارت از اوها و اتباع اوها است و مادام فرقه ناجیه نمایان گردید واضح شد هر کس مخالف اوهاست داخلی فرقه هالکه است پس اگر به انصاف ملاحظه کنید این حدیث شریف حجت شما نیست بر شما است راجع به آخر حدیث مذکور که میفرماید الا انی تارک

فیکم الثقلین تا آخر عرض است احادیث شریفه درین مضمون که بیان تشریف  
 واحترامات آل بیت و ترغیب بر تبعیت اوها می کند بسیار و مفصل  
 تر از عبارت مذکوره در صحیح مسلم مروی است وقتی حضرت صلی الله  
 علیه وسلم از حجة الوداع بمدینه منوره رجعت فرمود در نزدیک  
 (رابغ) خطبه بلیغ به حضرات اصحاب صد و چارده هزار حاضر  
 بودند إلقاء و در آن خطبه فرمود (انی تارککم فیکم الثقلین اولهما کتاب  
 الله فیه الهدی والنور ثم قال واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم  
 الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی) فقیل لراوی الحدیث زید  
 بن ارقم من اهل بیته الیس نسائه من اهل بیته قال نساؤه من اهل بیته  
 ولكن اهل بیته من حرم الصدقة بعده قیل ومن هم قال هم آل علی وآل  
 عقیل وآل العباس رضی الله عنهم فقیل کل هؤلاء حرم الصدقة قال  
 نعم ودر روایتی دیگری صحیحه هست (کافی قد دعیت فاجبت انی قد  
 ترکت فیکم الثقلین احدهما آکد من الآخر کتاب الله و زوجل و عترتی  
 فانظروا کیف تختلفونی فیها فانها لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض)  
 و فی روایة (وانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض سألت ربی ذلك  
 لهما فلا تتقدموهما فتهلکوا ولا تقصروا عنهما فتهلکوا ولا تعلموهم فانهم  
 اعلم منکم) مضمون حدیث شریف ابن است ای اصحاب من چنان  
 بدانید کانه من از طرف ذات حق تعالی دعوت شده ام و من قبول  
 دعوت کرده ام که ازین زحمت سرای فانیه بر حمت سرای باقیه کوچ کنم  
 و من در میان شما بجا گذاشته ام دو چیز صاحب اعتبار و قیمت یکی  
 از آنها به قیمت تر از ان یکی دیگر است اول که قیمتی تر است کتاب الله



یعنی قرآن شریف دویم آل بیت من پس ملاحظه داشته باشید بطور  
نیابت من می کنید در بجا آوردن حقوق آنها که خبلی واجب الرایه  
هستند و آل بیت من با کتاب الله بسیار مربوط و از یک جدائی شوند  
تا وقتی بر حوض المورود می نشینم بر من وارد و نزد من حاضر می شوند  
زیرا از خداوند متعال همین ملاقات را تمنا کرده ام پس بر ایشان مقدم  
نشوید اگر قرآن شریف حکمی واضح فرمود تابع باشید و اگر از آل  
بیت کمی را عالم دیدند در فتاوی و احکام شرعیه مطیعش باشید  
و از ادب و احترام و رعایت حقوق با ایشان قصور نکنید مبادا هلاک  
شوید و علمای ایشان را تسلیم نکنید یعنی منافسه در علم بصورت  
جدال با اوها نکنید که ایشان بواسطه زیاده مجاوره با من از شما عالم تر  
پس اگر به دقت ملاحظه کنید غایه و مقصد حضرت صلی الله علیه و آله فقط این  
بوده که اسلامیان رعایت قرآن بکنند یعنی در آموختن و تلاوت و فهم  
معانی و عمل با احکام منصوصه و مستنبطه آن سعی و اکرام و احترام  
حفظه قرآن شریف بگیرند که همچون گوهر نایاب در مخزن محفوظ  
باشد کلمات قرآن را حفظ و ضبط کرده اگر در شرق خطا در کلمه باشد  
در غرب مردود و اگر در غرب اعرابی نا صحیح بخوانند در شرق رد آن  
مشهود است و هم رعایت آل بیت را عموما بنمایید اولاً در امورات  
زندگانی اوها را محترم نمائید خواهش کرده ام که علمای ایشان بکند و در اوامر و نواهی  
مخالفت ننمایند و علم دین را از اوها بیاموزند که بر آداب دیانت آگاهی  
زیاد دارند چنانچه فرموده (انا مدینه عالم و علی بابها) و فرموده (اتقوا کم

علی) و چنانکه حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنه از برکت دمای حضرت صلی الله علیه و آله در عهد خود به خبر الامه یعنی عالم بزرگ اسلامی مشهور بوده و سیده عایشه رضی الله عنها مقداری زیاد از احادیث احکام را حفظ و نشر فرموده و بر تفسیر آیات قرآنی خیلی آگاه بوده اند و هکذا غالب آل بیت و ائمه اطهار رضی الله عنهم در هر جا بوده اند گروه اسلامیان از انوار قدسیه ایشان مقتبس و از فوائد نفیسه اوها مستفید و ملتزم و به برکت صحبت ایشان فائز شده اند و کتب دین پرار روایت احادیث ازوها و فی الواقع اهل فضل و علم بوده اند چنانکه بعضی از تابعین نقل میفرماید که هفتاد نفر از علمای اصحاب را دیدم هر وقت در مسئله دینیّه مختلف می شدند رفع نزاع بر قول حضرت ابن عباس رضی الله عنه میفرمودند و اینکه یکی ازوها چون امامی از ائمه اربعه مجتهدین در کلیه فروع مقلد و متبع نیست منشأ بی علمی علمای آل بیت و یابی مبالائی اهل سنت و جماعت باوها نیست چرا که ائمه مجتهدین چندین احادیث و تفسیر آیات ازوها نقل و تقریر فرموده بلکه سبب آنست مذاهب و اقوال هیچکدام در احکام فروعیه جمع و مخصوص به تألیف نشده تا آداب و شرائط مسائل را تمام در دست کنیم و اگر کتاب مدونی می داشتند اهل حرمین شریفین که غایت تمصب و شدت تمسک به دیانت داشته و دارند نقل و نشر می فرمودند بالخاصه علمای آل بیت که خودشان زیاد از دیانت و امانت شخصی رغبت در نشر مذهب و مؤلف اجداد خود داشته اند (غلاوه بران) حضرت علیه السلام حقیقه ترغیب بر تبعیت و ملاحظه ایشان

فرموده دگر نقرموده ای و مناف اقتدابه کسی دگر ازائ  
 و پیشوایان دین ننگید در صورتیکه احادیث صحیحه ترغیب  
 در اقتدابه اصحاب بسیار مانند (اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر  
 و عمر) و حدیث (ترکتکم علی البیضاء لیلها کنهارها و نهارها کلها  
 لا یزیغ عنها احد الا هالك وان من یمش منکم فیسری اختلافا کثیرا  
 فعلیکم بسنتی و سنتی الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ)  
 و حدیث (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) پس واضح  
 گردید که بقیه حدیث مذکور هم بر شما حجت است (باری) مقصد  
 از اتباع ائمہ آل بیت اقتدا در رفتار و گفتاری نیست خارج از دیانت  
 باشند زیرا حضرات آل بیت اهل بدعت نبوده اند و قول و فعلی  
 خارج از قواعد دیانت نداشته اند و هم مقصود اتباع اوها در احکام  
 واضحه قرآنی نیست زیرا احکام منصوصه واضحه قدری مشترک  
 و اختصاصی بکس ندارند پس متعین گردید که مقصد اتباع علمای  
 مجتهدین آل بیت است در احکامی که بقوه رشد و کفایت و درایت از  
 قرآن و احادیث شریفه استنباط فرموده اند چنانکه اصحاب و تابعین  
 استفاده اکثر احکام از مرویات و آراء حضرت ابن عباس رضی الله  
 عنه کرده اند (صحیفه سیم) گفته اید تاریخ در تائید حدیث  
 فوق الذکر گواهی میدهد و صریحا نشان می دهد که هیچ آیینی در  
 عالم دچار اختلال نگشته مگر در نتیجه اختلاف پیشوایان  
 هر ض می نمایم  
 مع الاسف آن صحیفه لطیفه را عبارات کثیفه پر کرده اند چنان



آقا باید دقت کند اینکه آینه‌ای عالم دچار اختلال گشته‌اند سبب  
 اختلاف ائمه مجتهدین نبوده زیرا ائمه کبار با عقل سلیم بر راه مستقیم  
 رفته و کلمات صدق و تسلیم گفته‌اند چرا بده و ختم کار ایشان فقط  
 توضیح مجملات وحی صماوی و تأیید تبلیغات نبویه بوده که اوها قریب  
 العهد به عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آگاه تر بر موارد و اسباب نزول  
 و ضابط و قاعده ترد دال و مدلول بوده‌اند و دانسته اند چه می‌گویند  
 و رو بر راه چه مقصدی می‌پویند از خوف اینکه مبدا طبقات پسینان  
 بواسطه دوری و کم علمی و غلبه مفاسد که از (خیر القرون قرنی ثم  
 الذین یلونهم) دریافته‌اند هر کس نفس خود را مقتدا و هوای خود را  
 وسیله هدی کند چنانکه امروزه بکنفر مدعی دریکه مجلس بزم  
 احقاق تابجان می‌آید حرفهای تفرقه صرف و به بار آتش پراز مواد متناقضه  
 و اگر پس از ختام مجلس آقارا از ضمیمه کلماتش سؤال نمائی مات و از  
 سائل جاهل تر و از حامی غافل تر است دگر بعد از آن که ایشان فدا  
 کاری در نشر دیانت کرده‌اند مردم سبب باشقاق و نفاق فطری  
 خودشان اختلاف مجتهدین را در مواد اجتهاد و بهانه جدال و فساد  
 سازند مجتهدین خجسته‌سولیتی دارند (کناه از مردم بغداد خیزد خطای  
 مالی شط العرب چیست) و اینکه گفته‌اند تا قیاس و اجتهاد شروع  
 نشد دیانت منتقام بود همینکه اجتهاد و قیاس شروع شد دیانت مختل  
 گردید آقا هجبا بی خبری و بی اطلاعی بر اینکه دوره حضرت ابو بکر  
 صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین و علی مرتضی و حسن مجتبی  
 رضوان الله تعالی علیهم چه قدر از اجتهاد و قیاس و استدلال واقع شده

چنانکه انشاء الله در بحث اجتهاد بیان خواهد شد مع ذلك بواسطه اینکه مقصود ایشان ارشاد بوده نه اغوا روز بروز در ترقی و تقدم بودند و در مدله کم بدون نشأت افراد از مکتب حریه و ضبط قوانین عسکریه و بدون استعانه به قوای هواییه و مخبرات لاسلکیه و بدون استعمال طوب و تفنگ و سیارات زرهی چطور امپراطوریه روم و عجم را براد دادند و بدون تخرج در مکتب حقوق و سیاست فقط به قوه ایمان و غیرت اسلامیت و تمسک به قواعد دیانت چگونه بر کره زمین عدل و آزادی و اسایش ملوک و ملت نشر فرمودند که هر کس پس از استمساک به قوانین مقدسه اسلام با امن و استراحت می زیست و فقیری باغاهی در احکام برابر و حدودی که بر گدایی جاری می شد بر شاهزاده تفهیم می نمودند پس واضح شده انشاء اختلاف در اسلام اختلاف اهل اجتهاد نبود بلکه نقطه اساسیه و سبب حقیقی اشتباهی ارباب گمراهی و فساد است که ملاحظه من کنند با قبول دیانت عمل به آرزوی نفسانی و شهوت رانی بر ایشان جمع نمی شود

(علاوة) اگر به انصاف ملاحظه نمائی خواهی دانست بودن ائمه مجتهدین بر از مصلحت و حکمت و موافق رأفت و رحمت پرور دکارت باین سبب خداوند دیانت اسلامیه را به اساس سعادت قرار داده و قرآن دیانت بر قرآن شریف و احادیث منیفه حضرت ﷺ است و قرآن شریف همان بود که بتوسط جبریل امین از رب العالمین بر حضرت محمد المصطفی نازل و از او به اصحاب و اصل و احادیث عبارت قول و فعل و تقریر آن حضرت است و معلوم حافظ هر دو در قرن اول اصحاب

گرام بود و حال اینکه حضرات اصحاب بهضاد حرب گفاره به شهادت  
مسرور و قسماً به سبب مشغلت به فتوحات در اقطار عالم دور و از وطن  
مهجور و بقیه به استکمال مهر طبعی مدعو حضور شدند عجیباً با این  
حال اکر جمعی ازه ژمنان با علم و عمل و بری از بد اندیشی و خلل  
جان خود را در جمع و ضبط و حفظ آیات و احادیث و تبیینات مأثورۀ آنها باخت  
تقر مایند چطور آیات و احادیث احکام در دست خواهند شد در صورتیکه  
یکنفر از علمای کبار اصحاب در حدود اروپا و یکی در اقصای  
آسیا و یکی در افریقا متوفی و مریوات و منقولات او هافقط در بین  
مؤمنین آن دیار محفوظ است به اسلوب دیگر خداوند متعال برای  
رفعت درجات حضرت صلی الله علیه و آله و اثبات منت بر طبع امت تا بام متور  
به افتاب حکمت و مغترف از سر چشمه رحمت او شوند صلاحیت تفسیر  
و تشریح معانی آیات و تبیین و توضیح بحملات بحضرت صلی الله علیه و آله و اگذار  
فرموده و منطوق او را مصدوق رحی قرار داده چنانکه فرموده  
(ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) و فرموده (انا انزلنا  
الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم) و فرموده (وما ینطق عن  
الهلوی ان هو الا وحی یوحی)

و واضح است احادیث تبیان و تفاسیر آیات قرآن بطرق عیدیه  
روایت شده اند بعضی از آنها متواتر جمعی چنان ناقل بوده اند کرد  
شدن ایشان برخلاف حال و بعضی مشهور عدد را و بان آن کمتر از عدد  
تواتر بوده و بعضی اخبار آحاد که یکنفر روایت فرموده و بعضی  
از اوها ضابطه ترازم تر از بعضی دیگر بوده پس اگر نمۀ مجتهدین



رضی الله عنهم تحقیق و فحص در حال رایان و مقدار کثرت و قلت  
 با علم وضبط و کفایت ایشان نفرمایند بجه و سبیل جمع احادیث و تفسیر  
 قوی و ضعیف آنها ممکن و بکدام ازدو حدیث کظاهر انقراض  
 داشته باشند عمل خواهد شد یا اینکه میفرمائی هر کس به آرزوی خود  
 هوای خود را مقتدا کنند و هر خبری یا اثری موافق طبیعتش بود  
 به مقتضای امل خود عمل نماید تا اینکه افراد ملت اسلامیة از جادۀ شریعت  
 منحرف و به شر و بدعت متصف گردند در صورتیکه خداوند متعال  
 وعده مؤکده فرموده که قرآن از دست هواپرستها محفوظ فرماید  
 ( انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون ) آقا بنائی باغایت حسن و بدیعی  
 و نهایت انتظام و رفیعی اگر خالی در وضعی هندسی باشد راه هوا  
 یافقد شعاع آفتاب داشته بی قیمت و کاسد خواهد بود و کذلک  
 هر کاری حد و میزانی و هر حکمی دلیل و نشانی دارد پس منکر اجتماع  
 مجتهد وقتی خواست نمازی بجا آورد و تفصیل نماز را در قرآن شریف  
 نیافت و خودش عالم بتمام احادیث مبینة نبود و ملاحظه اقوال ائمه  
 مجتهدین هم نکرد سرزده مشغول بنماز شد بی خبر از وجوب سجده که  
 غایت تواضع است و بی اطلاع از تحیات که ثنا و ستایش پروردگار  
 و سلام و تشریفات حضرت مختار و دعا برای شخص خود و سایر عباد  
 ابرار است عجبا از نماز اعتبار و امتیازی دارد حاشا پس معلوم شد  
 همچون قرآن و احادیث شریف درکارند باید اقوال ائمه مجتهدین  
 که حافظ و ضابط و عالم بمعانی آنها هستند با اعتبار باشند درین مورد  
 عمل نکردن بقرآن شریف بجه آن نیست که قرآن در میان اسلامیان

بی اعتبار بلکه منشأ آن است بیان قرآن به احادیث و حافظ احادیث و عالم  
براتب آنها ائمه مجتهدین اند پس قرآن مثلاً مخزن علوم و صنعت و علم  
و فهم مجتهدین کلید آن دراست و غیر از دروازه ممبری دیگر برای امینان  
نبوده و هرگز بی کلید موافق دروازه مقفل نگشوده (و اتوالبیوت من  
ابوابها و اتقوا الله لعلکم ترحمون) و اینکه گفته اید الا در مجلس عز اخوانی  
حزبی یا جزئی ازان تلاوت بدون اینکه توجهی بمعانی آن داشته —  
آقا خداوند ذی الجلال میفرماید (ان بعض الظن اثم) گمان بد تمام  
عالم اسلامی نتیجه بد دارد نمیدانم منشأ این افترا کردن چیست و گروه  
مسلمین را چه طور تمام تتبع کرده که در مقابل قرآن مجید اینگونه  
معامله می نمایند در صورتی که از صدر اسلام تا این دوره حاضر اهتمام  
کلی بقرآن کرده شده و تمام مدارس و مساجد و معابد و محافل و کلیات  
اسلامیه در مشرق و مغرب مخصوصاً در ملک حجاز و یمن و مصر (۱)  
و شام و فلسطین و عراق عرب و افغان و هندوستان پر از آموختن و تلاوة  
و حفظ و درس تجوید و تفسیر و ضبط قرآت سبعه متواتره بوده  
و میباشند و حال حاضر در حرمین شریفین و یمن که بنور حق آباد باشند  
بنوعی اعتقاد دارند اعداد متعدده از رجال وقت و ارباب جاه و منصب حافظ  
آن هستند بلی درین عصر اخیر که آنرا عصر نوری نامند و در واقع  
عصر ناز است در بعض نقاط اسلامیه درس قرآن شریف و تعالیم دینی

(۱) حال تحریر تصحیح طبع این رساله صدای قاریان قرآن کریم  
از مصر قاهره بگوش من می آید که در بغداد چنانکه بگوش  
چند ملیون از مسلمانان قرآن خواه می رسد — مظهر

به الفتات اروپایهای دین دشمن — اختلال یزیرفته وقرنها  
 اجانب در تنفیذ وتشکیل این غایه سینه بوده اند بواسطه اینکه غلبه  
 اسلامی بر اهل دین رومی صاحب نهاده اند ظفر نهاده اند تا  
 آتش جنگ بین الملل افروخته وبواسطه بی دماغی امراء واعیان  
 رشته اتفاق به مقراض اتفاق بریده شد آفتق دروازه آمال خود را  
 ومفسدین را در تحت عناوین مختلفه باسم حفرو تفتیش ارضیه یا تاسیس  
 صریض خانه مجانبه یا کشف معادن یا شرکت تجارت یا درس لغات  
 الی غیر ذلک در اقطار اسلام منشور ودر هر خاکی از گروه ملایم  
 وزنادقه که جز استفای شهرات طبیعیه نه ملاحظه آب و خاک  
 حفظ شرافت وناموس ونه رعایت مذهب و دین  
 ونه نگاهی بحال ونه آگاهی بر استقبال دارند فریض  
 خود کردند در هندوستان بافرقه قادیانیه در عراق وایران باکر  
 بهائیه ودر سائر مملکتها باید افکاران آنجا آمیخته شدند وآن  
 اشخاص کاسده را فلاح بذور فاسده نمودند تا اینکه این ملت قدیم  
 بعلمت خبیسه مبتلا نمودند زیرا پس از تجارب ودرس ایام معلوم  
 بودند که تا گروه مؤمنین مشغول درس تاریخ اسلامی ورجال دین  
 در فکر وحدت واعتصام وبرادری باشند چنانکه قرآن مجید مؤمنان  
 برادر وشرق وغربی را برابر میخواند وحديث شریف مبغیر  
 فضل عرب بر عجم وعجم بر عرب وسفید بر سیاه وسیاه بر سیاه  
 نیست الا به تقوی که سر چشمه امانت ومنفعت و اخلاق است  
 برایشان غالب نخواهند شد (والحالة هذه) اما از رحمت خداوندانه



نیستیم که بعبادت مستمره خود بعد ازین همه عسرت راحتی بمسلمان  
بخشد (وما ذلک علی الله بعزيز) (صحیفه چارم) گفته اید که قرآن  
حکیم تبیان هر چیز است و استدلال بآیه شریفه (الیوم اکملت لکم  
دینکم) و آیه (ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء) و آیه (ولا  
رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین) کرده اید — اولاً خیلی زیاد تعجب  
از حال شما می نمایم که تمام قوت ناتوان خود انکار اجتهاد ائمه مجتهدین  
می کنید و در عین حال خودتان بی باکانه مشغول اجتهاد اشتباهی  
در آیات قرآن و بی دقت و تأمل و اهمه خود را صاحب تفسیر و تبیان  
کرده اید ثانی در جواب عرض می نمایم حقیقه آیه شریفه (الیوم  
اکملت لکم دینکم) آینی بسیار به اهمیت و اعتبار زیرا به اسناد صحیح  
ثابت است همین آیه شریفه روز جمعه مصادف روز عرفه بعد از نماز  
عصر در سال حجة الوداع هنگامی که سید کائنات صلی الله علیه و آله در کوه عرفات  
بسواری اشتر خود استاده بود نازل شد و به نزول آیه جلیله اینقدر  
هیبت و جلال از وحی خداوند متعال برای حضرت ظاهر شد که  
اشتر توانای استادش نماند و خوابید و بعد از انقطاع چون انحضرت  
آیت را بر اصحاب کرام خواند حضرت فاروق بر نزول آیه خبردار  
شد و گریه بسیار کرد پس حضرت رسالت پرسید سبب گریه ات  
چیست عرض کرد تا حال در زیاد شدن آداب دین بودیم حالا که خداوند  
جل شأنه خبر به اكمال دین داده معلوم می شود بعد ازین ما مهبط وحی  
نخواهیم بود یعنی آن حضرت متوفی می شود حضرت فرمود راست  
گفتی و پس از آن تقریباً سه ماه گذشت در دوازدهم ربیع الاول بسوی

شهود انوار ملک متعال انتقال فرمود و لکن باید بدانید تفسیر کلام  
خدا و تبیان آن مفوض بحضرت شده و آنچه در مقام توضیح و تفسیر  
تقریر فرموده اند اول بلا اول سابقه علیه اصحاب کرام اخذ فرموده اند  
و به اسانید صحیحہ حضرات ایشان تفسیر اکمال دین را به اکمال کلیات  
و اصول اسلامیہ فرموده اند یعنی امروز اکمال کردم برای شما دیانت  
اسلامیہ به نص نهادن بر قواعد عقاید و توقیف بر اصول احکام  
و قوانین اجتهاد - زیرا مادام ذات حق جل سبحانه بیان بحجرات را  
بحضرت رسول ﷺ حواله نموده و اطاعه آنحضرت را واجب فرموده  
و کذب اتباع راه و رسم کافه مؤمنین و اطاعه مجتهدین و سؤال از علمای  
دین لازم کرده دگر حکم دین نمی ماند تفصیلا یا اجمالاً در قرآن نباشد  
دگر معنی آیت شریفه این نیست احکام دین تماماً بطور تفصیل در قرآن  
مجید تکمیل شده - به چند دلیل - اول اینکه احکام الهی لامتناهی  
بصورتی اگر دنیا هزاران سال دگر باقی ماند و چندین وقائم حادث شوند  
باید قرآن شریف کافی همه باشد پس اگر کفایت کرد نفس به ثبت تمام  
احکام مفصله باشد یقین صد چندان اوراق مصحف شریف و سمت آن  
نخواهد داشت دوم اگر مقصود ثبت تفصیل احکام است افلا می  
بود تفصیلاً ارکان اسلام که بر همه کس محموم اند در قرآن مرسوم باشد  
و حال اینکه اگر استمداد از بیان و تعلیقات حضرت خیر البشر نکنیم  
دروادی بی پایان سر اسیمه می مانیم سوم اینکه اگر چنانکه زعم  
برده اید قرآن حاوی تفصیل است پس بیان حضرت ﷺ برای چه  
(آنچه بیان است چه حاجت به بیان است) پس واضح گردید فرض

از اكمال دين در آيه اولی و تبیان هر چیز در آيه دوم اكمال و تبیات کلیات و مبادی و مأخذ است که قرآن فهرس کائنات و حضرت رسول هادی و مفسر و شارح آن خواهد بود و کتاب مبین در آيه ثالثه جمهور مفسرین از کبار و علمای اصحاب بعلم الله تفسیر کرده اند چنانکه (ام الکتاب) هم مفسر بعلم الله است (یعنی الله ما یفاه و یثبت و عنده ام الکتاب) و آيه شریفه (انما انزل بعلم الله) بر علیه شما حجة لامعه و برهان ساطعه است و فور معانی هر کلامی بمیزان قوه و ادراک متکلم است نمی بینی اشخاص با درایت در دفع چندین مشاغبات و جدال و برای تسویه چندین کارهای با اهمیت به چند کلمه مختصر که حاوی اطراف مقام و شامل بر مراعات سیاست لازمه است اکتفا می کنند (بلا تشبیه) این الثری من الثریاء علم و کلام و سائر صفات باری لا متناهی و باندازه بی نهایتی آثار می بخشند و کلامش به مقدار مقاضا جلوه می دهد چنانکه در صحاح مرویست حضرت رسالت فرمود قرآن از یکک پرده تا هفتاد پرده دارد درین صورت فضای وسیع صفات به پیادۀ ناتوان پاره نه ملی نخواهد شد بلکه شیرین سواری باشکوهی می خواهد جلوه میدانش (ثم ذنی فتدلی) و مقام و قرب یزدانش (فکان قاب قوسین او ادنی) و عنوان معرفتش (فاوحی الی عبده ما اوحی) و نشان خلق کریمش (وانک لعلی خلق عظیم) و اصول تعلیم و ارشاد و حسنش (ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هی احسن) و صبر و تمکینش در بیان سبیل (فاصبر کما صبر اولوا الذر من الرسل) و جزای زحمات غیر معدودش (عمی ربک ان یمعنک مقاما



محموداً) باشد و طبقه اولی که لایق دور و تسلیم این محاسن و تعلیم هستند  
مخاطبین به) کتم خیر امة اخرجت للناس) و متوجهین به خلعت (اصحابی  
کالنجوم) هستند و طبقه ثانیه که مبدء دوره آنه مجتهدین و مبدء نشان ایشان  
(والدین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه) خواهد بود  
پس بر حال شما تعجب دارم که در چه ورطه افتاده و خود را بچه مهلکه  
انداخته عجباً شماراضی نیستید به اینکه کبار تابعین و تابع تابعین با علم  
و معرفت و منور به قرب عصر سعادت و آشنا بموارد و اسباب نزول آیات  
و آگاه بر کم و بیش واقعات تفسیر و توضیح یکی از آیات باستمداد  
از احادیث شریفه فرمایند اما خود آنان بی قدرت و توانائی حتی بر مبادی  
علوم رسمیّه چنانکه مضامین و الحان و عبارات دلالت واضحه دارند  
و نا آشنا از طبقات اصحاب و بی معرفت به عالم و اعلم اوها و بی خبر از درجات  
احادیث بر طبق هوای خود می نویسند فلان آیت همان معنی و فلان  
حدیث بهمین مضمون است (سبحان الله) زانکس که نداند و نداند که  
نداند و باید شما شرم از خدا و رسول داشته باشی که اینقدر اهمیت  
برای کلام ایشان قرار نداده نسبت بان کلام در بین عامی و عالم و اعلم  
فرقی باشد در صورتیکه جناب آقا اگر مضمونی دقیق در یک عبارت  
درج کند و کسی نا آشنا مدهی معرفت آن باشد با قدری مسخره  
باو خواهد گفت (کار هر بز نیست خرمن کوفتن) پس باید بدانید  
کسانی به رتبه اهل اجتهاد نرسیده باشند نمی توانند بی دلیل حمل به  
یکی از دو دلیل ظاهر التعارض بکنند چون آیه (والمطلقات يتربصن  
بأنفسهن ثلثة قروء) و آیه (واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن)

وحتی باید مراجعه بکتاب مجتهدین نمایند که اهل اجتهاد و واجب الاتباع  
اند و این مراجعه و عمل ترجیح نیست تا بشر مایید چرا آن را ترجیح  
می دهید بلکه تقلید است و الشاء الله بعد از این حقیقه تقلید و لزوم  
از رایبان خواهم کرد (صحیفه پنجم) گفته اید اگر می گویند که  
مجتهدین بما این طور دستور داده اند که ما بکتاب فقه عمل کنیم نه  
به کتاب الله از کجا معلوم است که مجتهدین نظریات شخصی درین  
دستور نداشته اند - آقا جوابات اینست افراد امت بمجلاد و طبقه اند  
طبقه اولی مجتهدین که اشخاص با علم و درایت و با ضبط کفایت دانا  
بر مبادی و مقاصد توانا بر استخراج عمده فواید حافظ کلمات و حی  
خدای اکبر و اعی احادیث و سنت خیر البشر جامع بحسن اخلاق  
و ادب رافع لوای شریعت هادی به راه صواب و افراد این طبقه  
باحق گفتاری و حقیقت کرداری در بین امثال و اصناف خودشان دانا  
خاشع و متواضع اگر یکی از ایشان حجتی بر دیگری اقامه کرده باشد بمجان  
ودل قبول شده و هیچکدام از وها کسی را از اقتدا به یکی از دیگران  
منع نکرده و یا خود یکی را از باقی اما مان تضلیل نفر مرده و همین آزادی  
و استقلال برای اهل اجتهاد و کمال از صدر اسلام تا حال باقی مانده  
ومی ماند دگر دستور دادنی درین طبقه نیست (طبقه اول خواه  
اهل علم و معرفت باشند چون گبار و صفار علماء حسب درجات و تفاوتی  
که بوده و هست و یا خود عامی و محتاج به قائد چون سائر افراد که نا  
خوانده و نا آشنا به وضویت احکام هستند و واجب این طبقه سفلی  
فقط و فقط تبعیت طبقه اولی است که ایشان هادی و رهبر هستند

و (بنو اثر) که یکی است از اسباب یقین و مفید علم قطعی مادی است معلوم است از صدر اسلام بعد از وفات سید کائنات صلی الله علیه و آله تا امروز در هر قرن و ایام مامیان آن زمان استفتا و استرشاد از علمای وقت کرده اند اگر مفتی مجتهد بوده بر حسب اجتهاد خود فتوی فرموده و اگر مقلد بوده باشد بمرآجه و استفاده از کتب مقلد خود حل مطلب کرده چنانکه بعضی از علمای تابعین نقل میفرماید رأیت سبعین من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و وسئل اذا تنازعوا فی امر صاروا الی قول ابن عباس (یعنی هفتاد نفر را از اصحاب حضرت رسول دیدم هرگاه در کاری نزاع میکردند راجع به قول ابن عباس میشدند و فقهای سیمه در مدینه منوره فتوی می دادند و مردمان بفتاوی ایشان حمل می کردند و چنانکه در مدینه منوره در زمان امام مالک بتمام علما خبر دادند که کمی غیر از امام مالک و امام ابن ابی زؤب که مجتهد وقت بودند در احکام دینی فتوی ندهند زیرا غیرط حل استقلالی به قرآن و احادیث در هر طالی موجود نیست چرا که ممکن است همان آیت یا همان حدیث منسوخ الحکم باشند بادر صورت محوم مخصوص و بادر صورت اطلاق مقیدی داشته و یا شاید آن حدیث ضعیف و یا مروی آحاد در صورتیکه مقابلش متواتر باشد در این صورت مجتهدین دستور نداده اند بلکه خداوند این دستور داده زیرا بعضی بشر را عالم و بعضی را جاهل و اتباع علماء را مقرر نموده (فلو لا تقر من کل فرقة منهم طائفة لیستقموا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون) (صحیفه ششم) گفته اید اگر آقایان مجتهدین نظریات شخصی و عشق نفس در کار ندارند چرا می گویند که بما آراء متخالفه و متناقضه مجتهدین



محل درست است و باعث رحمت و تقلید و اتباع همه جائز است اما محل  
 بقرآن و تقلید فرمایش خدا ممنوع تا آخر حرفهای که انسان با وجدان  
 زیاد از اهل دیانت و شرف و عرفان عارش می آید بآن کلمات مکرره  
 لا طائل نعلق نماید آقا عرض می نمایم اولاً آراء مجتهدین در مواد  
 اجتهادیه متخالفند نه متناقض از آثار قلم عالی معلوم می شود که آقا  
 درین تخالف و تناقض فرق نکرده و مواد تقابل و شروط و ممتازات آنها را  
 فهم نفرموده باشد والا این عبارت را برشته تحریر نمی آورد ثانیاً در  
 محل نکردن به آیات و احادیث سبب آن بود که بیان کردیم والا اگر  
 انسانی تحصیل معارف لازمه و شرائط فهم و فقه درو موجود و آثار  
 رشد و کفایت اخذ احکام درو مشهود باشد هیچکس از محل کردن  
 بآیات و احادیث ممنوعش نخواهد کرد و اینکه قیاس کلام مجتهدین  
 بر کلام رب العالمین کرده اند گویا افاده فرموده اید اگر مردمان  
 عربی کلام عربی خداوند نمی فهمند کلام مجتهدین که عربی است  
 چگونه فهم میفرمایند آقا اصلاً خودتان منکر قیاسند نمی بود این  
 قیاس را بمیان آورید ثانیاً قیاس کلام مجتهدین بر کلام خداوند قیاس  
 مع الفارق است چرا که عبارات و کلام ائمه مجتهدین بمعونت احادیث  
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله مفصل و موضح احکام الله هستند عجباً هیچ مانی  
 هست درینکه کسی در یکضمون دقیق سراسیمه باشد و بمعونه اینکه  
 دانائی توضیح آنرا برشته تحریر در آورد آن مطلب را بفهماند و بنابر  
 قول شما لازم می آید کسی کلام عربی را فهمید باید به کلام خداوند  
 عالم باشد و باید هر کتی عباراتی فارسیه را فهم کند هیچ توفیقی در عبارت  
 بیدل یا کلیم نکنند در صورتیکه واقع خلاف آنست پس سبب ندانستن

بدوی قرآن ممع کنه باید بر تمام معانی الفاظ آن مطلع باشد بفرض  
 حال که سراسر مقصد از کلمات قرآنی معانی لغوی به باشد عجباً در محاورات  
 هر قومی دریا فتن و فهم افراد قوم چطور مساوی خواهد بود  
 آیا هر عربی نهج البلاغه حضرت علی رضی الله تعالی عنه و یا هر فارسی  
 خسته نظامی و یا هر کردستانی قصاید مولوی رامی داند (حاشا)  
 یا میفرماند باید کلام خداوند اینقدر ساده و بی مغز باشد حامی و عالم  
 دران مقامی داشته باشند در صورتیکه خداوند جل شأنه فرموده (هل  
 یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون) یختص بر حتمه من یشاء والله  
 ذو الفضل العظیم ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون  
 گفته اید اما ابو حنیفه عراقی که عربی را درست نمی توانست  
 تلفظ کند (ولو بابی قبیس ولو بابا قبیس تلفظ می نمود تا آخر آقا باید  
 درینجاد قی داشته باشید اولاً لفظ (ولو بابا قبیس) که از ان امام جلیل  
 القدر نقل شده ناقل آن نه به حد توانر و نه بمقام شهرت و استفاضه  
 نرسیده ومؤرخ آن را نقل کرده اگر بمدح و ذم او اعتبار می داشتی  
 اینقدر مدح ائمّه مجتهدین کرده بحال ابن قدح و طعن برای شمانی ماند  
 ثانیاً شخص با اینکه در صنعت زبان دانی سرآمد باشد در اثنای  
 محاورات اهتمامی چندان به ملاحظه صحت و سقم حرکات و سکنات  
 نخواهد داشت نمی بینی فارسیها با غایت مهارت در فن و قواعد فرسب  
 در اثنای مکالمه غالباً بدون تطبیق قواعد حرف می زنند و حال اینکه  
 هبّی دران نیست زیرا در اثنای محاوره تحریر کردن کسی خیلی فارغ  
 میخواید — ثالثاً تکلم بر لغات عربیه بر حسب تتبع لغات عربیه است  
 این هم مانند اجتهاد نیست که میدانی و سببی برای خودتان اختراع

کنند و در اممائی سته لغات کثیره مستعمل است مشهور ترین آنها دو  
لغت است اول اعراب به حروف ثلثه واو الف یاء و این لغت بصری است  
دوم قصر یعنی ثووم الف در هر سه حالت و این لغت کوفی است و امام  
ابو حنیفه هم کوفی بوده والا آقا چطور معقول است شخص خود  
عرب باشد و سالها در مدارس مصر را در اوضاع لغات عربیه بسر برد  
و تالیفات عجیبه بکند مع ذلك ساده ترین عبارات فرس خود نداند  
(بیداری) در اینجا بحقیقت واضح می شود ذیل ائمه مجتهدین از تهمت  
پاک زیرا معاند اینقدر برای عیب بینی اوها در کمین بوده اند کم ترین  
عیبی است قرنها ضبط کرده اند معلوم اگر چنانچه حضرات ایشان  
به عیوب و جریمه ملوث می بودند معاند آن عیوب را در عالم فاش می  
کرد تا عام فام شوند (ائمه مجتهدین) چون درین اثنا نسبت عشق  
تشنه و شخصیت را به ائمه مجتهدین داده اند مناسبت است شمه از  
ترجمه احوال حضرات ائمه بیانی نمایم تا اینکه برادران بر حقیقت حال  
واقف باشند و بدانند ائمه مجتهدین ازینگونه تهمت ها پاک و قدح  
دشمنان مبنی بر تقاضای نفس اماره و طبیعت ناپاک است اولای  
برادران دین و ارباب سعادت و تمکین بدانید واضح است آنحضرت  
منبع سعادت و مبعدت و احسان و بجمع حقیقت و برکت و عرفان بوده  
و خداوند متعال بعبادت مستمره خود که در دوره پیشوایان بارشاد  
در دل مردمان کفایت و استعداد را ایجاد میفرماید دلهای افراد امت  
مقدس را بطوری آماده فرموده بود عرب بدوی چنانکه سالها همراه  
برادی صرف کرده بمحض صحبت آنحضرت در مدقه قلبه بمراتب جلیله  
می رسید به مثالی که بگویند دلهای اصحاب او آینه های پرتاب



وطلعت مبارک انحضرت قرص باشعاع آفتاب بمحض ملاقات و مقابله  
 شمع حقیقت او در سینه بر صفوت ایشان نمایان می شد (لذاک)  
 در دوره حضرت رسالت ﷺ اصحاب چنان با کفایت و عرفان پیدا  
 شدند اگر مناقب هریکی از وها ملاحظه شود بطور اکید قسم میخورید  
 که آن شخص بر همه باران بالا و ارشد کل بوده (فکانوا کالحلقه  
 المفرغة لا یدری این طرفاها) و این گروه باشکوه بعد از وفات سید  
 کائنات باقی چنانکه معلوم است صد و چارده هزار از اصحاب  
 نماز جنازه مقدسه انحضرت خوانده اند و قاطبه ایشان بر قدم و ساق  
 استعداد استاده و در همه حال بهمه صورت برای نشر دین و اعلاء کلمه  
 حق و تکثیر مسلمین از اذانه آماده تادیات ربه آفاق رسانیدند و بعد  
 اصحاب کرام تابعین اعلام که منصوص (والذین انبعوم باحسان)  
 و هریک دارای علم و رشد جلیل بوده اند چنانکه مشهور است (علماء  
 امتی کانبیاء بنی اسرائیل) بر سیرت و آداب حضرت و اصحاب کوشش  
 و اهتمام در ترقی دین اسلام کرده اند و چون اصحاب کرام در عصر اول  
 بواسطه اشتغال بجهاد و فتوحات و تسویه امور مسلمین غیر از حفظ  
 و ضبط آیات و احادیث شریفه و تأمل در مبانی و معانی آنها بجمال تدوین  
 و تألیف نداشتند و معلوم است (ما حفظ فروما کتب قر) علمای تابعین  
 بعد از اینکه دیانت اسلامی در آفاق منمکن و ملت مقدسه بر رسوم  
 خود مطمئن از خوف فوت حفظه آیات و احادیث و بواسطه توسع  
 اقطار اسلام و لزوم نشر احکام شروع در تدوین و کتابت احادیث و تفسیر  
 و توضیح مدلولات و طبقات آنها فرمودند و در میان اسلام علمای  
 اعلام و مجتهدین کرام سر آمد شدند ولیکن به تقاضای حکمت بالغه

باری (الله اعلم حيث یجمل رسالته) در میان مجتهدین در دوره تابعین و اتباع تابعین غیر از ائمه اربعه مذهب و فرمایشات هیچ یکی از مجتهدین مدون و منشور نگردید (اول از ائمه اربعه) (امام ابو حنیفه) رضی الله تعالی عنه نام او نعمان کنیه اش ابو حنیفه ابن ثابت کوفی اجداد او کابلی بوده اند پدرش ثابت در عهد طفولیت بخدمت حضرت امام علی رضی الله تعالی عنه برده اند و حضرت امام دعا به برکت برای او و اولادش فرموده ولادت آن امام در شهر کوفه در تاریخ هشتاد هجری بوده و در شهر کوفه نشأت و اشتغال به تحصیل علوم دینی داشته و به خدمت چار نفر از اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله شرفیاب شده به حضرت انس بن مالک و عبد الله بن ابی اوفی در شهر کوفه و به خدمت سهل ابن سعد در مدینه منوره و به خدمت ابو طفیل عامر در مکه مکرمه پس امام ابی حنیفه از تابعین بوده و از جمیع امامان بزرگوار از تابعین حدیث و فقه آموخته و در مدتی کم ترقی بسیار کرد بنحوی که مذهبش در اقطار اسلام قرار گرفت و علما و امامان زمان بفضل و فقه و علمش اقرار و اعتراف فرمودند و کتب خیلی زیاد در دین تألیف فرمود یکی از انها (الفقه الاکبر است) امام شافعی رضی الله تعالی عنه در مدح او فرموده (الناس عیال علی ابی حنیفه فی الفقه) و در عبادت و تقوی قدمی راسخ داشته مدتی سی سال تمام روزه بوده و چهل سال به وضوء و شستن نماز ادا فرموده گریه و زاری او در شبها نوعی بوده همسایه هایش بر وتر حم می کردند و در همه شبها یک ختم قرآن مجید کرده و بر جانی که برای مدفن خود قرار داده هفت هزار ختم قرآن خوانده و وقتی ابو جعفر منصور او را از کوفه به بغداد نقل نمود از و طلب قضاوت کرد اما

ابا فرمود بعد از آن ابو جعفر امر بحبسش کرد و چند مرتبه دگر طلب  
 قضاوت از او کردند قبول نفرمود آخر الامر بر قبول نکردن قضاوت  
 در محبس ناخوش افتاد و در ماه شعبان در تاریخ یکصد و پنجاه منول  
 و مدفنش در بغداد معروف و زیارتگاه مسلمین است (امام مالک)  
 رضی الله تعالی عنه ابن انس ابن مالک ابن ابی عامر عربی الاصل ولادتش  
 در (ذی مروه) جائیزست در اطراف مدینه منوره در تاریخ نمودن  
 هجری پدرش انس ابن مالک خادم حضرت صلی الله علیه و آله بوده و آنحضرت  
 دما به زیادی صبر و اولاد و برکت برایش فرموده پس ولادت امام مالک  
 اثری است از آثار دعای سید ابرار صلی الله علیه و آله و آن امام از تابعین تابعین است  
 فقه و حدیث آموخته از هفتصد نفر از علمای کبار سه صد از ایشان  
 از تابعین و چهار صد از تابع تابعین بوده اند تا اینکه بمقام اجتهاد  
 رسیده و اهل علم از اقطار اسلام برو گردیده اخذ فقه میفرمودند  
 و حدیثی که حضرت صلی الله علیه و آله فرموده (لا تنقضی الساعة حتی تضرب الکباد  
 الابل من کل ناحیه الی عالم المدینه یطلبون علمه) بران امام هام تطبیق  
 کرده اند که پس از دوره اصحاب تا امروز هیچ کسی به اندازه آن  
 امام در مدینه منوره دارای علم و فضل نبوده و امام ابو حنیفه در شأن  
 او فرموده (ما رأیت اعلم بسنة رسول الله منه) هفتاد سال در مدینه  
 منوره که مرکز دیانت و مهبط وحی است مشغول افتاء و نشر احکام  
 دین مبین بوده و به روایت صحیحیه همه شب در خواب بحضور حضرت  
 رسالت صلی الله علیه و آله رسیده و فاته روز یکشنبه ۲۲ ربیع الاول و تاریخ صد  
 و هفتاد و نه بوده قبر انورش در مقبره (جنة البقیع) در مدینه منوره  
 است (امام شافعی) نامش محمد بن ادريس ابن عباس بن عثمان ابی



شافع لیسبش در هیدالمناف بحضورت رسالت ﷺ می رسد ولادتش در (غزه) (عسقلان) در تاریخ صد و پنجاه هجری در دو سالگی بمکه اش برده در هفت سالگی در مکه مکرمه قرآن شریف را حفظ فرموده و در خدمت مسلم بن خالد مفتی مکه مشغول فقه شد در ده سالگی کتاب (موطأ) تألیف امام مالک را حفظ فرموده و در پازده ساله بمقام افتاء رسیده و در افتاء و نشر احکام مجاز بعد از آن بمغصور امام مالک در مدینه منوره رفت و مدتی در خدمت او اخذ فقه کرده بعد از آن به بغداد آمده علماء را و گرد شدند و از او اخذ فقه کردند بعد از آن بمکه مکرمه عودت مدتی مجاور بیت الله در عمر ۴۹ باز به بغداد و از بغداد بمصر نقل و بقیه عمرش در مصر مشغول افتاء احکام دین بوده و علماء از اطراف و اکناف بمخدمتش می آمدند و کسب فقه از وی کردند حدیثی که حضرت ﷺ فرموده (عالم قریش یلاً طباق الارض علماء) بر وجه فرموده چرا که از قریش کسی مانند آن امام نشر احکام در بین انام نفرموده خیلی متقی و طابد بوده شبها را به سه قسم می کرد قسمی برای علم و قسمی برای نماز و قسمی برای خواب نهاده در هر روز ختمی قرآن شریف خوانده الا رمضان که هر روز دو ختم کرده از آن امام نقل است فرموده شانزده سال است نتوانسته ام سیر خورم زیرا خوردن بدن را اگران و شهوت را زیاد و طاعت را نقصان می کند هرگز سوخته نخورده هیچکس کناه صغیره یا کبیره از او ندیده و به مستجاب الدعوه مشهور بوده وفات او روز جمعه سلخ رجب در تاریخ دو صد و چهار هجری و مدفنش در قراغه مصر معروف (امام احمد

فرقه از وها محبوب خداوند قهار و ناجی از عقاب يوم القرار و آنها  
 کسانی هستند برداب من واصحاب من هستند پس اگر به انصاف نظر  
 نمائی معلوم خواهد شد غیر از اهل سنت و جماعت که برداب و میراث  
 حضرت واصحاب می باشند فرقه‌ای باقیه همه اهل هلاک و ذیل و مقام  
 نبوت از مناسبه با ایشان پاک زیرا نور از يك دورند و اما مذاهب  
 اربعهٔ اجتهادیه در صورتی که مصیب دو نباشد همچون در آتی بیان  
 خواهم نمود بلکه مصیب يك باشد آنوقت هر کدام اصابهٔ نفس الامر  
 کرده باشد بحقیقت برداب و روش حضرت و آن يك دو اجر دارد  
 اجر اصابه و اجر زحمت و هر کدام اصابه نکرده باشد انهم معذور  
 و مأجور لکن فقط اجر زحمت دارد و بس در صحاح مرویست (اذا  
 اجتهد الحاكم فاصاب فله اجران واذا اجتهد فخطأ فله اجر واحد)  
 (صحیفهٔ نوم) در مقام طعن بمحضرات مجتهدین و اتباع ایشان  
 که سواد اعظم اسلامی هستند بعضی از الفاظ و کلمات قرآن شریف  
 که در شان کفار وارد شده مخلوط به بعضی کلمات سقیمه نامربوط  
 خود کرده اید و گفته اید (قل یا اهل الکتاب استم علی شیء) تا آخر  
 عبارات مذبوره میگویم درین صنعت تمام بدعت و شناعت اظهار  
 کرده اند که دل انسان عاقل از آن متزلزل می شود از چندین جهت اول  
 اینکه خطاب کردن به گروه اسلامیان یعنی مجتهدین و اتباع ایشان  
 به صدر آینی که در مقام عتاب به یهود و نصاری وارد شده از اهل  
 ایمان و وجدان بسی دور است زیرا اشاره به تکفیر ملایین اسلام کرده اید  
 که از قرن دوم اسلام تا این قرن رابع عشر بر تبعیت آنها مجتهدین دوم

کرده اند و البته شنیده اید یا در نصوص احادیث دیده اید که حال آنها تکفیر مسلمین می کنند چیست دوم اینکه کلمات قرآن شریف را به کلمات کثیفه خود مخلوط کردن چه معنی دارد اگر بخيال اقتباس در التباس افتاده بدان که شرط اقتباس که مرضی اهل بلاغت و نکات باشد آنست بطوری نقل عبارت شود هیچ اشعاری درو نباشد به اینکه منقول از قرآن یا احادیث است در صورتیکه شما در مقام رد اهل اجتهاد و استدلال بقرآن شریف همین صنعت را اظهار کرده اید سوم اینکه بقاعده ارباب ابتداع اشاره بآن کرده اند که آیات قرآن مقامی چندان ندارند که ما هم میتوانیم عبارات خود مخلوط بآن کنیم بنحوی که مردمان انرا قرآن بدانند و این فقره علاوه بر آن که کفر است و مخالفه به آیه ( قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا ) هر شخصی جزئی المأمی و مناسبت بمقام قرآن شریف و بلذیت از نکات و مزایای آن داشته باشد به اول نظر همچون مو از ماست بیرون شود لغات سیاه شما را در بین کلمات روشن قرآن شریف بیرون خواهد کرد و اگر بعض تقلید فرقه کفره بهائیه است که در بعض کلمه از قرآن شریف می برند و باعتبارت بر جسات خود مخلوط می کنند انهم "مطلبی" دیگر و اینکه در اثناي ان صنعت اظهار کرده اید که حضرات ائمه در ضلال و مردمان را اضلال کرده اند و اوها دجال امت هستند اقا بایرداری و هشیاری گوش بگیر تا حالی شوی که ضال و دجال بودن شما نزدیک است نه به ایمان زیرا از این عصر سعادت و وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منتهی



اصحاب کرام با بودن آن حضرت که منبع علم و معرفت بود اجتهاد کرده اند و حضرت صلی الله علیه و آله تقریر آن فرموده و كذلك در دوره تابعین وقایع تابعین عمل به اجتهاد در احکام دین کرده اند چنانکه در آیه مقصلا بیان خواهد شد و بعد از قرن تابع تابعین مسلمین بر تقلید مجتهدین دوام داشته اند و اجماع عملی بر حقیقت اجتهاد در دین اسلام واقع و حضرت علیه السلام فرموده (لن یجتمع امتی علی ضلالة) پس داب مجتهدین ضلال و اضلال نبوده زیرا بفرمایش حضرت کار ایشان حق و خلاف شما با حضرات ایشان ضلال است خداوند متعال میفرماید (وماذا بعد الحق إلا للضلال فانی تصرفون) باز آقا دجال بمعنی کذاب یعنی بسیار دروغ زن و باوه گو و ما دام راستی و حقایق مجتهدین در رفتن و کردار بقول و فرمایش رسول مختار واضح شده نمایان است مخالف اوها کذاب می ماند (شهد الله انه لا اله الا هو و الملكة و اولوا العلم قائما بالقسط) اهل علم بمدلول آیه منقوله از زمره اهل قسط و عدل هستند و عادل صادق امت و بیرون از صداقت صادق کذب و اتفاق منافق است در صحاح مرویست (خیر القرون قری ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم) و مرویست ان بین یدی الساعه کذبا بین فاحذرهم) پس بنگر که ایشان به عصر خیر و صدق نزدیک اند یا شما و شما به ایام فتنه و دروغ نزدیکند یا امامان (ان فی ذلك لذرکری لمن کان له قلب او لقی السمع وهو شهید)

(صحیفه ده) گفته اید اگر اجتهاد و نوشتن کتاب در دین جائز

می بود چرا خلفای راشدین یا تابعین در مدت صد سال و کسری

از رحلت بهمچو کاری اقدام نکردند و کلیه حوادث را بر طبق کتاب مبین حمل می کردند و اگر خوب کاری نیست ابو حنیفه چرا به این فتح الباب مبادرت نمود .

(میگویم) این مقاله از بی خبری شما به آثار دینیہ اصحاب کرام و تابعین اعلام شهادت دارد زیرا سابق اشاره کردم در عین زمان حضرت صلی الله علیه و آله اصحاب کرام اجتهاد فرموده اند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله تقریر ایشان فرموده و كذلك بعد از وفات او هم اجتهاد خیلی زیاد داشته اند و هکذا تابعین و تابع تابعین تا آخر دوره ائمه مجتهدین فقط اصحاب کرام بواسطه انتشار در اقطار اسلام و کثرت اشغال و نظم و ترتیب لشکر اسلامی و مقاومت و مدافعه دول یارای تألیف و فرصت تحریر کتابها نداشته اند و مع ذلك هم غایت جهد و اهتمام در حفظ و ضبط آیات و احادیث شریفه کرده اند دگر امام ابی حنیفه رضی الله عنه فتح الباب اجتهاد فرموده بلکه در طبقه متوسطه مجتهدین بوده طبقه اولی اصحاب طبقه دوم تابعین سوم تابع تابعین دگر افاضه رجاء بالغیب و رومکال لریب بدون مطالعه و دیدن یا استماع و پرسیدن باین تنقی و اثبات مشغول می شوی یا اینکه گمان می برید هر چه بگوئید خودتان مدعی و حاکم و در اسلام عالم مانده شمارا بر این غفلت تنبیه فرماید (ان هذا لشیء عجاب) المنه الله حال حاضر اقطار اسلام پراز علمای اعلام و درجوار خودت از اکابر بسیارند که بواسطه کثرت فضیلت طاقت این مدافعات سر بدر آور ندارند حضرت صلی الله علیه و آله فرموده (لا تزال طائفة من امتی ظاهرين علی الحق حتی یأتی امر الله) و داعی

وامثال داعی چون هنوز تو حرم متعهدیم سالها هر خیال و سوال  
و هر دلب و الهیال داشته باشیم لطاف خداوند متعال و استعداد  
از روح معدن الفتح حضرت علیه السلام و برکت و میمنت صفت مردان  
خدا بر قدم اقدام در دفاع آن حاضر آماده باشیم (کما اوقدوا نارا  
لحرب الله اهلها الله و یسعون فی الارض فساداً و الله لا یحب المفسدین)  
و در صحیفه ۱۱ می گویند عیدانم مقصود علما از اجتهاد چیست اگر  
مقصود از اجتهاد بذل و سم در برابر نص است برای تعیین حکم بالاتفاق  
حرام و کفر محض است و اگر مقصود از اجتهاد بذل و سم در تأویل  
نص است انهم حرام و ممنوع است و در صحیفه ۱۳ می گویند اگر  
مقصود از اجتهاد بذل و سم در جرح و تعدیل معانی و تبدیل کلمات الله  
یا شرکت در تحریم است که انهم کفر و ممنوع است و در صحیفه ۱۶  
می گویند و اگر مقصود از اجتهاد بذل و سم در تفسیر آیات برای  
شخصی است انهم حرام و ممنوع است صحیفه ۱۷ گفته اید و اگر  
مقصود از اجتهاد بذل و سم در استنباط احکامی است که در قرآن  
وارد نیست انهم اتیان بشرع جدید و در صحیفه ۱۹ گفته اید اگر  
مقصود از اجتهاد بذل و سم در تولید اختلاف و کم کردن حق و پامال  
کردن حقیقت است انهم حرام و ممنوع و در صحیفه ۲۲ گفته اید اگر  
مقصود از اجتهاد بذل و سم در تحصیل ظن است بحکم شرعی چنانکه  
خود اصول می گویند الاجتهاد است فراغ الفقیه الوسع فی تحصیل ظن  
بحکم شرعی و الظن المهمل هو الفقه اجتهاد باین معنی هم باطل (میگویم)  
جناب فیاض درین صنعت که اظهار فرموده اند نمایان می دود



بطریق مع الحلقه یا حلقی بی اطلاع و یا حلقی بی انصاف هستید زیرا  
بعد از اینکه علمای مجتهدین بیان مراد از اجتهاد فرموده اند که  
شق آخر است و لفظاً بعد قلب مقصود ایشان میگوید دیگر صحیفه بر  
کردن به اگر اگر اگر چه معنی دارد در صورتیکه بعضی از شقوق  
مذکور لغو و مکرون است و اگر مقصود توسیع دائره است  
بدانکه توسیع دائره در احتمالات عقليه است و منقولی که صاحب  
او بیان مقصود خود از آن کرده باشد جای همان توسیع ندارد در  
اینصورت اگر مراد از اجتهاد ندانسته و بتعریف علما ظاهر نرسیده  
و بالاخره بطریق اتفاق بر تعریفش آگه و او شده شق اول و اگر بر  
مراد مطلع و بعضی عناد این احتمالات خرافیه را زیاد کرده شق ثانی  
پس ( خوش بخوان این زجر و این تهدید را ) ( تا بدانی آفت تردید  
را ) ( خالق را تردیدشان بر باد داد ) ( ای دو صد قهرین بر آن  
تردید باد ) ( و بعد ذاك بشنو حي على الصلوة حي على الفلاح مقصود  
علماء از لفظ ( اجتهاد ) معنای هفتم و انشا الله برایت بیان و انبیا  
خواهم کرد لکن فعلاً بر ترتیب صحائف شروع بود عبارات می کنم  
و عرض می کنم در صحیفه ۸۱ گفته اند اگر مقصود از اجتهاد بذل  
وسع است در برابر نص تا آخر

● میگویم ● بذل و سع در برابر نص باین معنی که از  
قول شمامه فهم است عبارت از این است که انسان بر خلاف حق  
و مقابل به نص خداوند بی دلیل و برهان حرف زند و این کار تا  
هموار کار شیطان و گمراهان اشرار است نه کار علمای دین و امامان

مجتهدین رضی الله عنهم که خداوند در مدح ایشان فرموده ( انما یخشی الله من عباده العلماء ) یعنی کسی بحقیقت از خداوند غیر سدا کسافی که عالم خدا و صفات خدا و در مقام عتاب به شیطان خطاب فرموده است ( ان عبادي لیس لک علیهم سلطان ) یعنی به راستی عیبهایی خلص من قوت و غلبه تو بر ایشان نمی باشد پس به مضمون این دو آیه شریفه علمای دین خاشعین و عباد خاشعین مغلوب شیطان لعین نخواهند بود پس علمای دین مغلوب شیطان لعین نخواهند بود اگر بعد از این هر کس به توبیہات و تلبیسات علماء را به اتباع شیطان غایب دهد درجا می کشد در مقام نصیحت باو بفرمائید ( مبدء هر ملعنت ابلیس بود ) صنعت او بدعت و تلبیس بود ( هر که دیدم مشرب تلبیس داشت ) عاقبت بز منہب ابلیس بود .

گفته اید اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در تأویل نص است که انهم حرام و ممنوع در سوره اعراف میفرماید ( و اتقوا جہنم بکتاب فصلناه علی علم های و رحمة لقوم یؤمنون هل یظنون الا تأویله ) و نیز در سوره آل عمران میفرماید ( هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات من أم الکتاب و آخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا ) تا آخر ( میگویم ) تا حال آثار ارجع به بطلان اجتهاد حرف می زد ممکن بود کمی مشتبه شود اما حالا که تأویل آیات متشابه را وسیله قدح در ائمه مجتهدین کرده معلوم شد که سرایر گفتمایش عاقل می مانند آقا ما بین عالم آیات متشابه

و عالمی اجتهاد مجتهدین آسمان و زمین است درین صورت مصاحبت است  
برای فهمانیدن برادران محکم و متشابه را تفصیل دهم تا واضح شود  
که محکم و متشابه در آیه مذکور چه معنی و به مقصودی آقا چه مناسبه  
دارند و چون آقا در کتاب (نسیم) سخن امام غفر دانی پسند و نقل  
از و کرده درین موضوع اکتفا به فرمایش او می کنم شاید آقا را مسلم  
و پسندیده آید پس عرض می کنم در بعض آیات قرآنی هست که تمام  
آیات قرآن شریف محکم هستند چون آیه (الزّلت آيات الكتاب الحكيم)  
و آیه (الزّ کتاب احکمت آیاته) و مقصود از محکم درین دو آیه این است  
که تمام قرآن کلام حق و فصحیح الالفاظ و صحیح المعنی می باشد و هر  
کلامی در عالم بوده و هست و می باشد قرآن شریف از همه موثوق تر  
است و محکم باین معنی در زبان عرب آمده چنانچه در شائی بنائی خیلی  
موثوق و متین می گویند (هذا بناء محکم) و در بعض آیات دیگر هست  
که تمام قرآن متشابه است چون آیه شریفه: (کتاباً متشابهاً مثانی)  
تقشیر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله  
ذلک هدی الله یهدی به من یشاء) و وجه مناسبه و مشابهه آیات  
میکند گر این است که هر بعضی از آیات تصدیق بعضی دیگر میکند مثلاً  
در جای میفرماید ای آدمها عبادت کنید خدائی که شما را خلق  
کرده از یک نفس در جانی دیگر میفرماید اطاعة خدا و عبادت او کنید  
در جای دیگر میفرماید آیا اگر خداوند شب را بر شما دانم کند  
که می تواند روز کند تا دنیا را ببینند و به عقب وجه معیشت خود  
بروید یا اگر روز را بر شما دوام دهد که می تواند شب بیاورد تا شما



بنابر وقف کردن بر لفظ جلالة خوب و مسلم آنکه مجتهدین است و ایشان  
تأویل متشابهات فرموده اند اگر ذم تأویل و منع توضیح و تفصیل در  
سائر آیات بجهه دلیلی اثبات میکنند و لفظ ( تأویل ) در جمله شریفه  
( هل ينظرون تأويله ) بمعنی انتظاري ثواب و عقاب در قیامت و در بیان  
تفصیل عاقبت آن است چنانکه بعقب آن میفرماید ( يوم يأتي تأويله )  
يقول الذين نسوه من قبل قد جاءت رسلنا بالحق قول لئامس شعرا  
فيشقوا لنا او رد فنعمل غير الذي كننا نعمل قد خسروا انفسهم وضل  
عنهم ما كانوا يفترون ) در صورتیکه خداوند متعال به ایه شریفه  
( سأنشئك بتأويل ما لم تسطع عليه صبرا ) و به کلمه شریفه ( ذلالتهم  
واحسن تأويله ) تقریر و تحسین بعض از تأویلات فرموده .

( علاوه ) از بیانات شمار اربع به ( محکم ) لازم میاید هر ایته که حضرة  
رسالت صلی الله علیه و سلم بیان فرموده باشد محکم نباشد زیرا گفته اید  
انچه محکم است محتاج بتأویل نیست و در صورتی که محکم نبود باید داخل  
متشابه شود و انگهی بیان متشابه را هم به طلب فتنه نام ید اید  
نیست ای جان پدر حکم علیل \* غیر از بیماری و سقم دلیل

گفته اند عطف ( راسخون ) بر مستثنی یعنی خدا باطل است زیرا مستلزم  
تناقض خواهد بود ( میگویم ) به این زود عریض کردم که سلف  
صالحین یعنی کل اصحاب و تابعین و اتباع تابعین رضوان الله تعالی علیهم  
اجمعین وقف بر لفظ جلالة فرموده اند و در آیات متشابهه تابع تأویل  
نموده اند و حالا عرض می کنم علمای خلف رحیم الله تعالی آیات متشابهه  
که راجع بصفات هستند مانند ید و عین وجه استواء و امثال آنها

تأویل کرده اند و وجوه لطیفه بری از نقص و عیب و محجور از اشتباه و رب نسبت بمقام عظمت عالم الغیب اظهار فرموده اند و بر صحت تأویل چندین دلیل آورده اند یکی اینکه خداوند متعال آیات را برای اظهار حق و ارشاد خلق نازل فرموده و هر یکی از آیات منزله بر از چندین فوائد و حکم مفصله است درین صورت زحمت کشیدن برای فهم مجملات و متشابهات قرآن بطریق مشروع غیر ممنوع بلکه از جمله ضرورات است دلیلی دیگر اینکه خداوند متعال آیات را دو قسم کرده محکم و متشابه و در فهم محکم اهل علم همه اشتراك دارند پس اگر راسخون فی العلم مخصوصاً در آیات متشابهه ايقاني و عرفاني نداشته باشند در بین علمای راسخین و غیر راسخین فرقی نمی باشد در صورتیکه علم غیب که مخصوص خداوند است بصورت خصوصیه لطفاً بعضی از دوستان خود بر بعضی مبدئات مطلع میفرماید چنانکه فرموده ( لا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضى من رسول ) اگر میفرمایند آیه شریفه ( واما الذین فی قلوبهم زیغ ) مانعی تأویل است می گویم ابدان لفظ جلیل مانعی تأویل نیست زیرا مدلول آن این نیست که هر کس تابع آیات متشابهه شود طأ اب فتنه و تأویل است بلکه مدلولش اینست کسانی که در دل ایشان زیغ و میل از حق بسوی باطل است تابع متشابهات می شوند بخمال و ارزوی طول دادن به سخنان پریشان در میان مؤمنان و گمراه کردن و فتنه نشر کردن در بین ایشان و الله الحمد علمای خلف که نعم البذل طبقه سلف بوده اند همه ارباب حقیقت و انصاف به زیغ و اعتساف و بموجب حدیث صحیح علمای دین ستاره زمین

زیغ و بدعت قصد ایشان در تبعیت آیات متشابه محض تقنین و پریستانی  
کردن مؤمنین است درین صورت این دو فرقه از یک مفارقتند زیرا اعماد  
صفات دلیل نمایند موصوفات است پس عطف (راسخون) بر لفظ جلالت  
ووقفه بر لفظ علم چنانکه خلف فرموده اند صحیح اگرچه طریق اقوام و اسلم  
در قطع راسخون ووقفه بر لفظ (الله) است گفته اید اگر مقصود از اجتهاد  
بذل وسع در جرح و تعدیل معانی و تبدیل کلمات الله یا شرکت در تشریعت  
که انهم کفر و ممنوع است (میگویم) آقا خداوند بمحض لطف و کرم شامل  
خود دیانت حضرت محمد المصطفی (ص) بچند وجه بردیانات سائر انبیاء را  
تشریف داده اول اینکه شریعتش برای عام عالم و شامل است نه برای زمره  
مخصوصه چنانکه خداوند میفرماید و ما ارسلناک إلا کافه للناس — و ما  
ارسلناک إلا رحمة للعالمین هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق  
لیظهره علی الدین کلّه ولو کره المشرکون — و در صحاح مرویست حضرت  
صلی الله علیه و سلم فرموده بعثت الی کافه الثقاین — دوم اینکه شریعتش  
چنانکه عام و شامل عالمین است بر دوام و پایدار هم خواهد بود و به  
شریعت دگر منسوخ نخواهد شد چنانکه خداوند متعال فرموده  
ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولیکن رسول الله و خاتم النبیین  
و کان الله بکل شیء علیا — سوم معجزه باهره آنحضرت چنانکه در  
عصر خود بوده بعد از وفات او هم باقی مانند قرآن شریف که همچون  
بوده می ماند و از دست تعدی محفوظ چنانکه خداوند فرموده انا  
نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون — چارم اینکه امت اجابه بر ضلال گرد  
نشده و نخواهند شد چنانکه حضرت صلی الله علیه و سلم  
فرموده ( لا تجتمع امتی علی ضلالة پس آقایی فیلسوف با برکن



این پیغمبر اشرف و اکرم و با این شریعت و دین شامل و اعم و با این  
 اعجاز باقی و اتم و با این امت با عصمت و احکم تبدیل کلمات الله یا اشتراك  
 در تشریع با خدا چگونه معقول است علی الخصوص که ابتدای همین  
 تبدیل و اشتراك در عصر اولین اسلامیان باشد که شدت اعتصام و تمسك  
 ایشان بدین از تمسك دنیا پرستان این دوره دنیا بدرجات بالاتر بوده  
 و چطور نسبت تحریف به امامان داده اند که اخیر امثی باشند خداوند  
 بر نیکی و عدالت کاری ایشان شهادت فرموده — صحیفه ۱۳ گفته اید  
 در تفاسیر مذکور است مقصود از تحریف تبدیل الفاظ نیست بلکه  
 تغییر و تاویل معنی (میگویم) با این حال که قدح و طعن از آن مجاهدین  
 می دهند که اخیر علمای سلف و مقتدای مفسرین بودند پس چه  
 مفسری موثوق به می ماند تا نقل از او بکنید (و بعد ذک) این نسبت  
 که به مفسرین و تفاسیر داده اند غیر صحیح — بین تفسیر امام رازی  
 که خودتان اورا طرف و ثوق گرفته اند در تفسیر آیه (یسمعون کلام الله  
 ثم یحرفونه من بعد ما علقوه) میفرماید تحریف یا در لفظ است یا در معنی  
 و حمل تحریف بر تغییر لفظ اولی تر از حمل تحریف بر تغییر معنی است  
 زیرا ما دام کلمات الله باقی و تغییر در تاویل باشد انوقت مغیر معنی می  
 بودند نه مغیر کلمات و خداوند متعال نسبت تحریف کلمات به ایشان  
 داده نه تحریف معنی و خداوند (یحرفون الکلام عن مواضعه)  
 فرموده — گفته اید الفاظ و کلمات تورات و انجیل در نزد یهود و مسیحیان  
 بطور تواریخ در اقطار عالم محفوظ تا اینکه گفته اند هیچ وجه تصور  
 امکان تحریف در آنها نیست — (میگویم) (سبحان الله) چنانکنه بر  
 تواریخ و طبقات علمای اسلام بی اطلاعند بر طبقات امم ساله می بی خبر

آقای ادله و موثق بها ثابت شده که پس از تخریب بیت المقدس و حبس  
بنی اسرائیل در بابل غیر از حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام هیچکس  
نمانده بود که حافظ تورات باشد در صورتیکه در آن واقعه ابتدا کتاب  
و اسفار زرد بنی اسرائیل مانده بود پس تورات در تورات کجاست و  
انجیل که کتاب الهی و بر حضرت عیسی نازل شد بعد از رفع او انجیل  
سماوی را ترک و اشخاص اربعه مشهوره متی مارقس لوقا یوحنا  
عوض آن چار انجیل را تألیف و با اینک انجیل سماوی که تمام احکام  
و تقدیس ملک علام بوده به کلیات خرافات تبدیل کردند که اگر  
مطلب دور نمی افتادیم بعضی از عبارات محرفه و متخالفه آنها برای  
و بشما حالی میکردم زعم تواتر و محفوظیت به الفاظ کتب عهد سابقه غلط  
است (علاوه) اگر اعتبار بآنچه تفسیر میفرمایند چنانکه خودتان فرموده  
اند در تفاسیر مذکور است از حضرت ابن عباس صلی الله علیه و سلم روایت  
که هفتاد اشخاص مختارین بعد از اینکه در گوه طور کلام باری تعالی  
را بصورت خرق العاده سماع کردند و حالی شدند بحض عناد و بد بخیر  
تبدیل آن دادند و عبارتی محرفه را در جای آن نهادند باین مضمون  
خداوند میفرماید اگر طاقت داشتند احکامی که برای شما قرار داده ام  
بجا بیاورید و اگر طاقت نداشتند ترك او کنید و كذلك صفات نعمت  
حضرت رسالت را تحریف و تبدیل کردند آن شخص منعموت که در  
تورات و عهود به است بعد از هشتصد سال دیگر ظاهر خواهد شد  
و حضرت فاروق با ایشان معاهده فرمود اگر بعد از آن مده از شخص  
ظاهر نشد باید بهود دین اسلام قبول و یا از امان خارج شوند و حال اینکه

پنصد سال بالاتر وعده ایشان میگذرد و ابتدا آثار و نشانی از شخص  
و عود نیست غرض اینست شما ادعای تواتر و محفوظیت کلمات اسفار  
عہود اسرائیلیه کرده اید و حال اینست که اگر به تفاسیر اسلام اعتبار و یا بر  
تواتر یخ صحیحہ اگہدار باشید من دانید که قسمی بزرگ از آنها مبدل و محرف  
است گفته اید پس مقصود از تحریف استعمال الفاظ است در معانی بعیدہ  
و تقييد مطلق و تخصیص عام و عدول از منطوق بسوي مفهوم و از حقیقت  
بجانب مجاز و امثال اینگونه عملیات که علم اصول را مجتہدین فقط برای  
همین وضع کرده اند میگویم چون از منت خداوند رحمت او بر اسلامیان الفاظ  
قرآن مورد تحریف لفظ نخواهد شد و باید معاند هم بحالی برای جلوه عیب  
خود پیدا کنند و به دعوی تحریف معنی و الفاظ و استدلال به تقييد مطلق  
و تخصیص عام و غیره کرده و لکن در حقیقت این گونه عملیات برای شما  
دلیل بر تغییر و تحریف معنی نخواهد بود زیرا عملیات مذکورہ خصوصیتی  
بامان مجتہدین ندارد و هر کس با معرفت ملاحظه هر لفظی از لغات اهل  
کرم زمین بنماید معلوم می شود پر از این عملیات است بلکه صحت  
و راستی معنی مبنی بر آنهاست راجع به تخصیص عام خداوند فرموده  
( الله خالق کل شیء ) اگر در ان عموم تخصیص نباشد لازم می آید  
خداوند خالق خودش باشد ( تعالی الله و خداوند در شان زنہای مطلقہ  
فرموده ( والمطلقات یتربصن بانفسھن ثلثة قروء ) و در شان زنان حاملہ  
( واولات الاحمال اجلھن ان یتضمن حملھن ) — پس اگر عموم مطلقات  
مخصوص به غیر حاملہ نباشد لازم می آید در انقضای عدہ مطلقہ حاملہ  
اعتبار بوضع حمل نباشد « هذا خلف » « تقييد مطلق خداوند در



آداب وضو فرموده ( فاعسلوا وجوهكم وایديکم إلى المرافق ) و در آداب تیمم میفرماید ( فامسحوا بوجوهكم وایديکم ) لفظ ایدي که در این جا مطلق است بواسطه اینکه تیمم في الجملة بدل وضو است واضح می شود این مقید به ( إلى المرافق است ) ( اعتبار مفهوم موافق ) خداوند در خصوص احترام کردن پدر و مادر میفرماید « ولا تقل لها اف » معلوم است در صورتی خداوند منع اف کردن در مقابل والدین کرده باشد دشنام و زدن و هتک کردن ایشان هم تحریم خواهد فرمود « مفهوم مخالف » خداوند در باب صیام فرموده « کلاوا و اشربوا حتی یبشیرکم الخیط الايض من الخیط الاسود من النجر » در این جا معلوم میشود خوردن و آشامیدن تا طلوع فجر جائز است بعد از آن ممنوع « عدول از حقیقت بواجب مجاز » خداوند در بیان زلزله و دهشت روز محشر میفرماید « يوم تذهل كل مرضعة عما أرضعت وتضع كل ذات حمل حملها » یعنی زلزله و هیبت روز محشر بطوری است که زن مرضعه از شیر خوری خود غافل و هر زنی حامله حمل خود را می افکند و واضح است در آن روز زن مرضعه و حامله نیست پس آیه شریفه کنایه از ظهور جلال و آثار اعم منتقم است بنوعی اگر فرضا در آن وقت زنی مرضعه باشد از رضیع خود غافل و اگر حامله باشد حمل را می اندازد که این تقریر في الجملة تصویری دهشت آن روز است و إلا بعرا تب از آن قدر هم زیاد تر است و امثال اینها که بیان کردیم در عبارات تمام اهل کائنات بسیار و همه در مورد خود باعتبار و خداوند متعال بر ترتیب که مفهوم باشد و حی را نازل میفرماید دیگر حضرات مجتهدین جرح و تعدیل در

قرآن و حدیث انکرده اند و فقط به واسطه علم به عموم و خصوص و مطلق و مقید زبانی عربی که مقتضای طبیعت و فطرت خودشان بوده زیر اهر کس احکام زبان خود می داند اظهار معنی و مراد از الفاظ قرآن و حدیث کرده اند

بعد از عصر حضرت ابو حنیفه رضی الله عنه امام محمد تلمیذ عزیزش شروع به تدوین اصول فقه فرمود و هكذا الله کبار رضی الله عنهم شروع فرمودند به چند غایه اول اینکه تا حقایق و علومی که دانستن آنها مقتضای سلیقه و فطرت سلف بود محفوظ بماند مبادا بمحور ایام و اختلاط اعراب و اعجام و القاء فتن ارباب اوهام منسی و ضایع شوند دوم توسیع راه فهم برای سائر علماء دین که عرب نبوده اند شاید بواسطه دانستن اصول استعمال احادیث و آیات و استدلال کردن بانها سهل گردد سوم طریق اخذ و استنباط احکام که بجهت آنها فرموده اند واضح شود مبادا هر جاهلی ظن جهل و قصور بامان ببرد پس غایه ایشان ابقاء رسوم دین بوده جزا هم الله خیراً .

ولا عیب فیهم غیر ان لسانهم بیان لاصحاب الهدی والدلائل و اقلابهم فوق الصحائف اسیاف و قد شهرت فوق الهوی و الرذائل آقا از قول شما عجیب تر از نادانی با از باب بدعت اختلاط کرده شنیدم می گفت علماء از خود اختراع وجوه قرائات عربیه کرده اند که فلان کلمه در فلان ترکیب مرفوع و در فلان جا منصوب و در فلان عبارت مجرور و الا اینها اصل ندارند گفتم عجباً فارسیها که امروز تحریر فارسی می کنند آیا خودشان کلمات اختراع میکنند یا اینکه به فحس و تفتیش لغات فرس

قدیسه را پیدا خواهند کرد پس از گفتارش خوشم آمد که اهل معرفت عالم  
می شودند از باب عناد محض اخلال و افساد طعن از دین میدهند  
عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

خبر مایه استاد شیشه گر منسک است

گفته اید چنانکه ابوحنیفه (لامستم) را بمعنی جامع تحریف کردند  
چرا بحجة اینکه میگوید لامستم در لغت بمعنی ماسستم و ماسستم هم بمعنی  
اصبتم نیز آمده و اصبتم نیز ممکن است که مجازا بمعنی جامع مستعمل  
شود مانند تحریف « حاجی » تا آخر عبارات لا طائل « عرض  
میکم » اولاً بیان معنی با اینکه بطریق مجاز باشد تحریف نیست زیرا  
تحریف با تحریف لفظ است باین طور که اصل لفظ در میان برده شود  
و با تحریف معنی است انهم عبارت از تقریر معنائی که دلیلی منقول یا  
معقول بر آن نباشد و بیان معنی بطریق اراده معنی مجازی مخصوص که  
دلیل بر آن باشد بمراحل از تحریف دور است پس لفظ تحریف نام بردن  
درین جا غلط است (ثانیاً) این معنی فقط معنای امام ابوحنیفه نیست  
زیرا مفسرین در تفسیر فرموده اند اول اینکه (لامستم) مأخوذ از لمس  
بمعنی (النقاء بشرین) و مراد بهم رسید پوست مرد و زن است خواه  
این ملاقات به جماع باشد یا نه و اعتدال کرده اند که لمس در ملاقات  
بشرین حقیقت و در جماع مجاز و حمل بر حقیقت اولی باز حکم جنابت در  
آیه ولا جنباً الا عابری سبیل گذشته پس حمل لمس درین آیه بر جماع  
تجسس را است و این قول قول ابن عمر و ابن مسعود از اصحاب و شعبی  
و نعمی از تابعین و قول شافعی که از تابع تابعین است رضی الله اجمعین



عنهم اجمعین قول دوم اینکه ( لایسم ) یعنی جامعین است و این قول  
 علی و ابن عباس از اصحاب و حسن بصری و مجاهد و قتاده و ابو حنیفه  
 از تابعین است رضی الله عنهم اجمعین و دلیل این قول اینست که لایسم  
 مأخوذ از لیس و لیس مس به یک معنی آمده اند و مس در قرآن شریف به  
 معنی جماع آمده چون آیه ( و ان طلقتموهن من قبل ان یتموهن فاما لکم  
 علیهن من عده ) و آیه ( فتحریر رقبة من قبل ان یبأسا ) حتی مرویست  
 از ابن عباس رضی الله عنهما که فرموده ( ان الله حی کریم یعف و یکنی )  
 یعنی بی شک خداوند حی است و با کرامت که در خطاب عباد خود عباد  
 را به عفت و ادب بیان می فرماید و در جاهای که محل شرم و افعال باشد به  
 کنایه مطاب را افاده می نماید دلیل دوم اینست حدیث دو نوعند حدیث  
 اکبر یعنی جنابت و مادام حدیث اصغر را در آیه ( او جاء احد منکم من  
 الفاوط ) ذکر کرده اگر مراد از جمله ( و لایسم ) هم حدیث اصغر باشد  
 در اینصورت تکرار خواهد شد پس لازم است ( و لایسم ) محمول بر  
 حدیث اکبر باشد و راجع به حدیث اصغر در آیه سابقه تکرار لازم نمی آید  
 زیرا در آن آیه بیان حکم اصلی شده که اغتسال است و رد این جایان حکم  
 بدلی میفرماید که تیمم است — پس واضح شد که ( لایسم ) نه در جماع  
 و نه در التقاء بشرتین نص نیست و طرفین هر کدام بواسطه دلیلی معقول  
 ( لایسم ) را بیک معنی محمول کرده اند بگذار در معانی التقاء بشرتین  
 راجح باشد چه شد دگر استعمال تحریف درین مقام غلط و از آن غلط تر  
 نسبت تحریف بامام ابو حنیفه که در اجتهاد و تفسیر لفظ ( لایسم ) خلف  
 چندین از اصحاب و تابعین بوده ( علاوه ) ابو حنیفه کودک نبوده که هم

چون تصحیف لفظ حاجی به سك تصحیف در آیات کند آقا بکلمات خرافات  
 کودکانه زبان گشودن با امامان حیف است که انسان با وجدان نباید به  
 حرکات ترهات و تباه تاریخ خود را سیاه کند — صحیفه ۱۵ گفته اید  
 بملاوه اگر مقصود از لمس جماع باشد میبایستی خداوند بفرماید (اولامستم  
 ازواجکم) زیرا انشاء عام است از ازواج و غیر ازواج و جماع با غیر ازواج  
 یعنی اجانب یا محارم بتجدید وضوء جبران نمی شود بلکه باید حد یا رجم  
 جاری شود تا آخر — عرض می کنیم حکمت آقاي فیلسوف در این مقاله  
 واضح شد «السلام صفة المتكلم» آقا بنا بر آن که بعضی از امامان  
 «لامستم» بمعنی جامعتم تفسیر کرده اند دلیل اینکه نسائکم فرموده  
 نه ازواجکم اینست که نساء شامل منکوحات و مملوکات می آید و ازواج  
 منکوحات است و بس و اضافه بضمیر مخاطب در نسائکم دلیل است  
 بر اینکه مراد از نسائکم حلیله های مخاطبین است که اختصاص به  
 ایشان دارند نه اجانب و محارم که منکوحات یا مملوکات دیگران هستند  
 یا هنوز اختصاص بکس پیدا نکرده اند و بمقام تصرف شرعی رفته اند  
 و در هر حال مقصود از آیه شریفه بیان حکم حدث اگر است که چطور  
 رفع و حکم طهر مترتب شود نه بیان عقوبت تا بگویند جماع با اجانب به  
 تجدید وضوء جبران نمی شود «فاین هذا من ذلك» (ترجم نویی بکعبه  
 ای اعرابی) (کینره که تو میروی بترکستان است) گفته اید و انگهی  
 عطف لامستم بر «جاء احد منکم من الغائط» دلیلی واضح است  
 بر اینکه مقصود از لمس در آیه تلاق بدن زن و مرد است که  
 مانند خروج غائط مستلزم تجدید وضوء است نه جماع که موجب غسل

و مستلزم افتراق معطوفین در حکم که مانع از صحت عطف است میگویم  
مقصود از آیه شریفه رفع حدث به استعمال خاك است یعنی تیمم و تیمم  
چه در جای وضوء و چه در جای غسل جنابت باشد یکسان دیگر افتراق  
معطوفین در حکم کجا است

صحیفه ۱۴ گفته اند یا اینکه اطلاق نص (وان تجمعوا بین الاختین)  
مقید بوطی کرده است تا آخر (میگویم) آقا باید بدانید جمله شریفه  
وان تجمعوا بین الاختین صنفی است از اصناف اربعه عشر که در آیه  
(حرمت علیکم امهاتکم) خداوند منع نکاح ایشان فرموده از قبیل  
مادر و دختر و خواهر و عمه و غیره پس ظاهر تفسیر «وان تجمعوا بین  
الاختین» و حرم علیکم الجمع بین الاختین فی النکاح خواهد بود لکن  
در جمع اختین به ملك نه به نکاح باین طور کمی دو خواهر که جاریه  
باشند خرید کند یا خود یکی را نکاح و یک خرید کند در بین اصحاب  
کرام مذاکره واقع حضرت عمر و علی و ابن مسعود و زید بن ثابت و عبد الله  
ابن عمر میفرمایند موافق ظاهر «وان تجمعوا بین الاختین» باید جائز  
نباشد زیرا ان جمله مطلق و مقید به نکاح یا بملك نشده و سایر اصحاب  
میفرمایند جمع بین الاختین در ملك یا یکی به نکاح و آن دیگری بملك  
جائز است آمانه در مباشره یعنی مرد که صاحب دو خواهر جاریه باشد  
هر کدام از ایشان را مباشره کرد حرام است آن دگر را مباشره کند  
تا خواهر اول از ملك یا نکاحش خارج میشود و استدلال فرموده اند  
باینکه آیه «وان تجمعوا بین الاختین» فقره ایست از چارده فقره  
عمرات نکاح و دخلی بملك و خریدن ندارد بدلیل اینکه در باقی فقرات



که محرمات نکاح می باشند خریدن جائز و فقط مباشره حرام است پس  
جمع بین الاختین در ملک یا یکی بملک و دیگر به نکاح جائز است  
و مذهب امام ابو حنیفه و امام شافعی هم بر این است درین صورت تقید  
« وان تجمعوا بین الاختین » از مختصات امام ابو حنیفه نیست بلکه  
اجتهاد امام ابو حنیفه و اجتهاد امام شافعی و سایر ائمه موافق اجتهاد  
بقیه اصحاب گرام واقع بوده

گفته اید در صورتیکه اگر حدیثی درین باب هم باشد چون مخالف  
باینص است بحکم فرمایش خود المحضرت که میفرماید « إذا روی  
عنی حدیث فأعرضوه علی الکتاب فان وافقه فاقبلوه وإلا ذروه » باید  
آن را ترک کرد و قرآن را قبول نمود زیرا حدیث وقتی مقبول و متبع  
است که موافق باینص یا مبین مجمل باشد

« میگویم » اولاً حدیثی در موضوع جمع بین الاختین که مخالف  
آیت باشد کجا است تا بمقتضای « إذا روی عنی حدیث » رد شود  
ثانیاً آیت شریفه ( وان تجمعوا بین الاختین ) نص نیست و نام بردن آن  
به نص درین مقام معنی ندارد زیرا اگر مقصود از نص اینست که از  
جمله الفاظ قرآن است و اقام تمام کلمات قرآن شریف بهمین معنی نص  
و لکن مانعی در تأویل نص این چنین نیست و چون هر چه از آنها که  
محتاج به بیان باشند حضرت صلی الله علیه وسلم بیان فرموده و ابداً دلیل  
بر منع حضرت صلی الله علیه وسلم از آن بیان نیست خداوند خودش  
فرموده ( انا انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم ) و اگر مقصود  
از نص آنست که بر مدلول و مضمون خود دلالت قطعی داشته باشد

و بحال احوال در آن نباشد حقیقه نص باین معنی محتاج بیان نیست اما آیه  
 (وان تجمعوا بین الاختین) بهمین معنی نص نیست زیرا جمع بین الاختین  
 احوال جمع در نکاح فقط و جمع در ملک فقط و جمع در ملک و نکاح بهم دارد  
 و لفظی که اینطور احتمالات داشته باشد نص نخواهد بود (علاوه) باید علم  
 شما از امثال حضرت علی و ابن عباس و سایر اصحاب کرام بالا تر باشد زیرا ایشان  
 با وصف اینکه از عرب عرباً و افضل ادباء و مطلع بر معانی لغت بوده اند آیه  
 (وان تجمعوا بین الاختین) را نص نخواهنده اند و انگهی برخلاف ایشان  
 شما آن را به نص نام برده اید ثالثاً چون خداوند منان حضرت رسول را  
 مبین قرآن کرده باید هر طور آنحضرت تفسیر آیات نماید مطیع و تابع باشیم  
 « ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا » و اینکه آن حضرت  
 فرموده هر حدیثی از من روایت شد اگر موافق کتاب بود قبول  
 و الا رد کنید بدان آن کلمه است که در مقام شدت اعتصام و تمسک به  
 کتاب الله فرموده که هرگز مخالفتی نصوص آن نمی فرماید زیرا مادام  
 نص آنست که دلالت قطعیه داشته باشد مورد هیچ تعلیل و تأویل  
 نخواهد بود اما نص که بمعنی لفظی از قرآن باشد هر گاه محتاج به بیان  
 شد حضرت صلی الله علیه و سلم بیانش خواهد فرمود دگر مقصود از  
 حدیث آن نیست که فعلاً حضرت صلی الله علیه و سلم مخالفت نص می  
 فرماید و ما حدیثی مخالف را رد مینماییم « معاذ الله ثم معاذ الله » باز در  
 ضمن اعتصام به کتاب الله به علامتی برای مبتدعین و ملحدين اشاره  
 فرموده که اوها بنام من حدیث دروغ و خرافات را اختراع می  
 کنند تا موجب نفرت مومنان از دین باشد پس ملاحظه کنید اگر

حدیثی مخالف و نا مناسب به آیت روایت کردند بدانید که حدیثی  
من نیست زیرا همه احادیثی حضرت صلی الله علیه وسلم موافق نقل  
مستقیم و عقل سلیم هستند

گفته اید ازین قبیل تحریفات و تأویلات باطله که مذهب ابو حنیفه  
مرامر مملو از آنها است ... تا اینکه میگوئید در واقع می توان علم  
اصول را علم تحریف نامید و مجتهدین را محرفین قرآن خطاب کرد

می گویم - لازم است برادران دینی و شما هم بدانند که علومی دینی  
علی الاجمال دو نوعی است نوعی از آن مقصود بالذات مانند علم کلام که  
علمی است شخص میتواند با آن علم عقاید اسلامی را به ادله قاطعه  
و براین ساطعه اثبات و رفع شبهه های اهل زیغ بنماید نوعی دیگر مقصود  
للفی از جمله (علم نحو) که خادم قرآن و حدیث شریف است و بواسطه  
آن اعراب را صحیح توان خواند و مانند علم بلاغه که بواسطه آن علم  
باعجاز قرآن برای انسان پیدا خواهد شد و مانند علم اصول که مسائلی  
است بحث از ادله خمسة احکام شرعی می کنند یعنی کتاب سنت اجماع  
قیاس استدلال که مجتهدین ادله بهمین اخذ احکام کرده اند و شروط  
واسباب و موانع استدلال را در هر باب ادا فرموده اند « راجع به  
کتاب » در چندین جا در قرآن شریف امر فرموده و باید بدانیم  
مقتضای امر چیست و وجوب است یا ندب و دلیل بر خصوصیت هر کدام  
چیست و در چندین جا هم مستعمل شده ایا مقتضای آن حرمت یا کراهت  
و علامت فارقه چیست و اگر نص با نص مخالف و راه موافقه در بین آنها  
نبود باید یکی از آنها ناسخ آن دگر باشد و لازم است بدانیم ناسخ کدام



و منسوح کدام است و هكذا (راجع به سنت) واضح است احادیث حضرت صلی الله علیه و سلم بطرق متعدده نقل شده پس باید دانسته شود حدیثی که یک نفر یا دو یا سه یا چهار نفر روایت کرده اند یا حدیثی که روای آن ده نفر یا بیست یا زیاد تر باشد عمل به کدام خواهیم کرد یا خود غدد را روی رطیفین مساوی و لکن راویان از یکطرف با کفایت و با ضبط ترند یا خود بعضی از راویها با اسناد صحیح از حضرت صلی الله علیه و سلم روایت می کنند و بعضی از اصحاب یا تابعین یا خود بعضی از راویان در وقت روایت حدیث واسطه یا زیاد ترك میکنند و بعضی هیچ ترك نمیکنند یا خود در سلسله راویان از یکطرف شخصی مجهول الهویه هست و از طرف دیگر همه معلوم الهویه هستند در این صورت به کدام از این احادیث عمل خواهد شد

و هكذا اجماع و قیاس و استدلال هر يك شروط و اسباب و موانع دارند و علماء مجتهدین رضي الله عنهم بواسطه رشدی که خداوند باوها عطا فرموده تحقیقات تامه و استحصال مطلوب کرده اند پس شروع به تدوین علم اصول فقه کردند تا اینکه غایات مذکوره سابقه حاصل مخصوص تا اینکه متأخرین هم طریق و مشرب سلف را در استنباط احکام حالی شوند (علاوه) با این همه ادله معقوله و منقوله که مجتهدین بیان فرموده اند بطوری که هر کس ملاحظه آنها بکنند از درجات علم و فهم عالی ایشان سرگردان می شود هنوز معاند طعن و فذح از ایشان می دهد اگر طریق استنباط و استدلال ایشان در علمی مدون و مبین نمی شد به همت ایشانکه علماء سلف بی دایل بوده اند عالم ضائع و زائع می شدند پس

در اینجا که علم اصول به علم تحریف نام برده اگر مقصودت از علم اصول فقط احوال منطوق و مفهوم و عموم و خصوص و مطلق و مقید و غیره است بدانکه اینها در لغات احوال طبیعی و دانستن آنها فطری و قدحی از اصول نمیدهند ازین قبیل کمی جغرافیه طبعی یا اقتصادی یا سیاسی صحیح راجع بمملکت بنویسد که ابداء محل عیب و تکذیبی نخواهد شد و اگر مقصودت از اصول بیان ادله احکام که کتاب و سنت و اجماع و قیاس و استدلال می باشند همین علم اصول علم وصول بحقیقت است زیرا هیچکس بی دلیل بمطاب نظری نخواهد رسید پس ضبط دلیل کار جلیل است و اگر مقصود همین است چون بواسطه علم اصول فقه که جامع ادله احکام و مانع از تعرض ارباب اوهام بشریعت اسلام است مجال این نمانده که معاندین به مقاصد فاسده و اغراض کاسده خود برسند پس هر روز بنوعی و هر ساعت بلمحه این علم با قدر را ذم میکنند چنانکه عادت دشمنان است

(و ضرائر الحسنة قلن لوجها حسداً و بغضاً انما الدمیم) درین صورت هر چه بفرمایید معذورید زیرا از باب عناد زمام عقل را بدست نفس اماره داده اند - بمناسبه اینکه آقا طعن در علم اصول داده و حال اینکه علم اصول خیلی در ابقای احکام اسلام تأثیر دارد حادثه را یاد کردم که در تاریخ ۱۳۵۰ هجری در بغداد با یک نفر مسیحی غذا گرفتیم - میگفت مسلمان هر چه میگویند بهر حال اما چطور اعجاز قرآن از اوها مسلم خواهد شد چنانکه ادعا میکنند (قرآن) یکی است از معجزه های (محمد صلی الله علیه و سلم و در حیات او مصدق نبوت و بعد از وفات او به همان

ترتیب معجز ارباب بلاغت است و کسی نتوانسته و نمیتواند کلام مانند آن تألیف نماید از لحن عبارتش خالی شدم در حیرت افتاده چطور بامان مناظره کند و بجه طریق ظفر بما ببرد ( وانگهی ) قرآن بر سر کس اسلام حصن حصین است پس میخواست اولاً سوء ظن به قرآن شریف باهل مجالس القاء کند بعد از آن هر چه بخشایش آید بگوید داعی در انجا برای زیادی حسرت او با استمداد از فرمایش مفسرین و رحم الله گفتیم مبادا این وهم باطل را بواجبه خود راه دهید ( علاوه ) از این هر که منصف باشد از استماع آیات قرآن شریف متأسر میشود و میداند که دخل بشر در آن نیست و از عالم غیب بعالم شهادت نازل شده دلیل بر اعجاز قرآن بسیار است ( ۱ ) قرآن عربی است و فصاحت و بلاغت عرب غالباً در وصف آلاخ سواری و رم و تیر و شمشیر و سواران یاد ر بیان حرب و ضرب و غارت و هیجان یا در ثنائی خیمه های عالیه و صفوت هوای بادیه و حل و ارتحال در بیابان و الفت با احباب و یاران است — و در این موضوعات کلمات بدیع استعمال میکنند ( اما ) قرآن با اینکه از اینها خالی است عبارتش بمقامی رسیده که معجب و معجز زبان آوران است ( ۲ ) کلام بشر غالباً بواسطه افراط و تفریط فوق الحد بمقامی میرسد که در اثنائی محاوره معجب باشد ( اما قرآن ) با اینکه بدو آ و ختم طریق حق و صداقت را گرفته بدرجه عالیه از بلاغت و سبیده است ( ۳ ) هر زبان آوری فصیح و بلیغ در هر موضوعی تکلم کند فقط در چند جمله از آن بلاغت را اظهار تواند کرد ( اما قرآن ) با وصف وسعتی که دارد هر مقداری از او که باندازه



( فیهب الذی کفر واللہ لایہدی القوم الظالمین ) غرض اینست چنانکہ کفار اشرار میدادند تا تعلیمات قرآن در عالم اسلامی بماند دین اسلام باقی و بغایہ خود نمیرسند ( ولذلک ) دانما مشغول تفسیر مسلمین از درس قرآن هستند ( بناء علیہ ) قسماً مسلمین درس قرآن و تاریخ اسلام و شجاعت مردان دینی را بہ خرافات ( اروپائیہ ) تبدیل کردہ اند کذلک ارباب بغي و عناد کہ وسائل نشر آثار کفارند بدوام اشتغال دارند باینکہ ہر علم در دین اسلام بکار و ہر کاری برای مسلمین باعتبار باشد ذم و تفرین میکنند تا اینکہ اسلامیان از انہا متفر شوند و مستمسکاتی دین را از دست بدهند انوقت معاندین حسب المیل بگرام خود برسند پس ای آقای فیلسوف علم اصول علم تحریف نیست و اگر چشم بینا داشتہ باشید علم تعریف است و حضرات مجتہدین محرفین نیستند بلکہ ( معرفین للحق ) هستند ( و اگر ) عرض داعی را قبول نمیفرمائید ( فتمالوا ندع أبناءنا وأبنائکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نہمل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین )

صحیفہ ۱۷ گفتہ اید اگر مقصود از اجتهاد بذل و سعه در تفسیر آیات برآی شخصی است انہم حرام و ممنوع زیرا گفتیم معنی تحریف همین است و غیر ازین معنی دیگر نیست

میگویم امامان مجتہدین رضی اللہ عنہم برآی شخصی محض یعنی بی استمداد از ادلہ و مدارک منقولہ و معقولہ مقبولہ تفسیر آیات قرآن فرمودہ اند پس ذیل عصمت اوہا از لوث تحریف پاک است و حدیث شریف منقول حقیقہ دلالت دارد بر اینکہ انسان از تفسیر

ازین نقل که از عهود عتیقه فرموده بچندین وجه در ضلالت افتاده  
 ( ۱ ) بنص آیات سوره بقره و سوره نساء که سابقا خودتان نقل  
 کرده اید خداوند متعال شهادت داده بر اینکه بنی اسرائیل کتبه  
 سماویه را تحریف کرده اند ( یسمعون کلام الله ثم یحرفونه . یحرفون  
 الکلام عن مواضعه . و ان فریقاً منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون )  
 ( ألا لهم هم المفسدون و لکن لا یشرعون ) درین حال چطور شما  
 یقین کتب استدلال خواهید کرد ( ۲ ) خداوند عظیم به نص قرآن  
 کریم اعتباری برای کتب اسرائیلیه قرار فرموده و استدلال شما  
 بآنها عین اعتبار است و اعتبار بچیزی که خداوند ردش کرده باشد  
 ضلال است — ( ۳ ) شما در صحیفه ۷ از نسیم گفتید خداوند  
 بابت جهت قرآن را عربی نازل فرموده که هر عرب بدوی و هر عربی  
 دانی آنرا بفهمد و دستور دیانت خود را بداند — مع ذلک آیه  
 ۸ از فصل ۵۵ اشعیا که درینجا دلیل کرده بر علیه شما جهت  
 قاطعه است زیرا نقل ازو کرده که خداوند فرموده ( نه افکار من  
 افکار شما است و نه طریقه من طریقه شما است زیرا انجنانیکه آسمانها  
 از زمین رفیع ترند همچنان راههای من از راههای شما و افکار من  
 از افکار شما بالاترند ) در صورتیکه این منقول نزد شما مقبول  
 باشد باید غیر از خواص عباد حق یعنی انبیای کرام و عسای اعلام  
 کسی دیگر و حی سمای را تفهمد مع ذلک شما ادعا کردید غایه از ازل قرآن  
 بربری آنست هر عرب بدوی و هر عربی دانی آن را بفهمد ( فهل هذا  
 إلا التناقض لو کنتم تعلمون ) و اگر فقط مقصودت ازین نقل تحصیل

اعتبار و وجود برای گن و یهود و ترضیه ایشان و کسب عزت از التماس  
باوها است با اینکه ( از مجد رمیده و بعیسی فرسیده میانی ) و م  
غلط برده زیرا عزت ما منحصر در اتباع سید المرسلین است ( والله  
العزة و لرسوله و للمؤمنین )

صحیفه ۱۸ گفته اید اگر مقصود از اجتهاد بذل و سعه در  
استنباط احکامی است در قرآن وارد نیست انهم اتیان بشرع جدید  
— میگویم اتیان بشرع تازه اینست انسان از شرائط مستقیم منحرف  
و با اتباع فهم سقیم متصف و بدون مدرک شرعی شروع بنفی و اثبات  
کند همچون آقا که بدون علم و عقل و بلا مدرک معقول یا منقول  
برای ترضیه نفس اماره بعضی را نجیل و گروهي را تضلیل میکنند  
در حالیکه خودش در گرداب ضلال غرق است ( اتیان ) بشرع  
جدید این نیست که امامان دین دقائق کتاب و سنت را بدانند  
و احکام را از آن اخذ فرمایند مثلاً آیه ( أحل لكم ليلة الصيام الرفث  
إلى نسائكم ) بصراحت بیان این میفرماید که در شبهای ماه روزه  
مباشره حلیه برای شما جائز است — پس اگر امامان بفرمایند اشاره  
ازین آیه مستفاد است که دوام جنابت تا روز مانع صحت روزه نیست  
درینجا غیر از فهم دقائق آیت چه شرعی تازه پیدا میشود — گفته  
اید مانند رجم شیخ و شیخه که در قرآن نیست — میگویم انسان  
باقرار خود مأخوذ است و شما در صحیفه ۲۱ از کتاب نسیم نقل از  
صحیح مسلم کرده و آن را طرف و ثوق گرفته پس بدان که درین  
مثیل بغلط افتاده زیرا شما مثال برای حکم مستنبط میآورید



در صورتیکه رجم شیخ و شیخه منصوص است و در صحیحین  
مروست که حضرت صلی الله علیه وسلم امر برجم مرد محسن  
وزن محسنه فرموده و جلد و تغریب مخصوص به جوانان غیر مزوج  
و منع مباح نکرده است با نص مسلم و بخاری چه میخواهی کرد  
گفته اید و انگهی چه چیزی که برای دیانت لازم است و در قرآن  
نیست در صورتیکه میفرماید ( وزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل  
شیء ) میگویم معلوم است مقصود از این عبارت آن است بگویم  
چه حکمی با تفصیل شروط و ارکان بدون تبیان حضرت صلی الله علیه  
وسلم در قرآن است تا اینکه بگوئی پس آیات قرآن غیر صحیح  
بی مانند زیرا غایات تخریب دین است نه تعمیر آن پس درینصورت  
میگویم مقصود از ( تبیاناً لکل شیء ) تبیان کلیات است نه  
جزئیات و الا با بیان جزئیات حاجت به بیانات حضرت رسول صلی الله  
علیه وسلم نمی بود

صحیفه ۱۹ گفته اید اگر مقصود از اجتهاد بذل و سع در تولید  
اختلاف و گم کردن حقیقت و ایجاد طرق متناقضه در دین و تفرقه  
مسلمین است چنانکه برأی العین مشاهده میکنم انهم حرام و ممنوع  
است میگویم هر کس که اطلاع بر دأب و تألیفات امامان داشته  
باشد میداند هر چه درینجا گفته فقط از بد فکری خودت نشأت  
کرده ( کل یعمل علی شاکلته ) شما را کافی ( وکل أناء یترشح بما  
فیہ ) به ترجمه حال شما وافی است ( بعد ذلک ) عرض مینمایم  
حضرات مجتهدین حقیقی را گم نکرده اند زیرا اگر حقیقت عبارت

از احکام الله منصوصه است امامان دین در برابر آنها غیر از اطاعت  
کاری نکرده اند و اگر عبارت حکم غیر منصوص است درین صورت  
حقیقی واضح نیست تا اوها گم کنند

و کسی قصد تفریق مسامین میکنند که از انوار اسلامیت محروم  
و بشیوه ( و من یرد آن یضله یجمل صدره ضیقاً حرجاً کائماً یضعد  
إلی السماء ) موسوم باشد و آنچه شما برای العین میبینید محل اعتبار  
نیست زیرا حاسه علیه بخارا را به بلخ و شیرین را تلخ می یابد

( باری ) امامان با غایت ورع و امنیت و امانت خواهی که  
بوده اند چه دخلی بعالم هوا پرستیهای بدبخت دارند که احکام  
اجتهادیه را دست آویزی منازعات و مخاصمات خود نمایند ( عجیباً )  
دین اسلام چه گناهی کرده موجب آن باشد شما آن را ویران کنی  
و من السلف الی الخلف ارباب اورا طعن و دشنام دهی

راجع بآیات شریفه که بی موقع و بدون تقریب درینجا نقل کرده  
عرض است معلوم میشود در خالیکه شما مانع اجتهاد امامان مجتهدین  
هستند در پی اجتهاد اشتباهیه را بر خاص و عام و از کرده اید و در عالم  
دیانت محض زندقه و آزادی میخواستی و بقول هیچ مفسری با اینکه  
امثال ابن عباس و امام علی رضی الله عنهم باشند اعتنا ندارید خلاصه  
مرا امر با اهل دین سلفاً و خلفاً دشمن هستید و اتفاقاً تنها با امامان  
مجتهدین حرف میزنید و الا اگر مراجعه به یکی از تفاسیر موقوق بها  
میکردی این طور مجال یاوه گویی برایت نمی ماند ( پس ) ای آقا  
اگر آیات منقوله در موضوع منع اجتهاد دلالت می داشتند یکی از

مفسرین غیر مبتدعین تفسیر را بیان و منع اجتهاد را نشان میدادند  
یا خود حضرت مبلغ اکرم صلی الله علیه وسلم بموجب ( یا ایها الرسول  
بلغ ما انزل الیک من ربک ) منع اجتهاد را تبلیغ میفرمود و میفرمود  
( إذا اجتهد الحاكم فإصاب فله اجران وإن اخطأ فله اجر واحد )  
درین صورت لازم است بدانید آیات شریفه با مطلبی شما ربط  
ندارند و امثال آنها در قرآن کریم در مواضع عدیده مذکور  
و مقصد از آنها ای مسلمین با یکدیگر متحد و متفق القول و همه در زیر  
علم ( إمام المؤمنون اخوة ) جمع شوید و بملاحظه اختلاف عنصر  
تعصب و تفرق بمان نیاورید چنانکه حضرت غر البشر صلی الله علیه  
وسلم برای تثبیت این تفسیر در برابر سلمان فارسی به ( سلمان منا  
آل البيت ) و در مقابل صهیب غنی به ( نعم العبد صهیب لولم یخف  
الله لم یعصه ) نطق میفرمود و بسلال حبشی را به امین دعوت حق  
تعیین می نمود

آی مسلمین در اصول دین مختلف نشوید و در خصوص ذات  
وصفات خداوند متمال افکار و عقاید فاسده مخالف به کمال اظهار  
نمائید و رعایت شأن و مقام سید انام بکنید و در او امر و نواهی مطیع  
باشید و بعد از وفات او غلو و افراط و تفریط در شأن او نکنید  
آی مسلمین نسبت به کتاب الله عالم و حافظ باشید و در برابر حق  
و حقیقت منصف باشید و بقوه ایمان عقی را بر دنیا اختیار کنید  
و حدود دین را بمداهنه و ریاء ضایع نکنید و هرگاه فساد را دیدند  
بدست یازبان یادل آن را دفع کنید نه اینکه تفسیرشان بر زعم شما



این است آی عباد من همه جاهل و بی تأمل باشید ( و هر طور )  
 پیش آمد عمل بکتاب الله بکنید ( اگر ) ظاهر آیتی با آیتی دیگر مخالف  
 بود ملاحظه توفیق و تطبیق نکنید ( و اگر ) کتاب الله با ظاهر  
 احادیث شریفه مخالفه داشت بر وجه مخالفه ببرد و عمل کنید ( و اگر )  
 حدیث شریف در بین خودشان ظاهر آ اختلاف داشتند تأویل نکنید  
 ( و اگر ) نصوص کتاب الله علی الظاهر مخالف عقل و حس بودند  
 چون نص ( الله خالق کل شیء ) که به ظاهر شامل ذات وصفات  
 خداوند میآید و نص ( تدمر کل شیء بأمر ربها ) که محسوس  
 است تدمیر و ویران کردن در بعضی چیز نبوده قطعاً عقل و حس را  
 اعتبار ندهید ( بنمیدانم ) شما چه بد بختی را پیش گرفته اید ( اگر )  
 از اهل علم و عرفانی آن طور تلبیسات و خرافه خواهی شأن عارفان  
 نیست ( و اگر ) از طبقه عامه الناس هستی و فقط جزئی امتیازی  
 دارید و از معانی عبارات واضحه حالی خواهی شد چنانکه تحریرات  
 شواهد میدهد حق آنست در خانه خود خاموش بنشین که حک  
 و اصلاح دفتر اسلامی بقلم یک نفر عامی ممکن نخواهد بود  
 جناب آیت الله اگر خیال داری بعالم اسلام منتسب باشی بدانکه  
 شیوه مردم مسلم کثافت و خرافات و عناد و فساد و وجود وجود  
 و نادانی و ناتوانی نیست بلکه باید لطیف و با معرفت و منصف و طالب  
 حقیقت و دانا و توانا باشید با شمشیر و حراب در محراب و با ستاین  
 خدای اکبر بر بالای منبر و برای انبای اسلام نافع واز کید و دسیسه  
 مفسدین مانع باشد

با عزت نفس و علو همت در تحصیل ترقی اشتغال و اوضاع ماضی  
 و حال را اسباب عبرت در استقبال کند ( خلاصه ) بعملیات مردانه  
 جوهر حقیقت خود را آماده ولایت هر مجال و مقام نماید ( قل إنما  
 أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ) از نتیجه این مشق  
 و تعلیمات بود آحاد اصحاب کرام هنگام حرب میگفتند ( غایتنا الظفر  
 باحمدي الحسين ) یا در راه خدا شهید یا در دنیا آزاد و سعید  
 باشیم همین فهم و استعداد و علو همت است حضرت شافعی را سوق  
 کرده باینکه میفرماید اگر عقل با تمکین و بصیرت حق بین باشد  
 برای سعادت معاش و معاد سوره ( عصر ) کافی است زیرا تمام  
 سعادت از طیف پاک و نیت خالصه و ایمان ثابت و رفتار و گفتار  
 بمنفعت و توصیه به حق و حقیقت و صبر بر آلام و زحمت حاصل خواهد  
 شد ( و انما ) همه در سوره مذکور مندرج پس مضمون ( اليوم  
 أَكَلْتُ لَحْمٍ دِينَكَ ) و مکنون ( تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ ) بر انموال  
 حقیقت سوره عصر است و درینجا فضل اعلم بر عالم و فضل عالم بر  
 انما نمایان میشود و درجات فهم اشخاص معلوم خواهد بود ( و تلك  
 حجتنا آیتناها ابراهيم على قومه نرفع درجات من نشاء ان ربك  
 حكيم عليم )  
 صفحه ۲۰ گفته اید و در سوره نساء میفرماید ( ولو كان  
 من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً ) میگویم چون شما این  
 آیه را دلیل صریح بر رد اجتهاد کرده اید مناسب است برادران را  
 حالی نمایم این آیه شریفه برای دعوای شما استلزام ندارد

( پس ) عرض است ان آیہ در شأن منافقین نازل و آیات سابقہ مربوط است خداوند در بیان مقام سید انام صلی الله علیه وسلم فرموده ( من يطع الرسول فقد اطاع الله ) هر کس بدوام اطاعت امر و نہی رسول عربی قریشی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بکند انکس اطاعت خداوند متعال کرده زیرا انحضرت مبلغ و در حقیقت امر و ناهی خداوند است ( و من تولی ) و هر کس از اطاعت حضرت رسول عصیان کند و پشت برگرداند از انخصوص زحمت بدل خود مده ( فما أرسلناک علیہم حفیظا ) که ما شمارا برایشان به محاسب قهرستاده ایم حساب و جزای ایشان عائد بما است

بعد از ان در بیان حال منافقین میفرماید ( و یقولون طاعة ) منافقها بشما عرض میکنند کار ما فقط اطاعت است ( و اذا برزوا من عندک ) و هر گاه از حضور خارج میشوند ( بیت طائفة منهم غیر الذی تقول ) جماعتی از اوها که خیلی در تفاق استحکام دارند غیر از انها که در محضر مبارکت بعرض میرسانیدند در خیال خود تسویه میکردند و این قدر بی فهمند گمان میرند بتدبیرهای باطلہ ضرر از عالم رسالت میدهند و در دنیا به استراحت و در عقبی به سادات میمانند نمیدانند ( والله یکتب ما یتوتون ) خداوند در دفتر کردار ایشان انها را ثبت و وسیلہ عذاب دنیا و قیامتش خواهد کرد پس حال منافقها محل تمجب است که همچون از نور ایمان دورند از عقل و عرفان مهجورند ( أفلا یتدبرون القرآن ) آیا بعد از انکه قرآن را میشوند چرا لختی تأمل نمیکند و ملاحظہ نمایند



که بلاغت و صدق و حقیقت کلامی قرآن دلیل آشکار است بر اینکه  
 کلام خداوند است و بر رسول او نازل شده ( و لو کان من عند  
 غیر الله لو جدوا فیہ اختلافا کثیرا ) زیرا اگر در صورتی قرآن  
 شریف از طرف غیر خداوند میبود اختلاف بسیار در آن می یافتند  
 یا اینکه همه الفاظش فصیح و بلیغ نمی بود بلکه بعضی از آن ناصحیح و نا  
 بلیغ میبود زیرا کتابی با آن بسیاری عاده ممتنع و محال است همه با هم  
 فصیح و بلیغ و متکلم بشر باشد یا خود اختلافش آن است که  
 بعضی از او صحیح و مطابق و بعضی ناصحیح و ناموافق واقع میامد  
 که متکلم در صورتی بشر باشد ناقص است و خالی از سهو و جهل  
 و نسیان نخواهد بود یا اینکه بعضی احوال منافقین را اظهار میکرد  
 و بعضی احوال اوها را به خلاف حقیقت بیان مینمود زیرا بشر  
 با اینکه غایت فراست داشته باشد در احوال مردمان مشتبه میشود  
 حالا که هر گاه بیان حال منافقین مینماید بر طبق نفس الامر است  
 و به اظهار صداقت ازوها تیبانات این متغیر نمیشود ( لاشک ) کلام  
 خداوند عالم الغیب و مقتدر بر همه کائنات است ( در این صورت )  
 این قدر از آیه شریفه مستفاد است کلام بشر در صورتی طول داشته  
 باشد اختلاف درو پیدا و اختلاف دلیل آنست متکلم کما هو الحق  
 عالم و مقتدر نیست و ما برای ایمان دین علم کامل و قدرت شامله قرار  
 نداده ایم گفته اید زیرا اگر اختلافات مجتهدین همه مستنبط از قرآن  
 باشد و رأی همه درست و صحیح باشد پس معلوم میشود که قرآن مملو  
 از اختلافات ( و خدا ) العیاذ بالله دروغ گفته که در قرآن اختلاف

نیست و این کفر محض است و اگر میگویند یکی از آنها حق و باقی  
 همه باطل خواهیم گفت آن حق کدام است ناچار باید بگویند آن  
 حق بواسطه کثرت اختلاف گم شده است میگویم آیات و احادیث  
 شریفه آن چه نص و دلالت قطعی دارند محل اختلاف نبوده و نیستند  
 و آنچه نص نیست و دلالت قطعی ندارد قابل است اختلاف مجتهدین  
 در آن پیدا شود (درین صورت) میگوئیم حق یکی و ما عدای  
 آن باطل و مجتهد مصیب یک است مع ذلک نمیگوئیم حق بواسطه  
 کثرت اختلاف گم شده زیرا چون اصل آیت یا حدیث احتمال  
 چندین معنی دارد حق نفس الامری واضح نیست تا اختلاف  
 مجتهدان را گم کرده باشد و چون هر مجتهدی به ادله و مدارک  
 مقبوله استدلال میکند و آنچه در طاقت و وسعت دارد سعی میکند  
 ﴿ولا یكلف الله نفساً الا و سعه﴾ مجتهد با اینکه اصابعه حق  
 نکرده باشد موزون نیست بلکه مأجور است و هر کس از عامیان  
 عمل بقول هر مجتهدی بکنند مورد هیچ عتابی نمیشود زیرا خودش  
 ذاتاً عالم نیست پس یا باید آن آیت یا آن حدیث را مهمل و غیر معمول  
 بگذارد (با اینکه) احتمال ظاهر داشته باشد یا باید تابع بیکی  
 از مجتهدین باشد و در حال تابع بودن بمجتهد با اینکه تابع بمخطی  
 باشد عیب ندارد زیرا خطاً مجتهد بر هیچکس معلوم نیست بلکه  
 هر مجتهدی بواسطه ادله که سوق فرموده دعوی اصابعه میکند  
 مخصوص که خداوند فرموده ﴿ما جعل عایکم فی الدین من حرج﴾  
 و فرموده ﴿یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر﴾ پس معلوم شد

که حق در قرآن و حدیث یکی است فقط هر گاه عبارت ظاهر نبود  
آن حق واضح نیست و غیر از استدلال و استنباط مجتهد چاره دیگر  
نیست و اتباع مجتهد حق است که شارع اقدس صلی الله علیه و سلم برای  
مصیب و مخطی از مجتهدین اجرا قرار فرموده (باری) اگر بالانصاف  
و حق بینی ملاحظه کنید معلوم خواهد شد در صورتی که همه  
مجتهدین مصیب باشند باین وجه که حکم الله در محل اجتهاد متعدد  
باشد مثلاً برای گروهی از مسلمین لمس زوجه ناقض وضوء باشد  
و برای گروهی دیگر غیر ناقض و ازین جهت آیتی محتمله نازل فرموده  
و هر مجتهدی یکی از ان معانی محتمله را اعتبار کرده قطعاً هیچ  
تناقض پیدا نمیشود و در حقیقت واجب نیست حکم الله در هر حادثه  
یک امر شخصی باشد

ملاحظه میکنم از عصر آدم تا دوره خاتم صلوات الله و سلامه  
علیهما اصول دیانت یعنی ایمان به خداوند و ملتکه و نبوت و معاد  
متحد و در هر عصر احکام فروغیه نوعی دیگر بمناسبت مصلحت  
و حکمت بالغه باری تشریع شده و کذلک در نفس دیانت حضرت  
خاتم صلی الله علیه و سلم چند فرعی بر شخص آن حضرت نه بر باقی  
امت واجب بوده بهمان ترتیب اگر خداوند نسبت به جمعی حکمی  
و نسبت به جمعی دیگر حکمی دیگر تشریع فرماید چه مانع عملی  
یا نقلی در ان پیدا خواهد شد در صورتیکه چون دین اسلام دین  
ابدی و غیر منسوخ است خیلی مناسب و سنت است چنانکه چندین  
قواعد مجتهدین که از شریعت و نص (برید الله بکم الیسر) اخذ



از حضرت علی کرم الله وجهه مرویست ( انه قال خطبنا رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم فحمد الله واثنى عليه ثم قال ان الله تعالى كتب  
 عليكم الحج فقام رجل من بني امية فقال له عكاشة بن محصن فقال  
 في كل عام يا رسول الله فأعرض عنه حتى اعاد مسئلته ثلث مرات فقال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ويحك وما يؤمنك ان اقول نعم والله  
 لو قلت نعم لوجبت ولو وجبت ما استطعتم ولو تركتم لكم لكرهتم  
 فتركوني ما تركتكم فانما هلك من كان قبلكم بكثرة سؤالهم على  
 انبيائهم فاذا امرتكم بامر فخذوا منه ما استطعتم وان نهيتكم عن  
 شيء فاجتنبوه ) پس مقصود از كثرت سؤال این گونه سؤال بوده  
 که موجب زیاد شدن احکام تکلیفیه است نه سؤال واستفتاء کردن  
 علمیان از علمان در صورتیکه خداوند امر به تقیه فی الدین فرموده  
 و تقیه بدون سؤال وجواب ممکن نیست و پرسیدن موجب خلاص  
 شدن از مهلکات است ( روی ابو داود عن جابر قال خرجنا فی  
 سفر فاصاب رجلا منا حجر فشحج فی رأسه فاحتلم فسال اصحابه هل  
 نجدون لی رخصة فی التیمم قالوا ما نجد لك رخصة وانت تقدر علی الماء  
 فافتسل فمات فلما قدمنا علی النبی صلى الله علیه وسلم أخبر بذلك قال  
 قتلوه قتلهم الله إلا سئلوا إذا لم یعلموا فانما شفاء العی السؤال انما کان  
 یکفیه ان یتیمم ویعصب علی جرحه خرقة ثم یمسح علیها ویغسل سائر  
 جسمه ) بنگر چطور از حضرت با حقیقت صلى الله علیه وسلم  
 دوائی درد نادانی را در پرسیدن حصر فرموده

( واما ) اضاعه مال بدانکه عبارت از صرف مال در کارهای نیست

خداوند یا آنها را ضعیف نیاشد نه در وجود ممدوحه مانند اطعام طعام  
مساعدۀ فقرا و ایستام بناء مهمات خانه و تسویه پل و راه و معابد  
و مدارس و مریض خانه و تأسیس اوقاف عالیہ کہ برای دین و دنیا در  
حال و استقبال نافع و بکار است

چنانکہ در صحیح بخاری شریف از عبد الله بن مسعود رضی  
الله عنہا مرویست ﴿ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا حَسَدَ إِلَّا فِي  
اِثْنَيْنِ رَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ مَا لَا فَلَطَ عَلَيْهِ هَلَكَتُهُ فِي الْحَقِّ وَرَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ  
الْحُكْمَ فَهُوَ يَقْضِي بَهَا وَيُعْلِمُهَا ﴾ پس اضعاء مال عبارت از صرف  
کاغذ و قلم و مرکب و خرج صحافی نیست یقین داریم در مبدء اسلام  
تا این دررہ حاضرہ ہر چہ صرف کاغذ و قلم و مرکب و سایر ادوات  
تحریر دین شدہ مقدار آن نیست کہ یکسال درین عہد صرف  
محرمات خواهد شد کہ علاوہ اضعاء مال اضعاء شرف و ناموس  
و حیات است لکن بصیرت کہ نماید بصارت سودی نمی بخشد  
( انہا لا تعمی الابصار ولكن تعمی القلوب التي في الصدور )

صحیفہ ۲۲ گفتہ اید مخفی و پوشیدہ نماید کہ مقصود اصلی در  
ارسال رسل و انزال کتب رفع اختلاف است نہ تولید اختلاف  
چنانکہ در سورہ نحل میفرماید ﴿ وما أنزلنا عليك الكتاب إلا  
لتبين الذي اختلفوا فيه وهدى ورحمة لقوم يؤمنون ﴾ و باز میفرماید  
( ليحكم بين الناس في ما اختلفوا فيه )

میگویم چون از حکمت بعث حرف زدند خوب است از آن  
خصوص کمی صحبت کنیم تا برادران بفہمید حقیقت شناسی از

مقامات عالیّه است ( آقا ) حکمت در بعث انبیای کرام صلوات الله  
علیهم اجمعین دو چیز است

❖ اول ❖ اینسکه بنی آدم گروهی مکرم و محترم و مدنی بالطبع  
و در زندگانی محتاج به اجتماع و معاشرت یکدیگر میباشند و صحت  
اجتماع موقوف بر جریان معاملات و انتظام معاملات مبنی بر عادات  
است زیرا هر کس منفعتی خود را طالب و بر مزاحمتش خشمناک  
است درین صورت لاحتمال جور و غمرد واقع پس برای انتظام کار  
کافیه انام قانون کلی لازم است که محفوظ از خطا و خلل و دور از  
اغراض شخصیه باشد و قانونی این طوری غیر از طرف حضرت شارع  
اقدس سبحانه و تعالی ممکن نیست

❖ دوم ❖ اینسکه غایه و حکمت از ایجاد عباد معرفت و طاعت  
و کسب سعادت است و واضح است برای بجا آوردن عبادات  
و طاعات مقبوله فقط عقل کافی نیست زیرا تا عقلی سلیم باشد هزار  
سقیم است و چنانکه مشاهده میشود آنها نکه تابع ارشاد انبیای  
کرام نیستند هر يك بخيال خودش چندین آراء و عقاید فاسده را  
برپا کرده بناء علیه عقلای عالم محتاج به تعلیم و ارشاد انبیای  
کرام هستند پس حکمت در بعث حضرات انبیاء نشر دستور  
پرستاری و عبادت خداوند واجب الوجود و رفع اختلاف در معبود  
است تا هر گروهی به وهم خود راهی از گمراهی نگیرند و در حکمت  
بعث این نیست که راه عقل و استدلال در امور عقلیه یا نقلیه سد  
شود در صورتیکه خود شارع امر به تفقه در دین و بصیرت و تمکین



فرموده و به منظوق ﴿ لا دين لمن لا عقل له ﴾ تاج اعتبار را بر  
مري عقل نهاده و آياتي که نقل کرده اند در موضوع رفع اختلاف  
در معبود و اصول دين دلالت دارند و در آيه سابقه امامان مفسرين  
تفسير ﴿ الذي اختلفوا فيه ﴾ به اصول دين از قبيل ايمان بوجود  
واجب و وحدت و کمال او و تصديق باحوال معاد بيان کرده اند و از  
انگونه آيات در قرآن شريف بسيار زياد نقطه مهمه از بحث حضرت  
صلى الله عليه وسلم توحيد اديان و رفع شرك بوده و در عين سوره  
نحل ميفرمايد ﴿ ليبين لهم الذي يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا  
انهم كانوا كاذبين ﴾

صحيحه ۲۳ گفته ايد اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در  
تحصيل ظن است بحکم شرعي چنانکه خود اصوليون ميگويند  
( الاجتهاد استقراغ الفقيه وسعه في تحصيل ظن بحکم شرعي والظن  
المحصل هو الفقه ) اجتهاد باین معنى هم باطل است زیرا منتهی درجه  
نتیجه سعي و بذل وسع فقط حصول ظن خواهد بود و خداوند در  
مورد مشرکين ميفرمايد ﴿ سيقول الذين اشرکوا لو شاء الله الى قوله  
ان يتبعون الا الظن ﴾ که اتباع ظن را براي کفار مذموم واقع  
از کفرشان شمرده و نیز در سوره انعام ميفرمايد ﴿ وان قطع اکثر  
من في الارض يضلوك عن سبيل الله ان يتبعون الا الظن وان هم الا  
يخرصون ﴾ و در سوره يونس ميفرمايد ﴿ ان الظن لا يغني من  
الحق شيئا ﴾ و در سوره بقره ميفرمايد ﴿ ومنهم اميون لا يعلمون  
الكتاب الا امانى وان هم الا يظنون ﴾ که همه جا اتباع ظن را تقبيح

تحقق نخواهد کرد ﴿ ترجمه فرقه ناجیه ﴾ تصدیق بوجود خداوند  
 وصفات کمالیه سیمه او داریم از موجبات نقص و خال چوب نفع  
 صفات و اسناد ظلم و حلول و جسمیت و تحدید او را تزیه میکنیم ایمان  
 بملئکه و انبیای کرام و کتب منزل و معاد و قضا و قدر داریم  
 و قاطبه اصحاب را اعم از افراد آل بیت و غیر اوها عادل میدانیم  
 و هر حادثه در بین ایشان جاری بر تقاضای اسلامیت و غیرت دینه  
 و حق خواهی حل میکنیم و کسی را از اهل قبله بی مدرک شرعی  
 تکفیر نمیکشیم در برابر ایمان امت از قبیل امامان مجتهدین و اولیای  
 کاملین و عامای مسلمین متواضع و مؤدب و برای سائر آحاد طالب عفو  
 و مغفرت ﴿ ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان ولا تجعل  
 فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم ﴾  
 گفته اید اگر گاوی بیفتد در علف زار بیالاید همه گاوان  
 ده را ( میگویم )

بزرگش نخواهند اهل خرد \* که نام بزرگان بزرگتر برد  
 یقین هر عاقلی این عبارت نامربوط شما را نسبت بحضرات ائمه  
 ببیند از خاک پاک کردستان وحشت و از نشیمن گداهی باصفایش  
 نترسند و نباید  
 زیرا وجود شما ان جا را متنجس کرده اگر برکه پر کنند از  
 گلاب سگی در وی افتد شود منجلا ب  
 گفته اید رأی که مختلف شد حق کم می شود حق که کم شد  
 تمام آراء باطل یعنی اتباع همه ممنوع خواهد بود

میگویم اختلاف آراء و تبادل افکار و تنازع نظار بشهادت عقل و عقل موجب آشکار شدن حق است و لذلك شور در احکام غیر معلوم المال در دین منظور و تشکیل مجلس و کلاء در هر دولت دستور است

علاوه اجتهاد مجتهدین در موادی است که حکم شارع معلوم نباشد پس در انجاها حق واضح نیست تا که ایشان ارا کم کنند بلکه بقوه ادله حق را واضح میکنند

(باری) بعد از اینکه شارع اقدس اذن در اجتهاد مجتهد داده باشد و عمل بقول هر کدام جایز فرموده دگر اتباع ایشان چطور ممنوع خواهد بود

گفته اید زیرا عقل مانع از سلوك طرقي است که موصل آنها از مضل نا معلوم و غیر معین است

میگویم ﴿اولاً﴾ استدلال عقلي جناب آقا اگر منتج باشد منتج ظن است و خودتان مضر بوده اید که عمل بظن حرام و ممنوع است ﴿ثانیاً﴾ مشرب امامان مجتهدین و اتباع و مقلدین اوها مشرب اصحاب حضرت است صلی الله علیه و سلم و همان دأب و مشرب علامت نجات است پس اگر طریق اهل نجات محل اشتباه و ضلال باشد طریقی که موجب نجات باشد کجا است ﴿ثالثاً﴾ ائمه مجتهدین در تمام اصول دین و در تمام احکام فروعیه منصوصه و اغلب فروعیه غیر منصوصه متفق هستند پس بواسطه اختلاف در بمضي احکام فروعیه که حکمش منصوص نیست و چاره منحصر در اجتهاد است برای چه



حکیم ایشاب بطریق مفضل خواهد شد ﴿ رابعاً ﴾ طریق موصل آنست بر حسب رضای شارع باشد پس در صورتیکه حضرت باری امر به تقه در دین فرمود و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم برای مصیب و محطی از مجتهدین اجر قرار داد معلوم طریق هر کدام موصل است و با لقرض در فرعی خطا کرده باشد طریقش مفضل نخواهد شد ﴿ فاتقوا الله ما استطعتم ﴾ کلام خداوند است و خارج از استطاعه تکلیفی واقع نیست

باری بطریق یقین معلوم است که بعد از وفات حضرت صلی الله علیه وسلم عامیان اصحاب در احکام دین مراجعه بعلمای اصحاب مانند ابو بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النور و علی مرتضی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و زید بن ثابت و سایرین میکردند و بعد از دوره اصحاب تا عهد حاضر اسلامیان در کمره زمین مقلد مجتهدین بوده و هستند

( پس ) اگر فرقه ناجیه عبارت از مجتهدین و مقلدین اوها نیستند بگو فرقه ناجیه کدام است که بر مشرب و سیرت حضرت رسول و اصحاب او بوده اند و یا خود میگویند عصور اولیه چون بعالم صحبت و سماعت نزدیک بوده اند نباید فرقه ناجیه از ایشان باشد بلکه باید از آحاد این عصر باشد که هر روز دجال گونه بروز و افسانه پیدا و نواب الشیطانی هویدا است ﴿ ان فی ذلك لآیهة لا ولی الا بصار ﴾

گفته اید از تفصیل مذکوره ثابت و مبرهن شد که اجتهاد

تشریع عمل بظن فرموده ملاحظه کن بشهادت چار مرد نفس محض  
و محضه و کشتن معصوم و بشهادت دو مرد یا مرد و زن حقوق مالی  
و غیره را تفصیل که مقرر شده ثابت خواهد شد و گذشته شهادت  
بمرد با سوگند مدعی در حدیث صحیح معتبر شده مع آنکه هیچ  
مکدام از این شهادت موجب علم یقینی نیست و باز حضرت رسول  
صلی الله علیه و سلم برای نشر دین و تعلیم احکام احاد اصحاب را  
با طراف میفرستاد چنانکه حضرت علی را به یمن و معاذ بن جبل را  
به جند و خالد بن سعید را به صنعاء و زیاد ابن لبید را به حضر موت  
و ابی موسی الاشعری بزبید و عدن و ابی سفیان بن حرب به نجران  
و عتاب بن اسید بکنه و عمرو بن عاص بمان فرستاده و هکذا در چند  
وقت دیگر برای قضاوت و ولایت و تسویه امور دین احاد را با طراف  
میفرستاد چنانکه در کتب سیر مفصلاً مشروح است پس اگر در  
اخذ و استفاده احکام فروغیه یقین لازم میبود و به ظن اکتفا میشد  
فرستادن احاد بی فایده می ماند که خبر احاد با اینکه احاد از عدول باشند  
موجب علم یقین نخواهد شد زیرا قاطبه عقلاء اسباب یقین را در سه  
چیز حصر کرده اند حواس سلیمه عقل سلیم خبر صادق و خبر صادق دو نوع  
است خبر رسول مؤید بمعجزه و خبر متواتر که عبارت از خبری  
است راجع بمحسوس که گروهی چنان خبر داده باشند گردد شدن  
ایشان بر دروغ عاده ممتنع باشد در صورتیکه شهادت و اخبار سابقه  
الدکر از هیچ قسمی از آنها نیستند  
گفته اید حضرت رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید (دع ما یرینک

إلى مالا يريكم )

المیگویم حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منسحب ریب فرموده  
وریب بمعنی شک و تردید است و نتیجه اجتهاد مجتهد استفاده ظن  
است که اعتقاد راجح و تصدیق است واضح شد که از دانستن  
مقبولات می بینی بهره ایست زیرا فرق در بین تصور و تصدیق  
نکرده اید

صحیفه ۲۵۱ گفته اید باتفاق خدا و کتاب خدا و رسول خدا  
و عقلاء و ادباء اتباع ظن کلیه مذموم و قبیح است.

میگویم مع الاسف محافظه ندارید ازین پیش ادعا کردی که  
شرک در تشریع کفر است پس چرا درین مطلب ادباء و عقلاء را  
شریک فرموده اید عجیب در میدات تشریع ادیب و عاقل کجا  
و خداوند کامل کجا ( باری ) اتباع ظن در اصول دین فقط بحکم  
رب العالمین بی شرک هیچکس ممنوع است و امامان مجتهدین هم در  
اصول دین تابع ظن نبوده و نیستند لکن بموجب حکم خدا که  
در کتاب خدا و زبان رسول خدا صلی الله علیه وسلم هویدا است  
اتباع ظن در احکام فروعیه مستحسن بلکه فرض است

گفته اید از تمام آیات و احادیث روشن میشود که تحریف  
و تصرف در آیات و معانی آن و اتباع ظن و بالاخره اجتهاد در دین  
مطلقاً مذموم و ممنوع است

میگویم بر وجه مفصل بیان کردم انچه انجهدین از نهمت تصرف  
و تحریف دورند و در جانی حکم الله منظور من باشد با کمال ادب و تواضع



مطیع و در جاهائیکه حکم الله مضموم نباشد نه به برای شخصی  
بی دلیل بلکه بواسطه استدلال بآیات که بعضی برای بعضی  
مبین و استمداد از رفتار و گفتار حضرت صلی الله علیه و سلم که  
میبلغ و مبین کتاب الله است شمشیر ﴿ فلولاً نفر من کل فرقة طائفة  
منهم لیتفقوا فی الدین ﴾ اندست عقل سلیم تسلیم و اسیر ( لا  
یکلف الله قساً إلا و سعه ) بکمال اهتمام در میدان ( والدین  
جاهدوا فینا لندیهم سبلنا ) عمر را صرف و جان را باخت کرده اند  
و فقط جناب آقا بی اعتماد بر حدیث رسول صلی الله علیه و سلم و بی  
مالات باجماع اصحاب کرام و تابعین اعلام و علمای اسلام بمن  
هوا پرستی تصرف ابتداعیه در آیات و تحریف آنها میکنند و آبی  
که در شأن کفار نازل شده بر انچه دین تطبیق خواهی کرد  
( وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون )

گفته اید حق یکی و ما سوی آن ضلالت و گمراهی و حضرت  
رسول میفرماید فرقه ناجیه یکی و باقی همه هالک اند و یگانه وسیله  
نجات را در آخر حدیث دوم نمشک بکتاب الله و عترت رسول قرار  
داده است نه اجتهاد متأسفانه هم عترت را کشند و هم کتاب را از  
میان بردند ( آقا ) ما هم میگوئیم حق یکی است که فرقه ناجیه  
بر آن هستند و ما سوی آن ضلالت و فرقه ناجیه یکی است و سایر  
هالک و لکن باید بدانید فرقه ناجیه بر طبق فرمایش حضرت صلی الله  
علیه و سلم کسانی می باشند که بر اسیرت حضرت صلی الله علیه و سلم  
و اصحاب او هستند و هر منصفی آنها را می داند این تعریف بر انچه

مجتهدین و مقلدین ایشان منطبق است که بنام قوت در پیروی  
حضرت واصحاب او می کوشند و نسبت به هیچ کس از اصحاب  
غیر از ادب و محبت شیوه دیگر ندارند و علی الدوام بکتاب الله  
متمسک بحکم ﴿ فاعلم انه لا اله الا هو ﴾ در اصول دین تابع  
یقین و بحکم ﴿ ومن يطع الرسول فقد اطاع الله ﴾ با رفتار و گفتار  
او همراه و بحکم ﴿ ويتبع غير سبيل المؤمنين ﴾ معتقد اجماع مسلمان  
و به حکم ﴿ اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم ﴾  
مطيع او امر خدا و رسول خدا و امرای دین و امامان  
مجتهدین و در برابر حضرات آل بیت و عترت اطهار با ادب و محب  
و تمقاد هستند

( دگر ) بواسطه اینکه در موارد احتمالی عقل را بکار  
برند و حکم شرعی فرعی را استنباط کنند مورد قدح نمی شوند  
زیرا شارع اقدس امر به تفقه در دین کرده و حضرت رسول  
صلی الله علیه و سلم برای مصیب و مخطی از مجتهدین امر فرموده  
بس هر جسوری در برابر هر یکی از عترت طاهره هر سوء ادبی  
را کرده باشد بعالم مجتهدین دخلی ندارد  
و در حقیقت دنیا پرستان اگر چه از دنیای ایشان بجهنم افتند  
بعقب از حبه خود را بجهنم می‌اندازند که ( الدنيا رأس كل خطیئة )  
معلوم است ( بیداری ) امر کردن حضرت صلی الله علیه و سلم  
به تمسک بعترت طاهره دلیل صحت اجتهاد است زیرا مقصود تبعیت  
عالمان عترت است چنانکه در جواب سائل فرموده ( بخیر لهم فی

باعث اختلاف است و اختلاف هم حرام و ممنوع است پس اجتهاد  
 نیز حرام و ممنوع خواهد بود لان المقتضى الى الحرام حرام  
 ( میگویم ) بر ارباب معرفت و انصاف پوشیده نمی ماند که  
 تفصیل شما فقط باطل است و اجتهاد با این که در بعضی احکام  
 فرعی موجب اختلاف است مورد قدح نخواهد شد ( زیرا )  
 اختلافی که ازو نشأت میکنند چون مایه سهولت طاعت و وسعت  
 احکام دین است مرام رحمت است و اختلاف وقتی حرام است  
 که در اصول دین و منشأ عقاید نا پسندیده باشد در صورتیکه ائمه  
 مجتهدین قطعاً در اصول اختلاف ندارند پس اجتهاد نه حرام و نه  
 مکروه بلکه در حال تعدد مجتهد فرض کفایه و در حال تعدد فرض  
 عین است

( باری ) این که گفته اید ﴿ لان المقتضى الى الحرام حرام ﴾  
 نه نص کتاب و نه سنت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم است  
 درین صورت اگر باجتهاد خود این استدلال کرده مخالف بدعوی  
 بطلان اجتهاد و استدلال است و اگر از کتب مجتهدین اختلاس  
 کرده معلوم میشود که مقام مجتهدین خیلی بالاتر از دست تعرض  
 شما است زیرا نهایت درجه استدلال يك دلیل بود اهم از کلام  
 مجتهدین

صحیفه ۲۵ و ۲۶ گفته اید ظاماً طرف داران اجتهاد یعنی  
 عرفین قرآن میگویند که خداوند در سوره نساء فرموده ( یا ایها  
 الذین آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولی الأمر منكم )



تا آخر عبارات که حاصل آنها اینست طرف داران اجتهاد بیه  
آیت و یک حدیث اجتهاد را اثبات می کنند و آنها بطبیعت و معرفت  
آقا تقریب ندارند

درین صورت عرض است آیات مومنی الیها ( و كذلك ) احادیث  
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دلالت واضح دارند که اجتهاد  
صحیح است ﴿ و دعوی ﴾ بی تقریبی آیات و حدیث از بی علمی  
نشأت میکنند ( و هم اجماع ) منعقد شده بر اینکه اجتهاد حق  
و وسیله رشاد عبادت است ﴿ درین صورت ﴾ مناسب است تفسیر  
آیات شریفه را مفصلاً بیان کنیم و احادیثی که در موضوع اجتهاد  
و اثبات آن دلالت دارند تحریر نمائیم تا حالی شوید که از  
حقیقت آیات و حدیث حالی نشده اید ﴿ آیات اجتهادیه ﴾ آیت  
اول ﴿ یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولى الامر  
منکم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون  
بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تأویلاً ﴾ مفسرین کبار در  
تفسیر لفظ ( اولی الامر ) چند وجه موجه فرموده اند ( یکی )  
اینکه مقصود از آن خلفای راشدین است که ایشان بحقیقت  
خلفای سید انام صلی الله علیه وسلم و حکام بالصدق بوده اند پس  
اطاعه اوها در حال حیات و پیروی ایشان بعد المات لازم

در صحاح مرویست که حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده  
﴿ وان من یمش منکم فیسری اختلافاً کثیراً فلیکم بسنتی و سنة  
الخلفاء الراشدين عضوا علیها بالانواجذ ﴾ فی الواقع در پہلوی امر

باطاعه خدا و رسول خدا امر باطاعه خلفای راشدین خیلی مناسبت دارد که بعد از وفات حضرت صلی الله علیه وسلم جداً مراقب احکام و محافظ حدود دین میین بوده اند و برای نشر و رواج اسلام کمال جهد و سعی فرموده اند

﴿ وجهی دوم ﴾ اینکه مراد از اولی الامر خلفاء و امراء لشکر و حکام و سلاطین است ( چنانکه ) ابن عباس رضی الله عنهما فرموده این آیه در شأن خالد بن ولید که امیر جیش و عمار ابن یاسر که از لشکریان بود نازل گردید ( زیرا ) عمار با خالد منافرت و نزاعی داشت فی الواقع همین وجه خیلی معقول است زیرا عالم اسلام بی وجود کسی نافذ الامر منتظم نمی شود بلکه بدوام مغلوب و محکوم اجانب و معمول بعلل داخله چون قطع طریق و هب و غارت و غلبه جهل و خرافات و دزدی و غصب و غیره خواهد بود بناء علیه اطاعه شخص مسلم نافذ الامر خواه از خلفای اسلام یا حکام شرع یا ولات ممالک یا امراء جیش باشد لازم است زیرا قوام دین بتسلط و امتثال ارباب نفاذ و تمکین است ازین راه است حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده ﴿ علیکم بالطاعة و ان تأمر علیکم عبد حبشی ﴾ وجهی سیم اینکه مراد از اولی الامر علماء و مجتهدین است که استنباط احکام شرع از ادله مفصله و ظیفه اوها است و بدون جهد ایشان احکام دین دریافت نخواهد شد و لکن مستنبطه مجتهدین هر چند از قرآن و حدیث مأخوذ است اما چون مجتهدین در اخذ و استنباط آنها زحمت کشیده اند خصوصیتی

بایشان پیدا کرده و با وجود امر باطاعه خدا و رسول خدا امر باطاعه اوها هم فرموده

﴿ وجهی چارم ﴾ مراد از اولی الامر جمیع مجتهدین اسلام است هر گاه که بر حکمی اتفاق کنند

( و این وجه ) باز مناسبت زیاد دارد ( زیرا ) چنانکه حکمی که از نصوص کتاب و سنت اخذ شود قطعی است حکمی که جمع علیه باشد هم قطعی و محفوظ از خطأ است بدلیل اینکه اجماع امت از خطأ و ضلال محفوظ است اگر کسی بگوید مجتهدین خواه یکی یکی یا با اجتماع اولی الامر نیستند زیرا اولی الامر کسانی هستند اصحاب نقاذ و ارباب سلطنت باشند در صورتیکه امامان دین غلبه و سلطنت ندارند میگوئیم مجتهدین با اینکه صاحب نقاذ حسی نباشند اصحاب نقاذ شرعی هستند ( زیرا ) خداوند متعال امر به تقفه فی الدین فرموده و عاقبت و نتیجه تقفه نشر احکام دین است پس اگر مردمان اطاعه امر ایشان نکنند و اتباع اوها واجب نباشد تقفه مجتهدین بی فائده و عبث میباشد

درین صورت ﴿ اولی الامر ﴾ بمعنی ارباب نقاذ شرعی است خواه نقاذ حسی هم داشته باشد یا نه

هر گاه در تفسیر لفظ اولی الامر این وجوه مقبوله منقول است باید بدانید ان لفظ بهر معنی ملحوظ باشد مقصود که اثبات اجتهاد است حاصل خواهد شد ( زیرا ) تفسیر آیه مذکوره بنا بر وجه اول اینست ای مؤمنان اطاعه خدا و رسول او یعنی عمل بکتاب الله



وسنت رسول الله واطاعة خلفاي راشدين بكنيد و اگر در حكمي  
با يكي از خلفاء نزاع پيدا شد براي دفع آن محل نزاع را بكتاب  
وسنت رد نمائيد و بقياس بر احكام منصوصه حكم محل خلاف را  
استنباط كنيد

و بنا بر وجه دوم اي مؤمنان اطاعة خدا و اطاعة رسول خدا  
و اطاعة امرا و سلاطين مسلمين بكنيد و هر گاه با ايشان تنازع  
كرديد محل نزاع را بكتاب وسنت رد نمائيد

و بنا بر وجه سوم اي مؤمنان اطاعة خدا و رسول خدا و اولي  
الامر كه مجتهدين هستند بكنيد و اگر بقره اجتهاد در مطلبي  
با هم نزاع كرديد كه حكم آن منصوص نبود ان مطلب را بسوي  
كتاب وسنت رد و بقياس بر مواد معلوم الحكم حكم آن را  
استيضاح كنيد

أخرج ابن جرير وابن المنذر وابن أبي حاتم والحاكم عن ابن  
عباس في قوله تعالى ﴿ واولى الامر منكم ﴾ يعني اهل الفقه  
والدين واهل طاعة الله الذين يعملون الناس معاني دينهم وياأمرهم  
بالمعروف وينهونهم عن المنكر فواجب الله طاعتهم على العباد  
و بنا بر وجهي چارم كه ﴿ واولى الامر ﴾ بمعنى قاطبه اهل اجتهاد  
باشد تفسيرش اين است اي مؤمنان اطاعة خدا و رسول خدا بكنيد و در  
احكامي كه مدركشان خفي باشد و عموم مجتهدين اتفاق بر آن كرده اند  
اطاعة اهل اجماع بكنيد كه اجماع ايشان حق است و اگر در حكمي  
نزاع كرديد كه منصوص كتاب وسنت و محل اجماع نبود ان مطلب را

بطریق قیاس بر اشیاء و نظایر بسوی کتاب و سنت رد نمایند  
و استیضاح حاکش بکنید

ازین تفصیل واضح شد که استدلال بآیه مذکوره بر ثبوت  
اجتهاد مبنی برین نیست که فقط مراد از ﴿اولی الامر﴾ علمای  
مجهدین باشد بلکه در هر صورت و بهر تقدیر مطلب که ثبوت  
اجتهاد است حاصل خواهد شد

اگر بگوئید بنا بر آنکه مراد از اولی الامر امرا و سلاطین  
باشد اجتهاد ثابت نمی شود زیرا مقصود آن است اگر در کاری  
با امر و احکام نزاع گردید آن را بنصوص کتاب و سنت راجع  
نمائید (میگویم) معلوم است که عوام الناس مجال نزاع در دین  
با امرای مسلمین ندارند که صحیح و سقیم را امتیاز نمی کنند پس  
منازعه با ایشان بر امور دین صفت علمای عاملین است و پس  
که حتی المقدور امر بمعروف و ناهی از منکرند درین صورت حکمی  
اگر منصوص کتاب و سنت باشد چه معنی دارد علماء در آن مطلب  
با امراء و سلاطین نزاع کنند که اهل امتیاز منصوصات دین خود  
میدانند.

علاوه کلمه ﴿فی شیء﴾ که مطلق است چه دلیلی بر تقیید آن  
بالحکم منصوصه دارید در صورتیکه شما تقیید مطلق را انکار  
می کنید

﴿آیتی دوم﴾ و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذعوا به  
و لو رده الی الرسول و الی اولی الامر لعلمه الذین یستنبطونه منهم

بنا بر تفسیر ائمه مفسرین این آیه شریفه در شأن بعضی از  
ضعیفان و کار ندیده‌های مسالین وارد شده که هرگاه خبر از خصوص  
امن و فتح و ظفر و یا از خوف و ضیقت لشکریان اسلام می شنیدند  
در میان مردم اعم از صادقین و منافقین مشهور میکردند و چون فاش  
کردن اسرار حرب مخالف سیاست است زیرا حروب مبنی بر خدعه  
و حیله است و باز ممکن در اثناي بحث مبالغه کرده شود و بعد  
از آن خلاف آن ظاهر گردد این هم بد است که موجب سوء ظن  
با مسالیمان خواهد بود خداوند متعال در منع ایشان این آیه را  
نازل فرمود

﴿ واصل ﴾ تفسیرش این است هرگاه کار ندیده‌ها و بی تجربه  
های مسالین خبری از خصوص امن و فتح و ظفر یا از خصوص  
ضیقت و زحمت می شنیدند آنرا فاش و مشهور میکردند ﴿ پس ﴾  
اگر آن اخبار را فاش نمی نمودند و حواله بر آي مبارك حضرت  
رسول صلی الله علیه و سلم و مردان کار دیده و با سیاست از اصحاب  
گرام میکردند هر آینه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و اصحاب  
او که اهل استنباط هستند دقایق آنند میدانستند که کم آن  
اخبار مناسب است یا فاش کردن آنها نافع است

پس بعد ازین ای مسالین این طور معامله نکنید و هر خبری  
که میشنوید کم و افشای آن را حواله برای مبارك حضرت  
صلی الله علیه و سلم و اصحاب با کفایت و معرفت او بکنید که این  
طور مصلحت عموم است ﴿ و لولا فضل الله علیکم و رحمته لا تبتم



دلیل واضح وجوبی است  
 ﴿آیتی سوم﴾ (وما أرسلنا من قبلك إلا رجالاً نوحي اليهم  
 فاستلوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون) کافران قریش ادعا میکردند  
 بشریت و رسالت منافات دارند (پس) بشر نباید رسول خدا باشد  
 و خداوند متعال این آیت را بر رد ایشان نازل فرمود که  
 تصریح اینست ای محمد صلی الله علیه و سلم پیش از تو افرستاده ایم  
 برای رسانیدن احکام الهی الا مردان با کفایت و عصمت که وحي بر  
 ایشان می شد

پس ای جماعتی قریش بدانند که رسالت با بشریت منافا نیست  
 و اگر خودتان باین مطلب نمیدانید بپرسید از آنها که طرف و توفق  
 شما هستند یعنی عالمان یهود و نصاری زیرا در تورات و انجیل بحث  
 انبیای کرام از بشر ثابت و هویدا است درین صورت خداوند امر  
 بپرسش و مراجعه باهل ذکر فرموده و اهل ذکر مطلق است و تا  
 شخص عالم تر و با کفایت تر باشد در عنوان اهل ذکر محقق الاعتبار  
 تر خواهد بود و امامان مجتهدین کسانی هستند که در مقام علم و فهم  
 و ضبط آیات و احادیث درجه علیار گرفته اند

پس (أهل الذکر) بر مجتهدین ظاهر الانطباق است و اینکه  
 محل اهل ذکر بر حفاظ کرده اید اگر مقصود از حفاظ کسانی باشد  
 که چنانکه حافظ عبارت هستند عالم به معانی و مطلع بر حقایق باشند  
 آن عین مطلوب است که ائمه مجتهدین چنانند  
 و اگر مقصود کسانی است که فقط لفظ را حفظ کرده اند

بدانکه ان معنی غیر صحیح و حمل عبارت بر ان باطل است زیرا  
مراجعه بحافظ جاهل کار عاقل نیست

( علاوه ) لفظ اهل ذکر همچنان محتمل حافظ غیر عالم است  
باز عالم غیر حافظ و عالم حافظ را شامل و محتمل است و فعبر بر حافظ  
فقط قصور است ( پس ) معلوم شد که آیات مذکوره دلالت  
واضح بر صحت اجتهاد و تقلید مجتهدین دارند ( و در جاهانی )  
متعدد در قرآن شریف دلالت بر مطلب مذکور هست که اگر موجب  
تطویل نمی بود بعضی از آنها بیان میکردم

## اثبات اجتهاد باهادیت

و این سه وجه است ( اول ) تقریر حضرت صلی الله علیه و سلم  
برای اجتهاد اصحابی در حضور آنحضرت اجتهاد کرده اند  
( منه ) ما روی البخاری رحمه الله عن أبي قتادة الانصاري  
رضي الله عنه انه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام  
حين فلما التقيا كانت للمسلمين جولة قال فرئيت رجلا من المشركين  
قد علا رجلا من المسلمين فاستدرت له احدى أنيته من وراءه فضربته  
على جبل عاتقه ضربة قطعت الدرع قال وأقبل على فضمني ضمة وجدته  
فيها ریح الموت فادرکه الموت فارسلني فلحقت عمر بن الخطاب فقلت  
له ما بال الناس قال أمر الله عز وجل ثم ان الناس قد رجموا فقال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل قتيلًا له عليه بيعة فله عليه قتله  
أبو قتادة فقمت فقلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال النبي ( من )

مثل ذلك ففعلت فقلت من يشهد لي إلى المرة الثالثة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بالك يا أبا قتادة فأخبرته فقال رجل من القوم صدق يا رسول الله وسلب ذلك القتل عندي فأرضه مني فقال أبو بكر رضي الله عنه لاها الله ذا لا يعمد إلى اسد من اسد الله تعالى يقاتل عن الله وعن رسوله فيعطيك سلبه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صدق فأعطاه قال أبو قتادة فأعطانيه

بنكر چگونہ حضرت صدیق اجتهاد فرمود کہ اسباب وادوات قتیل نباید بغیر قاتل برسد و چطور حضرت صلی الله عليه وسلم تصویب و تقریر اجتهاد او فرمود

(ومنه) ما رواه البخاري من تحكيم سعد بن معاذ في بني قريظة فحكم بقتلهم وسبي ذراريهم فقال صلى الله عليه وسلم لقد حكمت بحكم الله

بین کہ حضرت رسول صلی الله عليه وسلم حکم یہود بنی قریظہ را حوالہ بہ رأی واجتہاد سعد بن معاذ فرمود و بعد از ان تحمین و تقریر اجتهاد او فرمود باینکہ با حکم الله موافق است

(ومنه) ما أخرجه البخاري رحمه الله من قوله صلى الله عليه وسلم لا يصلين احد العصر إلا في بني قريظة فصلی بعضهم في الطريق حين دخل عليه الوقت وبعضهم راعى اللفظ ولم يعنف واحدا منهم ملاحظہ کنید کہ بعضی از اصحاب رضي الله عنهم فهم کردند مقصود حضرت صلی الله عليه وسلم سرعت و عجلہ در رفتن و رسیدن خاك بنی قریظہ بودہ و بعضی ازوها رعایت خصوص لفظ و قریبش



او کردند و نماز را در خاک ایشان بجا آوردند و انحضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد هر دو فرقه را قبول فرمود

(ومنه) موافقات عمر رضي الله عنه (فنها) ما رواه الشيخان عن أنس وابن عمر رضي الله عنه أن عمر قال وافقني ربي في ثلاث قلت يا رسول الله لو اتخذنا من مقام إبراهيم مصلي فزلت ﴿١﴾ واتخذوا من مقام إبراهيم مصلي ﴿٢﴾ وقلت يا رسول الله يدخل على نساءك البر والفاجر فلو أمرتهن أن يحتجبن فزلت آية الحجاب واجتمعت نساء النبي صلى الله عليه وسلم في الغيرة فقلت ﴿٣﴾ عسى ربه إن طلقكن أن يبدله أزواجاً خيراً ممنكن ﴿٤﴾ فزلت كذلك إلى آخر موافقات عمر رضي الله عنه وقد خصها العلماء بالتأليف .

ملاحظه کن اگر اصحابه در رأی و اجتهاد نباشد چطور رأی و فکر بشر با امر خداوند متعال موافقت خواهد کرد

(ومنه) ما أخرج ابو داود في باب ( الرجل يتطوع في مكانه الذي صلى فيه المكتوبة ) عن أبي رمنة قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم وقد كان معه رجل قد شهد التكبيرة الاولى من الصلوة فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام الرجل الذي اذرك معه التكبيرة الأولى يشفع فذهب عمر اليه فاخذ بمنكبيه فبهزه ثم قال اجلس فانه لم يهلك اهل الكتاب إلا انه لم يكن بين صلواتهم فصل فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم بصره وقال اصاب الله بك يا ابن الخطاب

نما شا کن که فاروق اکبر در حضور خیر البشر صلی الله علیه وسلم

باجتهاد خود منع صحابی را ازان نماز کرد و حضرت صلی الله علیه وسلم تقریر اجتهاد و دعا باصابه اش فرمود

( و منه ) ما رواه البخاری عن عائشة دخل علی قائف والنبي صلی الله علیه وسلم شاهد واسامة بن زید وابوه زید بن حارثة مضطجعان فقال ان هذه الأقدام بعضها من بعض فصر النبي صلی الله علیه وسلم واعجبه

ملاحظه نمایند که مرد قائف به محض اطلاع بر تناسب اعضا دانست ان دو نفر خواهر پسر و فرزند هستند و هر چند زید سفید و اسامه سیاه پوست بود مبالغت بمخالفت رنگ نکرد و قیاس را بجا آورد و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله قیاس را تقریر فرمود بلکه بقیاس قائف مسرور شد

و ازین واقعه مستفاد است که علم قیاسه شرعا معتبر و قیاس هم صحیح و مقبول است

وجه دوم تقریر حضرت رسالت اجتهادهایی که در عصر او بود غیاب واقع شده اند

( منها ) ما روی البخاری بعنه معلقا و رواه بتمامه موصولا ابو داود و الحاکم عن عمرو بن العاص ( قال ) احتلمت فی لیلۃ باردة فی غزوة ذات السلاسل فاشفقت أن اغتسل فاهلك فتيممت ثم صليت بأصحابي الصبح فذكروا ذلك لاني صلی الله علیه وسلم فقال یا عمرو صليت بأصحابك وانت جنب فاخبرته بالذي كان وقلت اني سمعت الله يقول ( ولا تقتلوا أنفسكم ان الله كان بكم رحيما ) فضحك رسول الله

صلی الله علیه وسلم ولم یقل شیئا  
 نیک تأمل کن کہ عمرو بن عاص باجتهاد خود از خوف هلاک  
 باستعمال آب سرد در جانی اغتسال تیمم را بجا آورد و حضرت  
 رسالت صلی الله علیه وسلم با خنده و بشاشت اجتهاد او را تقریر فرمود  
 ﴿ ومن ذلک ﴾ مارواه ابو داود والنسائی والدیلمی عن ابی سعید  
 الخدری مرفوعاً من طریق عبد الله بن نافع ورواه ابو داود والنسائی  
 من غیر طریق عبد الله بن نافع عن عطاء بن یاسر مرسلان صحابین  
 خرجا فی سفر فحضرت الصلوة ولبس معهما ماء فتیمما وصلیا ثم وجدوا  
 الماء فی الوقت فاعاد احدهما ولم یعد الاخر فصوبهما وقال للذی لم یعد  
 اصبت السنة واجزئتک صلوتک وقال للآخر لک الاجرم فان  
 ملاحظه کنید چطور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تقریر  
 اجتهاد ایشان در اعاده وعدم اعاده نماز فرمود  
 ﴿ ومن ذلک ﴾ مارواه الترمذی وابو داود وابن ماجه عن علی  
 ابن ابی طالب قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی المن قاضیا  
 فقلت یا رسول الله ترسلنی وانا حدیث السن ولا علم لی بالقضاء فقال  
 ان الله سیهدی قلبک ویثبت لسانک اذا تقاضی الیک رجلان فلا تقض  
 الا لأول حتی تسمع کلام الآخر فانه احرى ان یتبین لک القضاء قال فانه  
 شککت فی قضاء بعد

معلوم است حضرت علی کرم الله وجهه در وقتی به بمن فرستاده  
 شده لکن معذرت فرموده باینکه تا حال در قضاوت نبوده ام و بر  
 استنباط احکام ممارسه ننکرده ام ( پس ) حضرت رسالت ( ص )



دعا بانفراح قلب براي او فرموده تا که در استنباط احکام قلبش  
متین و حکشی مبین و مصیّب باشد

﴿ ومن ذلك ﴾ ما رواه ابو داود والترمذي والدارمي عن معاذ  
ابن جبل أن رسول الله صلى الله عليه وسلم لما أراد أن يبعثه إلى اليمن  
قال له كيف تقضي إذا عرض لك قضاء قال اقضي بكتاب الله قال  
فإن لم تجد في كتاب الله قال فبسنة رسول الله قال فإن لم تجد في  
سنة رسول الله ولا في كتاب الله قال اجهد برأيي ولا آلو فضرب  
رسول الله صلى الله عليه وسلم صدره وقال الحمد لله الذي وفق رسول  
رسول الله

بدقت ملاحظه این سؤال و جواب شیرین بنماید که هر کس  
انصاف داشته باشد یقین و جزم به حقیقت اجتهاد ازین حدیث شریف  
حاصل می کند

﴿ دلیل سوم ﴾ فرمایشات آنحضرت که مفید صحت اجتهادند  
﴿ اخرج الشيخان ﴾ و ابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجه عن  
عبد الله بن عمر بن العاص و أبي هريرة ( قال ) قال رسول الله صلى  
الله عليه وسلم إذا حكم الحاكم فاجتهد فأصاب فله اجران وإذا حكم  
فاجتهد فأخطأ فله اجر واحد

مربح این حدیث شریف دلالت دارد که اجتهاد حق است  
و مجتهد با اینکه اصابه نکند مأجور است

﴿ ومنها ﴾ ما أخرجه الاستماعيلي في معجمه كما للمعجب الطبري  
عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يكره

آن بخطأ أبو بكر

﴿ ومنها ﴾ أخرجه أحمد و أبو حاتم و الترمذي و صححه عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إن الله جميل الحق على لسان عمر و قلبه

مريح این دو حدیث شریف دلالت بر اصابت حضرت صدیق و فلوق رضی الله عنهما دارد ( زیرا ) در جای که حکم الله و تسبیح و منصوص باشد اصابت حق مرتبی ندارد

﴿ ومنها ﴾ ما روی بسند صحیح عن العریض بن ساریة انه قال صلى الله عليه وسلم في جملة خطبة طويلة وعظ بها الاصحاب ( من يمش منكم فسیری اختلافا كثيرا فلیکم بما عرفتم من سنتي و سنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ )

مقصود از سنة خلفای راشدین گفتار و کردار ایشان است اعم از اینکه امور منصوصه یا مستنبطه باشند زیرا اگر مقصود خصوص منصوصات باشد رفتار هر کس حق است و اختصاص بخلفای راشدین ندارد

﴿ و قال الجلال السيوطي ﴾ أخرج النص المقدسي في الحجة والبيهي في الرسالة الاشعرية واورد الحلي و القاضی حسین و إمام الحرمين حدیث ﴿ اختلاف أمي رحمة ﴾

و در حقیقت اختلاف مجتهدین رضی الله عنهم باعث وسعت راه طاعت و سهولت عبادت است زیرا دین اسلام دین جمیع انام و دین عام اعوام و ایام است درین صورت تضییق و تحدید مناصب آن

بعد از آنکه این مقدمه را دانستید باید بدانید که اجتهاد  
حق است زیرا در مواد متعدده علمای اصحاب به اجتهاد حکم  
فرموده اند و با اینکه مائز اصحاب بر اجتهاد ایشان مطلع بوده  
اند اظهار مخالفت فرموده اند پس حقیقت اجتهاد اجماعی است

(فنها) ما اخرج مالك ومسلم وابن جرير والبيهقي عن عمر  
رضي الله عنه قال ما سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن شيء أكثر  
مألاً لته عن الكلالة حتى طمن بأصبعه في صدري وقال تكفيك آية  
الصيف التي في آخر سورة النساء - قد وقع هذا الخبر الذي لا مطمئن  
فيه من وجه

ولم يصح عند العلماء العمل في الكلالة إلا بالمروى عن أبي بكر  
وعمر مع أنه اجتهاد منها

خلاصه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دانستن کلاله را  
حواله آیه آخری سوره نساء فرموده و در آن آیت فقط باجتهاد  
حضرت صدیق و حضرت فاروق در اسلام معامله شده و می شود  
(پس) اجماع بر صحت اجتهاد ایشان ثابت و واقع است

(ومنها) ما قال الشعبي عن شريح قال قال لي عمر بن الخطاب  
اقض بما استبان لك من قضاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فان  
لم تعلم قضاء رسول الله فاقض بما استبان لك من قضايا الأئمة المهتدين  
هكذا لم تعلم كل ما قضت به الأئمة المهتدون فاجتهد رأيك وامتثل أهل  
العلم والصلاح

(ومنها) ما رواه ابن جرير بسنده المتصل عن ابن عباس أنه



دخل على عثمان رضي الله عنه فقال له لم صار الاخوان يجهلون الام  
الى السدس وانما قال الله تعالى ( فان كان له اخوة ) والاخوان  
في لسان قومك ليسا باخوة فقال عثمان هل يستطيع نقض امر كان  
قبلي ووارثه الناس ومضى في الامصار

حضرت ابن عباس از حضرت ذی النورین پرسید لفظ ( اخوة )  
در آیه شریفه بمعنی جمعی از برادران است بناء علیه اگر کسی مهد  
و جمعی از برادران داشت آن وقت مادرش از ( ثلث ) به ( سدس )  
نقل خواهد کرد ( پس ) چرا هر گاه برادران شخص متوفی دو نفر  
باشند هم ( سدس ) بمادرش میدهند حضرت ذی النورین جواب داد  
که اجتهاد سلف چنان بوده دو برادر هم در حکم جمعی از برادران  
مستند و این دستور جمع علیه و در بلاد اسلامیة بدون مخالف  
منشور شده و حکم اجماعی قابل تغییر و خرق نیست

﴿ و منها ﴾ ما أخرجه الدارمي وابن سعد بسند صحيح ان ابن  
عباس اذا سئل فان كان القرآن اخير به وان لم يكن فان كان عن  
رسول الله اخير به فان لم يكن وكان عن ابي بكر وعمر اخير به فان لم  
يكن قال براه

این روایت بر اجتهاد حضرت ابن عباس و اجتهاد شیخین دلالت  
واضح دارد ( اگر میگوئید ) ابن عباس خودش مجتهد بوده  
پس بطور عمل بقول شیخین کرده و حال اینکه مجتهد تقلید مجتهد  
نمیکند ( میگویم ) اولاً ممکن است اجتهاد ابن عباس موافق اجتهاد  
شیخین بوده باشد و ثانیاً اجتهاد شیخین بمعنی اصحاب شده پس

تابع بودن اجتهاد ایشان تابع بودن اجماع است  
 ﴿ و منها ﴾ ما اجتهد ابن مسعود في النقوضة فقد اخرج الترمذي  
 واو داود والنسائي والدارمي عن علقمة عن ابن مسعود انه سئل عن  
 رجل تزوج امرئة ولم يفرض لها شيئا ولم يدخل بها حتى مات فقال  
 ابن مسعود لها مثل اصدق نساءها ولا ولس ولا شطط وعليها العدة  
 ولها الميراث فلما قضى به قال اقول فيه برأيي فان يك صوابا فمن الله  
 ثمالي وان يك خطأ فمن ابن ام عبد فقام معقل بن سنان الاشجعي  
 فقال قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم في ( يروع ) بنت واشق  
 امرئة منا بمنزل ما قضيت به ففرح ابن مسعود لكون اجتهاده كان  
 موافقا لحكمه صلى الله عليه وسلم

خوب ملاحظه روايت مذكوره كه صراحة دلالت بر اجتهاد  
 واصاله در آن دارد

﴿ و منها ﴾ ما قال سفيان بن عبد الرحمن الاصمعي عن عكرمة  
 قال ارسلني ابن عباس الى زيد بن ثابت اسأله عن زوج وابوين فقال  
 للزوج النصف وللأم ثلث ما بقي وللأب بقية المال فقال نجده في  
 كتاب الله او تقول برأيك قال ا قوله برأيي ولا افضل اما على اب  
 بين كه زيد بن ثابت رضي الله عنه حصه مادر را باجتهاد تبیین  
 فرموده وفرموده در اجتهاد خودم دليل دارم ( زیرا ) اگر این  
 چنین نباشد وموافق ظاهر آیه شریفه عمل شود باید دو حصه از بانی  
 برای مادر و یک حصه برای پدر باشد و حال اینکه در سائر مواد  
 تمضیل پدر بر مادر داده شده

( و منها ) انه قالس زید بن ثابت علیک فی المکاتب ولفیه  
 القایسة ( ناظر زید بن ثابت علیک رضی الله عنهما فی المکاتب فقال  
 ازجه ان زنی او تحیز شهادته ان شهد فقال لا قال فزو عبد ما شی  
 علیه درهم

یعنی حضرت علی کرم الله وجهه رأیش در عبد مکاتب چنان  
 بود که بمحض اینکه سید با او عقد کتابت را تمام کرد فوراً آزاد  
 می شود و زید بن ثابت رضی الله عنه انکار نمود و بصورت قیاس  
 استدلال کرد که عبد مکاتب پیش از ادا کردن نجوم کتابت چنانکه  
 در حدود و شهادات عبد است در سایر احکام هم عبد است

## دلیل وجوب اجتهاد

بعد از آنکه صحت و وقوع اجتهاد بدلیل کتاب و سنت و اجماع  
 ثابت شد ( بدانکه ) اجتهاد بر مجتهدین امت حضرت محمد المصطفی  
 صلی الله علیه وسلم واجب است زیرا خداوند متعال فرموده ( فاتقوا  
 الله ما استطعتم ) یعنی تا در طاقت دارید بهمه وجه تقوی کنید  
 مأمورات را ممثل و منهیات را مجتنب باشید و تمام اطاعه همین است  
 که هر چه از احکام دین مکنون آیات و احادیث است منصوصاً او  
 مستنبطاً عمل شود ( پس ) در حالی که کمی عالم باشد با اینکه فلاح آیت  
 یا فلان حدیث دلالت بر حکمی دینی دارد واجب است انرا اظهار  
 نمایند تا مردمان اطاعه کنند و حقیقت تقوی بعمل آید فذلک مقرر  
 است که در صورت وحدت مجتهد اجتهاد فرض عین و در صورت تعدد



غرض کفایه است و جمهور علمای دین برین مطلب اتفاق دارند  
و انکار و قدح مبتدعین درین رخنه نخواهد کرد

## وجوب تقلید

چون غایه از اجتهاد اظهار احکام و اطاعة اُمام است بر کسانی که  
بمقام اجتهاد نرسیده اند تقلید یکی از مجتهدین و اطاعة احکام او  
واجب است و کتاب و سنت و اجماع برین مطلب دلالت دارند آیه  
( أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَابِيعُوا الْأَمْرَ مِنْكُمْ ) و آیه ( فَاسْأَلُوا  
أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ) و آیه ﴿ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ  
وَإِلَى الْأَمْرِ الْأَمْلِيهِ الَّذِي يَسْتَبْطُونَهُ مِنْهُمْ ﴾ موافق بیانات سابقه  
دلالت بر وجوب تقلید دارند

و آیه ﴿ فَلَوْلَا تَقَرُّوْنَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ  
وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ ﴾ هم دلیل واضح است ( زیرا )  
اگر در احکام دین تقلید و اطاعة مجتهدین واجب نباشد فائده در  
تحقق و طلب علم و استنباط احکام نمی باشد

و احادیث سابقه که در بیان اجتهاد و حقیقت آن ذکر شدند  
هم برای وجوب تقلید دلیل واضحند ( زیرا ) اگر اجتهاد مجتهدین  
واجب الاطاعة نباشد فرستادن حضرت رسول صلی الله علیه و سلم علمای  
اصحاب به محاکم برای چه و سؤال از معاذ بن جبل و استفسار از  
کیفیت حکم بی فائده و تقریر حضرت رسول طهر صلی الله علیه و سلم  
اجتهاد اصحابی که در عصر او اجتهاد کرده اند تقریر باطل میبود

(وحاشاه) حدیث صحیح ﴿ اقتصدوا بالدين من بعدي ابي بكر وعمر ﴾ حدیث ﴿ اصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم ﴾ حدیث ﴿ هلا سئلوا اذا جهلوا فلما شفاء العي السؤال ﴾ حدیث ﴿ العلماء ورثة الانبياء ﴾ همه بر تقلید دلالت دارند بعد از آنکه علمای دین وارث پیغمبران بودند لازم می آید چنانکه اطاعت انبیای کرام واجب اطاعت علمای اعلام در منصوص و مستنبط احکام واجب باشد

﴿ خلاصه ﴾ اهل قرون ثلاثه بشهادت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بهترین اهل قرنهای دنیا هستند فی الصحیحین عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر الناس قرنی ثم الدین یلونهم ثم الدین یلونهم ﴿ ورواه الطبرانی ﴾ بلفظ خیر الناس قرنی ثم الثاني ثم الثالث ﴿ ورواه الحاكم ﴾ فی مستدرکه بلفظ خیر الناس قرنی الذي انا فيهم ثم الثاني ثم الثالث

واهل این سه قرن که اصحاب و تابعین و تابعین هستند رضي الله عنهم اجماع قولي وفعلي بر تقلید و تمسك بر رأي مجتهد فرموده اند و در هر کدام از قرون ثلاثه انا که مجتهد نبوده اند تقلید مجتهدین کرده اند ﴿ مثلاً ﴾ در عصر اصحاب در مسئله کلاه قاطبة تابع رأي ابو بكر وعمر فاروق و در غالب مسائل ارث تابع رأي زيد بن ثابت و در چندی از مواد حدود تابع رأي حضرت علي و در بسي احکام تابع رأي ابن عباس و ابن مسعود رضي الله عنهم بوده اند ﴿ مخصوص ﴾ ابن عباس و ابن مسعود و زيد بن ثابت در

فقه امام و پیشوا بوده اند

﴿ قال مجاهد ﴾ ما سمعت فتياً أحسن من فتيا ابن عباس إلا ان يقول قائل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

و در دوره تابعین در مدینه منوره فقهاء سبعة ( عبيد عروة  
قاسم ابو بكر سليمان خارجة سعيد ) مجتهد بوده اند و در احكام  
دين فتوى ميدادند و تمام مسلمين بر طبق فتاوى اوها عمل مي كردند  
﴿ و امام ابو حنيفة ﴾ يكي بود از صغار تابعين كه مذهبش مستقر  
و اجتهادش مدون و مشهور شد و در زمان تابع تابعين ( امام مالك  
وشعبة وسفيان ثوري وسفيان بن عيينه ) از كبار اتباع تابعين  
و امام شافعي و احمد بن حنبل از صغار اوها اجتهاد فرموده اند

﴿ قال شعيب بن حرب المدائني ﴾ في ثمت سفيان الثوري اني  
لاحسب ان يحياء بسفيان الثوري يوم القيمة حجة من الله تعالى على  
خلقه يقال لم تدر كوا نبيكم صلى الله عليه وسلم ولكن ادر كنتم سفيان  
الثوري ألا اقتديتم به

﴿ والحاصل ﴾ در قرون ثلثة مباركه اهل هر قرن عمل بقول  
امامان آن قرن كرده اند و تقليد ايشان در احكام مستنبطه پذيرفته  
اند چنانكه شيخين جلين بخاري و مسلم استدلال باقوال امام ( مالك )  
و امام مالك در كتاب موطاء استدلال باقوال ( زهري ) و ( عمر  
ابن عبد العزيز ) و ( هشام بن عروة ) و ( قتادة بن دعامة ) و غير  
اوها از صغار تابعين مي كند و باز استدلال بقول ( سعيد بن مسيب )  
و ( عروة بن الزبير ) و ( قاسم بن محمد ) و غير اوها از كبار تابعين



فرموده و استدلال تابعین با اقوال اصحاب کرام اظهر من الشمس است  
( پس ) مجتهدین در دین اسلام بسیار و تقلید اوها مجمع علیه بوده  
( غایة الأمر ) عنایت از لایه با ائمه اربعه موافق و ایشان بر تدوین  
و ترتیب ابواب احکام اجتہادیه موفق شدند و بس و اسلامیات از  
اقتدار کره بر رأی اوها متفق چنانکه در تمام کره از مسلمین غیر  
مبتدع کمی نبوده که بر رأی یکی از مجتهدین نباشد

✽ خلاصه ✽ اجماع سلف و خلف بر تقلید امامان مجتهدین  
منعقد شده و این مطلب یکی است از بدیهیات دین اسلام و این تقلید  
که بیان شد از قبیل این نیست که کفار مشرکین عمونه ( هکذا  
وجدنا آباءنا ) اضالیل و باطیل پدشینان خود گرفته اند ( زیرا )  
اذله و بر این مقبوله بر طریق اجتهاد و استنباط ائمه مجتهدین در کتب  
متممده ایشان مسطور بطوری هر کس که رشد و معرفتی داشته  
باشد بعد از مطالعات و تدقیقات تامه از درجات فهم و علم ایشان سر  
گردان و حیران می ماند ( مع ذلك ) در پی درجات علم و اجتهاد بر  
کس نیستند و مردمان عالم و با مقدرت را در اجتهاد مفوض  
فرموده اند و سخن بعد از آن که دلیل و برهان معقول داشته مقبول  
است ( پس ) انکار اجتهاد فقط و فقط عناد و بد بختی و آرزوی  
محو معارف و نشر زخارف و میل بر کشته شدن انوار حقیقت است  
( یریدون لیطفوا نور الله بأفواههم والله ممن نوره ولو کره الکافرون )  
صحیفه ۲۷ گفته اید خود طرف داران اجتهاد اقرار دارند  
که اطاعه قرآن و اتباع احکام او واجب و تخلف از آن کفر و زندق

﴿ میگویم ﴾ مطیع قرآن شریف در حقیقت منحصر در مجتهدین و مقلدین ایشان است ( زیرا ) چنانکه مطیع احکام منصوبه اند اطاعت مستلزمات آن هم میکنند

( پس ) کفر و زندقه برای کسی میباشد که بمحض هوئی سد الباب فهم دقایق و حقایق قرآن میکنند و آنکه اگر استنباط و فهم مجتهدین بمان نیاید اهل جهل و غفلت هرگز پی بظاهر قرآن نخواهند بود چه جانی اینک دقایق و اسرار آنرا بفهمند و بدیهی است کسی چیزی را نفهمید حکم بآن چیز نخواهد کرد پس بر ایشان بخوانید ﴿ ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون ﴾

گفته اید باز اقرار دارند که منها درجه سعی ایشان در اثبات اجتهاد این است که بگویند اجتهاد جائز است و اتباع آن مباح ﴿ پس ما میگوئیم ﴾ که اگر مقصود از اجتهاد دکان باز کردن در برابر قرآن نیست چه ایجاب کرده که برای يك امر مباح از اتباع قرآن حکیم منحرف شده

﴿ میگویم ﴾ آقا این هم بهتانی دیگر است که به خیال برای صرف داران اجتهاد قرار داده اید زیرا ایشان نمیگویند اجتهاد مجتهدین و اتباع آن مباح است و بس بلکه بموجب ادله منقوله و معقوله میفرمایند اجتهاد کردن بر آنانکه اهلیت اجتهاد دارند فرض است اگر مجتهد منحصر فی الفرد بود فرض عین و الا فرض کفایه و باز بمقتضای ادله قاطعه تقلید مجتهدین بر کسانی که بمقام اجتهاد رسیده اند فرض عین است

( غایة الامر ) شخص مقلد در تقلید هر مجتهدی میل دارد

مختار است

گفته اید ( اولی ) جمع ذی و ( ذی ) بمعنی صاحب است  
یعنی صاحبان امر که امرا و سلاطین میباشد نه علمای مجتهدین  
( زیرا ) علما و مجتهدین در ضمیمه امرا و سلاطین بمنزله صفراند یعنی  
قدرت و نقاذی ندارند

( میگویم ) بیان نمودیم ( اولی الامر ) بهر معنایی از معانی  
سابقه باشد مقصود که حقیقت اجتهاد است حاصل ( و اینکه )  
علما و مجتهدین را علی العموم در ضمیمه امرا و سلاطین صفر قرار  
داده اید باز بهتانی فاحشی است که بر تاریخ تمدن اسلامی کرده اید  
( زیرا ) در مبدا دین اسلام تا این قرون اخیر به استثنای  
ایام انقلاب و هرج چنانکه سلطه تشریع طبعاً در دست علمای دین  
بوده قوه تنفیذیه هم بدستور ایشان اجرای احکام می کردند و جمیع  
حقوق و حدود هم بر طبق امر اوها اجراء میشد و اگر فرضاً کمی  
از علماء به همت اعداء بدست ذی شوکونی گرفتار بوده باشد باقی  
علمای دین در غایت اعتبار و احترام بر مسند خود پایدار بوده اند  
عجیباً اگر از خوف نقوذ اهل دین نمی بود چرا شما با اینکه  
سالمات این بدعت و الحاد در دل دارید و هوا خواه نشر فتنه  
و بدعت هستید نتوانستید يك صحیفه در این موضوع تحریر  
کنید ( بلی ) امروزه شما آزاد هستید لکن از قوه نظریه  
امراء وقت تمنا داریم که بمدیه لختی تفکر بفرمایند و درین دوره



که اسلامیان خاصه در شرق که نهایت درجه محتاج اتحاد و اتفاق  
و بر جناح نهضت و ترقی هستند امثال شما را از این نوع نشریات  
که عزمه اسلامیان سست و درون دین خواهان پژمرده می کنند  
منع شدید و سد اکید فرمایند ﴿ و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض  
لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا  
ولينصرن الله من ينصره ان الله لقوي عزيز ﴾

صحیفه ۲۸ گفته اید بملازم خود مجتهدین میگویند اطاعه  
امر سلطان یا ذی شرکت واجب است ولی اطاعه و تقلید مجتهدین  
مباح

﴿ محی کریم ﴾ از فرمایش اوها حالی نشده اید ( زیرا )  
مجتهدین فرموده اند چنانکه اطاعه امرای مسلمین در احکام  
شرعیه واجب است تقلید ائمه مجتهدین هم واجب ولیکن مقلد در  
تقلید هر مجتهدی مختار است

گفته اید دیگر اینکه اطاعه رسول و اولی الامر اعم از اینکه  
امرا و سلاطین باشند یا مجتهدین و قبی واجب که مطیع اوامر الهی  
باشند نه اینکه در احکام خدا اجتهاد و اختلاف کنند

﴿ میگویم ﴾ اولاً بحث از رسول صلی الله علیه و سلم درین  
جا خیلی خطا است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم معصوم و علی  
الدوام در حقیقت معرفت و طاعت مستغرق بوده

( ثانیا ) همه اسلامیان مطابق آیه شریفه اتفاق دارند که امر  
اسلام و قبی مطاع است که ذاتا مسلم و بر طبق دیانت دستورات دهد

و باز اطاعت علمای مجتهدین در احکامی است که از آیات واحادیث  
استنباط کرده اند و احکام مستنبطه مخالف نص آیت نیستند (زیرا)  
نص از آنها ساکت دیگر بمحض عناد هر افترائی بکنید جزای آنرا  
البته میگیرید

صحیفه ۲۸ و ۲۹ گفته اید حضرت رسول در مدت نبوت  
خود عمل باجتهاد ننکرده مگر در سه مورد که در هر سه مورد از  
طرف خداوند مورد و طرف مؤاخذه و تهدید واقع شد (اول)  
در تحریم ماریه قبطیه (دوم) در قضیه اسرای بدر (سوم)  
در اجازه مستأذنین تخلف از غزوه تبوک و اگر روایت تحریم عمل  
هم درست باشد فقط چهار مرتبه و الا سه مرتبه

(می گویم) چون قلم دو زبان را بمقام سید کائنات  
صلی الله علیه وسلم رسانیدی بشنو تا شما را بفهمانم که من حجت  
الدعوی والدلیل در غلط افتاده (پس) بدانید که اهل تحقیق بر  
آن هستند اجتهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحیح و واقع  
و خداوند اجتهاد او را از خطأ محفوظ میفرماید و برای حالی شدن  
برادران چند ماده از اجتهادات آنحضرت میبایم و سایر مواد را بر  
مراجعه مصادر موقوفه حواله خوادم کرد

(ماده اول) قضیه اسیران غزوه بدر و در آن واقعه که  
عدد مسلمین سیصد و هجده نفر و مشرکین هزار و هفتصد نفر بودند  
خداوند متعال بمقتضای وعده خودش نصرت و ظفر بمسلمین داد و از  
مردان جنگی کفار هفتاد نفر کشته و هفتاد نفر اسیر شد و حضرت

عباس عموي حضرت رسول صلى الله عليه وسلم وعقيل بن ابی طالب رضي الله عنهما از جمله اسيران بودند

وحضرت صلى الله عليه وسلم در كشتن و گذاشتن ايشان مشورت باصحاب كرام فرمود ( رأي ) ابو بكر صديق در فديه گرفتن و مرخص كردن ايشان بود ﴿ فقال قومك واهلك استبقهم لعمل الله أن يتوب عليهم وخذ منهم فدية تقوي بها اصحابك ﴾

﴿ ورأي فاروق ﴾ در كشتن ايشان بود ﴿ فقال كذبوك وأخرجوك فقدهم واضرب أعناقهم فان هؤلاء أئمة الكفر وان الله اغناك عن الفداء فكن علياً من عقيل وحمزة من العباس ومكفي من فلان لضرب اعناقهم . فقال ان الله ليلين قلوب رجال حتى تكون ألين من اللبن وان الله ليشدد قلوب رجال حتى تكون أشد من الحجارة وان مثلك يا أبا بكر مثل ابراهيم قال فن تبعني فانه مني ومن عصائي فانك غفور رحيم . ومثل عيسى في قوله إن تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك أنت العزيز الحكيم . ومثلك يا عمر مثل نوح . قال رب لا تذر على الأرض من الكافرين ديارا . ومثل موسى حيث قال : ربنا اطمس على أموالهم واشدد على قلوبهم ﴾

پس حضرت رسول صلى الله عليه وسلم رأي صديق را تصويب و موافق اجتهاد خودديد و امر فرمود كه فديه از اسيران گرفتند و ايشان را رها كردند

﴿ ودر واقع ﴾ نجات ايشان خيلي با نفع بود زيرا غالب اوها بعد از ان وقت ايمان آوردند و اسباب ترقی و تعالى اسلام شدند



و خداوند متعال درین خصوص عتاب حضرت رسول فرموده و قول بعتاب مردود است و تفسیر آیه ﴿ما كان النبي ان يكون له امرى حتى يشخن في الأرض تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة والله عزيز حكيم لولا كتاب من الله سبق لمسكم في ما اخذتم عذاب عظيم﴾ این طور است برای هیچ پیغمبری اسیر کردن کفار و نجات دادن اوها در مقابل فدیة درست نبوده بلکه واجب بوده که کفار متمرد بکشند تا وقتی که از پیغمبر با قوت و شوکت شده

( لا يسلّم الشرف الرفيع من الاذى \* حتى يراق على جوانبه الدم )  
مگر برای حمد عربي صلى الله عليه وسلم که لطفاً در او ائیل شوکت او به محض خصوصیت برای او فدیة گرفتن و نجات دادن اسیر را اجازه فرموده ایم

و بقیة آیه یعنی ﴿تریدون عرض الدنيا﴾ تا آخر بر وجه التفات خطاب باصحاب است که میل بر فدیة گرفتن از اسیران داشتند و فرمود ای گروه اصحاب شما در فدیة گرفتن میل بر متاع دنیا دارند در صورتیکه لایق برای شما این است همواره جانب عقبی را بر دنیا ترجیح دهید ( پس ) اگر حکم از طرف ما سبقت نمی کرد به اینکه فدیة اسیران برای اصحاب بدر مباح است در گرفتن فدیة عذاب سخت بر شما نازل می شد لکن همان حکم سبقت کرده لذلك مورد عذاب نخواهید بود

دگر اجتهاد حضرت صلى الله عليه وسلم درین ماده ابدأ خطأ نبوده

وإلا أمر برد فدية میفرمود و انگهی بد رد آن امری وارد نشده  
 ﴿ماده دوم﴾ اذن متخلفین از غزوه تبوک و خلاصه اش این  
 است جمعی از منافقین طلب رخصت از حضرت صلی الله علیه وسلم  
 کردند که به غزا نروند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم از انجامی  
 که میدانست بودن اوها در آن حرب چه جانی اینکه نافع باشد  
 ضرر دارد زیرا دائماً مشغول ست کردن عزیمة اسلامیان بودند  
 و قبلاً هم خداوند متعال به آیه ﴿فاذن لمن شئت منهم﴾ حضرة  
 را در اذن و منع ایشان مختار کرده بود انحضرت اذن ایشان داد  
 که در جانی خود باشند و بجهاد مقدس نروند

بعد از اذن ایشان در تخلف این آیه نازل شد ﴿عفا الله  
 عنك لم اذن لهم حتى يتبين لك الدين صدقوا و تعلم الكاذبين﴾  
 و این خطاب خیلی در مقام تفخیم شأن حضرت نفع بشر صلی الله علیه  
 وسلم و احترام او نازل شده و مقصود از آیه این نیست که چرا اذن  
 ایشان دادی و اذن دادن ایشان کاری بد بود ( زیرا ) سابقاً  
 حضرت را در اذن و منع مختار فرموده بود بلکه مقصود آنست  
 اگر اذن اوها هم عیدادی بجهاد نمی آمدند چونکه منافقین برای  
 نصرت دین اسلام جنگ نخواهند کرد بلکه طالب احای دین  
 هستند درین صورت که طبعاً تخلف می کردند کذب و تفاق ایشان  
 تمام واضح و از صادقان جدا می شدند

﴿ماده سوم﴾ در صحیح مسلم و بخاری مرویست انه صلی الله  
 علیه وسلم قال فی بیان تحریم مکه ﴿لا یضد شجرها ولا یحلی خلاها

فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ الْاِذَا ذَخِرَ بِرَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّا نَحْتَاجُهَا لَدُونَا فَقَالَ الْاِذَا ذَخِرَ ﴿  
یعنی وقتی که حضرت صلی الله علیه وسلم بیان حرمت ارض مکه  
میکرد فرمود درخت مکه مکرمه و گیاه انجا بریده نمیشوند  
در آن وقت (عباس) عموی حضرت صلی الله علیه وسلم  
فرمود الا گیاه اذخر نباشد ای رسول خدا که برای الاغی خود  
به آن گیاه محتاج هستیم و حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود خوب  
الا اذخر نباشد واضح است حضرت صلی الله علیه وسلم در آن جا  
به اجتهاد استثنای گیاه اذخر فرمود (زیرا) وحی در آن صورت  
وارد نشده

﴿ ماده چهارم ﴾ در صحیح بخاری از جابر بن عبد الله رضي  
الله عنهما روایت میفرماید که حضرت صلی الله علیه وسلم با حج غفر  
از اصحاب کرام رضي الله عنهم عازم حج شدند و احرام به حج  
بستند و حضرت صلی الله علیه وسلم با چند کس از اصحاب اشتراک  
هدی با خود برده بودند که در مکه مکرمه ذبح کنند وقتی بمکه  
مکرمه رسیدند باصحابی که حیوان هدی نداشتند فرمود احرام  
حج را به (عمره) فسخ کنید بعد از آنکه عمره تمام کردید در  
موسم حج احرام بحج ببندید و حج را بجا آورید (و اما) خودش  
و چند کسانی که هدی با خود برده بودند میبود بر همان احرام  
باقی بمقتضای آن روز نحر که حیوان هدی را سر می برند آن وقت  
(عمره) بجا آورند (پس) اصحابی که حیوان هدی نداشتند  
خیلی متأسف شدند ازینکه ایشان هم حیوان هدی ندارند تا موافق



حضرت صلی الله علیه وسلم احرام حج را بسر برند چون حضرت  
صلی الله علیه وسلم تأسف ایشان درک کرد فرمود ﴿لو استقبلت  
من أمری ما استدبرت ما اعتدیت﴾ یعنی اگر حالا شروع میکردم  
به کاری که زودتر بآن شروع کردم یعنی کاری حج ( حیوان )  
هدی را سوق نمیکردم تا که من هم مانند شما ( عمره ) را بجا  
آورم و بعد از آن احرام تازه به حج بیندم

معلوم است مانند همین فرمایش استقامت ندارد الا در کاری که  
باجتهاد کرده شده باشد

ومن أدلة اجتهاده صلی الله علیه وسلم ما رواه ابو داود عن  
عبد الله بن رافع قال سمعت ﴿أم سلمة﴾ رضي الله عنها تقول قال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم انما افضى بينكم برأى فيما لم ينزل علي  
فيه وحى

﴿ومنها﴾ ما رواه احمد وابن ماجه عن طلحة انما انا بشر  
ومثلکم وان الظن بخطی ویصیب ولكن ما قلت قال الله تعالى فلن  
اکذب علی الله تعالى

﴿ومنها﴾ ما رواه مالك و احمد والستة عن أم سلمة ان رسول  
الله صلی الله علیه وسلم قال انکم تختصمون إلي ولعل بعضکم ان  
یکون الحق بحجته من بعض فاقضي له علی نحو ما اسمع منه فمن قضیت  
له بشئ من حق أخیه فلا يأخذنه فانما اقطع له قطعة من النار

این احادیث شریفه دلالت قطعیة دارند بر اینکه حضرت  
صلی الله علیه وسلم در کارهای که وحی در آنها نباشد اجتهاد فرموده

و اینکه در حدیثین اخیرین اشعار بخطاً در اجتهاد میفرماید مقصودش  
تنبیه بر حالت بشریه است که بشر علم غیب نمی داند و ممکن است  
اگر از طرف ذات حق اخبار نشود اصلاً نکند

( و لکن ) در خارج معلوم و مبرهن است که اجتهاد آنحضرت  
از خطاً محفوظ خواهد بود و خداوند نمی گذارد که در احکام  
بر خطاً بماند

( و اما ) ماده تحریم ماریه قبطیه رضي الله عنها ابداً ماده  
اجتهاد نیست زیرا چیزی خداوند حلال کرده باشد بقول هیچکس  
حرام نخواهد شد و چه جانی حضرت صلی الله علیه و سلم بلکه کسانی  
که جزئی امتیاز داشته باشند آنرا میدانند و مقصود حضرت صلی الله  
علیه و سلم از تحریم ( ماریه ) حرام کردن ابدی نبود بلکه مقصود  
سوگندی بود بر اینکه مجاوره ( ماریه ) نفرماید و کله ( حرمت  
عقلی ) در حال اطلاق سوگند محض است

بعد از آن خداوند متعال بصورت بیدار کردن آیه ( یا ایها  
الذین آمنوا ما أحل الله لك ) تا آیه ( قد فرض الله لكم تحلة  
ایمانکم و الله موابکم و هو العليم الحکیم ) نازل فرمود که مآل  
تفسیر آیه اخیره این است خداوند برای شما کفارت سوگندها  
قرار داده پس کفارت را بدهید و بر محلوف علیه عود کنید  
( و روایت شده ) که آنحضرت صلی الله علیه و سلم عیدی را  
در کفارت آزاد و بر محلوف علیه عودت فرمود

و بدانند چنانکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اجتهاد

کرده سائر انبیاء هم اجتهاد فرموده اند چنانکه در صحیح مسلم از ابی هریره رضی الله عنه مروی است وقتی بود دو زن با پسران خود در راه میرفتند ناگهان گرگ آمد بچه زنی بزرگ را برد

( پس ) آن زن به زنی کوچک گفت که پسر ترا گرگ برد و این پسر که مانده پسری من است ( و محاکمه را ) بخود و حضرة ( داود ) علی نبینا وعلیه السلام بردند و حضرت داود بعد از مذاکرات فتوای برای زنی بزرگ فرمود و حکم و تنفیذی مطلب را به حضرت سلیمان علیه السلام حواله کرد ( چون ) بحضور سلیمان علیه السلام رفتند امر فرمود کاردی برآیم بیاورید تا این پسر را در بین شما دو نصف کنم هر يك نصفی از آن ببرید چون کارد را آوردند و حضرت سلیمان علیه السلام نمایش داد که پسر را دو پارچه میکنند زنی بزرگ هیچ متأثر نشد ( فقط ) زنی کوچک فغان و زاری کرد و گفت یای الله دخیل دخیل پسر را دو پارچه نکنید تعلق بمن ندارد و پسری آن زن بزرگ است بعد از آن که حضرت سلیمان ( ع ) تاثرات و ملال زن کوچک را درک کرد جزم حاصل فرمود که آن پسر پسری او است و برای او حکم نمود

( پس ) از این تفصیل برای اهل دین و انصاف معلوم شد که اجتهاد برای انبیای کرام علیهم السلام جائز و واقع است چنانکه محققین از علمای اسلام تصویب کرده اند بلی ابو علی جبائی از معتزله منکر اجتهاد انبیاء است و ببعضی ادله واهیة اشتباه کرده و علمای دین بر وجه بلیغ آنها را رد و صحت وقوع اجتهاد انبیاء را



اثبات کرده اند

گفته اید ﴿ دوم ﴾ اینکه رسول حق اجتهاد ندارد (نیز)  
اگر در حال نزول وحی اجتهاد میکنند از دو حال خارج نیست ۱  
اجتهاد موافق با وحی است درین حال اجتهاد عبث و یا مخالف با  
وحی است مخالفت با وحی کفر و ممنوع و اگر در غیر حال وحی اجتهاد  
می کنند در صورت عدم وحی آن حضرت يك نفر آبی نا خوانده  
پیش نیست و آبی نا خوانده صلاحیت اجتهاد ندارد

﴿ میگویم ﴾ تا حال کسی نگفته اجتهاد آنحضرت وقت نزول  
وحی است تا بگوئید اگر موافق است عبث و اگر مخالف است  
کفر بلکه مطلب اجتهاد در غیر حال نزول وحی است و این که  
گفته اید آن حضرت يك نفر آبی نا خوانده صلاحیت اجتهاد ندارد  
خیلی عبارت بی جا و مملوء از ضلال است عجبا کسی که خداوند  
در مبدء ایجاد عالم جوهر وجود مبارک او را منظور نظر مرحمت  
کرده و پیش از خلق آدم روحی مقدس او را بر نبوت مطلع گردانیده  
و در تطورات وجودی پشت به پشت و رحم به رحم در پشت و رحم  
اخیار و اطهار او را حفظ کرده و بعد از ظهور شخص او را  
در عالم جسمانی و انسانی با صورت و سیرت شیرین و آداب و نمکین  
نمایش داده

و پیش از نبوت بر ویای صادق و الهامات نائقه قلب او را برای  
قبول فیض ربانی و وحی آسمانی مهیا نموده  
و بعد از بعث او با انواع و اصناف شدت و زحمت از دست مشرکین

ادعای کردند بشریت و رسالت منافات دارند ( پس ) بطریق  
ارضاء العنان الزاما لاخصم بامر خداوند فرمود ( یٰ اِیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا )  
هم هستم ) و شما بد فهمیده اید که بشریت و رسالت منافات دارند آیا  
نمی برسید تا بدانید که پیغمبران سابق علیهم السلام همه بشر  
بوده اند

و آیه ﴿ قُلْ سُبْحٰنَ رَبِّیْ هَلْ کُنْتُ اِلَّا بَشَرًا مِّثْلَکُمْ ﴾ هم در  
رد ایشان وارد شده که میگفتند وقتی ما رسالت شما تصدیق می  
کنیم که کارهای از عقل خارج اظهار کنید مانند اینکه خداوند  
و ملئکة های او با خود بیاورید تا بر نبوت گواهی دهند یا آسمان را  
پارچه پارچه کرده بر ما فرود آورید ازین قبیل ترهات و خرافات  
( پس ) خداوند متعال امر فرمود بگو که من بشری هستم رسول  
و پیغمبر خداوند مانند پیغمبران سابقه و غیر از کاری که خداوند  
بمحض لطف و فضل برای ما خلق کند هیچ کاری نمیتوانم کرد  
دگر هیچ کدام ازین دو آیت دخلی بعالم اجتهاد و معائنات از  
ان ندارند

و حدیث ﴿ اَنْتُمْ اَعْرَفُ بِاَمْرِ دُنْیَاکُمْ ﴾ که امور دنیائی را  
باهر دنیا حواله می کند هم دخلی باین موضوع ندارد که ما سخن  
از اجتهاد و استنباط احکام دین میکنیم نه از باغ و بوستان  
و آیه ﴿ وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ اِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمٍ لِّیُبَیِّنَ لَهُمْ  
الَّذِیْ اَخْتَلَفُوا فِیْهِ ﴾ و آیه ﴿ وَ اَنْزَلْنَا اِلَیْكَ الذِّکْرَ لَتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَّلَ  
اِلَیْهِمْ ﴾ و آیه ﴿ وَ مَا اَنْزَلْنَا عَلَیْكَ الْکِتَابَ اِلَّا لَتُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذِیْ

اختلفوا فيه ﴿ میچکدام مانع اجتهاد نیستند ( زیرا ) همین آیات دلالت بر این می کنند که غایه از بعث رسل بیان دین حق و رفع اختلافات مردمان در معبود و بیان و تفسیر وحی منزل است دگر مقصود منع اجتهاد و استنباط از حضرت صلی الله علیه و سلم نیست .

وحدیث ﴿ من فسر القرآن برئیه ﴾ هم بیان نمودیم که مضمونش نهی از اتباع اهواء و آراء باطله است بطوری که مدركی از دین نداشته باشد

صحیفه ۳۱ گفته اید سرور اینکه اجتهاد مصوب از خطا نیست چنانکه خود مجتهدین می گویند که مصیب یکی است ( پس ) اگر اجتهاد برای رسول جائز باشد از وجوب اطاعت او لازم می آید وجوب عمل بخطا تا آخر

﴿ می گویم ﴾ باید بدانید هر چند اجتهاد ذاتاً ممکن است خطا باشد اما خداوند اجتهاد انبیاء را از خطا معصوم و یا خود تنبیه ایشان میفرماید و نمیگذارد بر خطا بمانند

مادام اجتهاد حضرت از خطا محفوظ بود دلیل چارم شما م ساقط می شود ( زیرا ) اطاعت حضرت رسول واجب و از عمل کردن باجتهاد محفوظ انحضرت صلی الله علیه و سلم غیر از اطاعت مشروع چیزی حاصل نخواهد شد پس جمع التقیضین ابدلاً لازم نمی آید صحیفه ۳۲ گفته اید رسول نمیتواند در امور دین و احکام مذهبی برآی خود یا برآی دیگران رفتار کند



﴿ میگویم ﴾ بلی عمل کردن حضرت صلی الله علیه وعلیه وسلم برای  
روندی غیر باطل که مقلدی هیچکس نبوده ( و اما ) برای واجبه  
خود عمل میتوان کرد

و بعد از آنکه ملاحظه اذله صحت اجتهاد کردی واضح میشود  
که حضرت صلی الله علیه وعلیه وسلم اجتهاد فرموده و بواسطه اینکه مهم  
الانحصر خاصه در احکام دینی از همه عالمان عالم بالاتر بوده  
اجتهاد باو لایق تر است

و آیه ﴿ ولا تنسج أهواء الذين لا يعلمون ﴾ نمی از اتباع هوای  
آنان است که خداوند نمیشناسند و در جهات بت پرستی بوده اند  
به از اتباع اذله و استنباط احکام دین و اینکه خداوند متعال  
فرموده ﴿ قل ما يكون لي ان ابدله من تلقاء نفسي ﴾ معنایش این  
است بگو برای من نمیشود که آیات قرآن آنچه بحث از بت و واب  
و عقاب میکنند تبدیل دهیم یا در جائی قرآن کتاب دگر بیاورم  
( زیرا ) کفار میگفتند ﴿ ائت بقرآن غیر هذا او بدله ﴾

و موضوع ما که اجتهاد است نه تبدیل و نه مستلزم تبدیل است  
و آنچه که در معنایش چند وجوه ممکن باشد و مجتهد بیان آنها بکند  
چه دخلی به تبدیل دارد

و آیه ﴿ يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك ﴾ امر به  
تبلیغ وحی است و در واقع بلاغ مبین و طیفه انبیای مرسلین است  
و معاشر مسلمین شهادت میدهم که الانحصر آیات الهی را تبلیغ  
فرموده و اینکه خدا فرموده ﴿ بلغ ما تمجد ﴾ منشأ آن است که

خداوند پُر صدد امر به تبلیغ آیات است نه چیزی دیگر  
 (بعلاوه) کلمه تبلیغ برای رسانیدن کلام کسی بکسی دیگر  
 مستعمل است نه در مقام رسانیدن فکر و قول شخص  
 (پس) این آیه هم ربط به منع اجتهاد ندارد (علاوه)  
 حضرت صلی الله علیه وسلم که مأمور به تبلیغ احکام الله است چه  
 مانعی هست کاری خیر دیگر بکنند

عجبا اگر کسی مأمور به نصیحت مردمان باشد ممنوع  
 می شود از اینکه اطعام طعام یا باقی حسنات دیگر بجا آورد (حاشا)  
 و آیه (ان یتمعون إلا الظن) نهی از اتباع ظن در ذات خدا  
 و وحدت معبود و سایر اصول دین است نه در احکام فروعیه چنانکه  
 بیان شد

و اینکه در سوره مائده میفرماید ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ  
 فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ بدان تفسیر ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾  
 من لم یصدق بما انزل الله است و تصدیق نکردن بما انزل الله شیوه  
 کفار است نه شیوه حضرات انبیای اخیار و امامان ابرار  
 که اوها اعلی درجه تصدیق یعنی علم بما انزل الله داشته اند و عمل  
 بآن هم کرده اند

و فهم دقایق کلام و استنباط احکام قرین حکم بما انزل الله است  
 صحیفه ۳۳ گفته اید خود حضرت میفرماید ﴿ما جائکم منی  
 فاعرضوه علی کتاب الله﴾ تا آخر معنایش آن نیست که هر چه من  
 گفته ام لفظاً باللفظ تکرار آیات قرآن است بلکه معنایش

آمنت أحادیثی من مبین آیات خدا واز دقائق و محتویات آن خارج نیست ( پس ) اگر حدیثی را شنیدید که با کتاب الله بهیچ وجه موافق نمی آید بدانید آن حدیث من نیست ( زیرا ) أحادیثی حضرت صلی الله علیه وسلم همه با آیات توفیق و تطبیق خواهند شد واز أحادیثی او حدیثی را نمی بینیم که منافض با آیات باشد و با آیات تطبیق نشود

و اگر زندیقی برای تنفیر مسلمان از دین اسلام حدیثی را افتراء و اختراع کرده باشد حفاظ أحادیث بر آن مطلع و آن را رد کرده اند ( و برای ) حفظ أحادیث شریفه کتب صحاح عدیده تدوین کرده اند ( که ) صحاح از آنها خارج نیست ( پس ) حدیث سابق البیان هم دلالت بر این می کند هر چه حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده ضمناً داخل آیات است و مطابق موافق حق و حقیقت ( و لکن ) اگر هر کس بی علم طریق تطبیق آن را نفهمد چه شد ﴿ یختص بر حتمه من یشاء ﴾ گفته اید حضرت رسول هنگامی رحلت میفرماید ﴿ ائتونی بقلم وقرطاس لا کتب لکم کتاباً لن تضلوا بعدی ﴾ خلیفه ثانی میفرماید ﴿ ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله ﴾ و در آن مجلس قاطبه اصحاب حضور داشتند و رأی حضرة فاروق را تصدیق کردند که با بودن کتاب الله نوشتن کتاب ممنوع و هذیان است در جائیکه پیغمبر اکرم که اکمل مخلوقات و مبین مجملات و منشاهات است حق اجتهاد و نوشتن کتاب نداشته باشد مادون او چگونه حق اجتهاد



و نوشتن کتاب خواهند داشت

﴿ میگویم ﴾ حاصل مقصود شما این است که این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه حضرت صلی الله علیه وسلم و باقی مسلمین حق اجتهاد ندارد ( زیرا ) آن حضرت صلی الله علیه وسلم در آنستای مرض موت خواست با جهاد خود کاغذی بنویسد و خلیفه ثانی عمر فاروق رضي الله عنه ممانعت فرمود و در صورتی برای حضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد ممنوع باشد برای سائرین هم ( بالأولی )

﴿ ولکن ﴾ پندبه از گوش بیرون کن تا شما را حالی تمام عین حدیث شریف دلیل صحت اجتهاد است و اجتهاد از غیر حضرت هم جائز و واقع است

﴿ أولا ﴾ اصل حدیث مروي از بخاری شریف این است ﴿ عن ابن عباس رضي الله عنهما ﴾ قال لما اشتد بالنبي صلی الله علیه وسلم وجعه قال ائتوني بكتاب اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده فقال عمر رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم غلبه الوجع عندنا كتاب الله حسبنا فاختلفوا و كثر اللغط فقال صلی الله علیه وسلم قوموا عني ولا يذغبي عذدي التنازع

یعنی هنگامی آیش و الم ناخوشی بر حضرت صلی الله علیه وسلم شدت گرفت و آگاه شده بود بأن مرض وفات خواهد کرد

و بعضی أقابیل مردمان از خصوص خلافت شنیده بود فرمود چیزی از آنها که خط برو نوشته شود برایم بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم بطوریکه بعد از آن کتاب در خصوص خلافت راه حق را

و نوشتن کتاب خواهند داشت

﴿ میگویم ﴾ حاصل مقصود شما این است که این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه حضرت صلی الله علیه وسلم و باقی مسلمین حق اجتهاد ندارد ( زیرا ) آن حضرت صلی الله علیه وسلم در آنسای مرض موت خواست با جهاد خود کاغذی بنویسد و خلیفه ثانی عمر فاروق رضي الله عنه ممانعت فرمود و در صورتی برای حضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد ممنوع باشد برای سائرین هم ( بالاولی )  
 ﴿ ولکن ﴾ پنبه از گوش بیرون کن تا شما را حالی نیامد  
 عین حدیث شریف دلیل صحت اجتهاد است و اجتهاد از غیر حضرت هم جائز و واقع است

﴿ أولا ﴾ اصل حدیث مروی از بخاری شریف این است  
 ﴿ عن ابن عباس رضي الله عنهما ﴾ قال لما اشتد بالنبي صلی الله علیه وسلم وجعه قال ائتوني بكتاب اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده فقال عمر رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم غلبه الوجع عندنا كتاب الله حسبنا فاختلقوا وكثر اللفظ فقال صلی الله علیه وسلم قوموا عني ولا ينفعني عندئذ التنازع

یعنی هنگامی آیش و الم ناخوشی بر حضرت صلی الله علیه وسلم شدت گرفت و آگاه شده بود بأن مرض وفات خواهد کرد

و بعضی آقایان مردمان از خصوص خلافت شنیده بود فرمود چیزی از آنها که خط برو نوشته شود بر ایم بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم بطوریکه بعد از آن کتاب در خصوص خلافت راه حق را

باید چون حضرت فاروق عجز و سختی مرض حضرت را درك کرد  
و میدانست قرآن شریف در آن موضوع کافی است فرمود  
( کتاب الله ) نزد ما است و کفایت ما میکند

( پس ) زحمت دادن بحضرت در این حالت غلبه ایش و زحمت  
مناسب نیست و در اینجا که میان اصحاب حاضرین صدا و سخن پیدا  
شد بعضی گفتند کاغذ بیاورید تا بنویسد و بعضی گفتند بیاورید  
و حضرت صلی الله علیه و سلم اجتهاد فاروق را صواب دید فرمود  
( قوموا عني ولا يذهبني عندى التنازع ) یعنی پاشوید و بروید  
که در مجلس من تنازع مشروع نیست

( توضیحاً میگویم ) بر اهل معرفت مخفی نماند غایه و مقصود  
حضرت صلی الله علیه و سلم نوشتن امر خلافت بود بچند دلیل  
( اول ) کلیات احکام حرام و حلال و غیره به آیات و احادیث

اکمال شده بود

( دوم ) يك پارچه تخته یا پوستی مقداری چندان از احکام  
دین غمی گیرد

( سوم ) شدت ناخوشی از تفصیلات احکام تنگ است  
( چهارم ) در آن اثناء مقوله نیابت و خلافت دائر و به قرینه  
مقام از گفتار ناس هم مستفاد بود ( زیرا ) چنانکه بر اهل سیر  
معلوم است ابو بکر صدیق در بده ناخوشی حضرت صلی الله علیه  
و سلم داخل افراد لشکر أسامه بود و چون مرض حضرت صلی الله  
علیه و سلم شدت گرفت صدیق را دعوت کرد و در جائی خود به امام



مسلمین او را نصب فرمود

( و درین خصوص ) که بالاخره خلافت برای او می شود

بعضی سخن به حضرت صلی الله علیه وسلم رسید

( پس ) برای دفع آقاویل ناس میل داشت امری بنویسد که

کسی مخالفه و سخن نکند و از انجائیکه حضرت فاروق رضی الله عنه

میدانست در قرآن شریف امر باطاعه رسول صلی الله علیه وسلم شده

( و کسیکه ) حضرت صاحب الامر اکبر در جانی خودش به امامت

که اعم و ظائف دینی است نصب کرده باشد هیچکس نمی تواند

او را عزل کند و هم در قرآن شریف امر بانواع طریق مؤمنین هست

و بالطبع والدلیل چون افراد مسلمین امام حضرت را قبول خواهند کرد

اجماع بر خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه منعقد خواهد

شد باجتهاد و رأی خود عرض کرد با وجود کتاب الله و سهولت اخذ

مطلب درین وقت سختی کتبات و زحمت لازم نیست و حضرت

صلی الله علیه وسلم چون اجتهاد و رأی فاروق را حق دید تصویب

و تقریرش نمود و امر بسکوت اصحاب حاضرین فرمود

( درین مقام ) چند مطلب ظاهر میشود ( اول ) اینکه

امر حضرت صلی الله علیه وسلم با آوردن اسباب کتبات رأی خود

بود نه به وحی ( دوم ) امر بر سبیل ارشاد بوده نه وجوب حکم

و الا اگر امر او موافق وحی یا امر وجوب می بود لابد چیزی

می نوشت و فاروق هم هیچ عرض نمی کرد ( سوم ) عرض فاروق هم

به اجتهاد بود ( زیرا ) اکتفا بکتاب الله در خصوص خلافت

منصوص آیت یا منصوص حدیث نیست

﴿ چارم ﴾ صحت اجتهاد یعنی استنباط احکام از مدرک شرعی  
برای منشأ اجتهاد حضرت فاروق آیه ( اَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ )  
و آیه ﴿ وَتَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ و سنت حضرت صلی الله علیه  
وسلم که ابو بکر صدیق را بامامت نصب کرده بود

﴿ پنجم ﴾ اینکه اجتهاد در حضور حضرت صلی الله علیه  
وسلم جایز و واقع است چنانکه حضرت فاروق اجتهاد کرد و آن  
حضرت تصویبش فرمود

( پس ) معلوم شد این حدیث شریف مثبت اجتهاد و بر ضد  
اهل عناد است

صحیفه ۳۴ گفته اید در تجهیز جیش اسامه جمعی خواستند که  
در مقابل امر نبی عمل برآی و اجتهاد نمایند که حضرت فرمود  
﴿ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ اسَامَةَ ﴾ اگر عمل باجتهاد جایز بود  
آن جماعت مورد لعن نمیشدند پس معلوم میشود که هر جا اجتهاد  
شروع شود فوراً لعن وارد میشود خواه در مورد سجده بر آدم  
و خواه در مورد جیش اسامه و خواه در هر مورد دیگر

﴿ میگویم ﴾ فرمایشات سید کائنات در موضوع جیش اسامه  
بتراحل از مطلب شما که منبع اجتهاد است دور و اسکن برای اینکه  
برادران دینی موضوع را مفصلاً بفهمند خوب است آن را بیان  
و بعد از آن مطلب شما را رد کنیم

بدانید حضرت صلی الله علیه وسلم روزی پیش از مرض وفاتش

لشکر را برای ملک روم تجهیز فرمود و اسامه بن زید که خیلی با ضبط و کفایت بود امیر آن جیش فرمود چون کبار مهاجرین و انصار رضی الله عنهم از قبیل ابو بکر صدیق و عمر فاروق و ابی عبیده بن الجراح از افراد جیش بودند بعضی از اصحاب میل داشتند که یک نفر سال خورده و کار دیده امیر جیش باشد ( زیرا ) با وصف این که اسامه بن زید عبد بود خورده ساله و در آن وقت مجدده سال عمر داشت چون حضرت صلی الله علیه وسلم به خیال او ها دانست در آن نای ناخوشی که داشت به منبر رفت و خطبه بر اصحاب خواند و فرمود : —

﴿ أيتها الناس فما مقالة بلغتني عن بعضكم في تأميري أسامة ولئن طعنتم في تأمير أسامة لقد طعنتم في أمارتي أباه من قبله وإيم الله ان كان خليقا بالامارة وان ابنه من بعده خليق بالامارة وان كان لمن احب الناس إلي وانها مظنة لسكل خير فاستوصوا به فانه من خياركم ﴾  
یعنی ای مردمان چیست سخنهايي که از خصوص امیر کردن

اسامه از طرف بعضی از شما بمن رسیده آیا اصل دارند یا نه

و اگر درین وقت تعجب از امیر کردن اسامه میکنند که خورده ساله است ازین پیش هم در امیر کردن پدرش تعجب میکردید و الحال قسم بخدا که ( زید ) به امارت لایق بود و پدرش هم بعد از او بامارت لایق است و هر آینه اسامه از محبوب ترین ناس است نزد من و خود و پدرش جای فضل و خیر اند ( پس ) با اسامه خوب معامله کنید که او از مردان بهتر شما است

بعد از آن اصحاب کرام هر کس در جانی خود در جیش با اطمینان  
و اطاعت استقامت کرد

و بواسطه اینکه مرض حضرت صلی الله علیه وسلم سخت شد  
در جای خود مانده منتظر شفای حضرت بودند

و آن حضرت صلی الله علیه وسلم ابو بکر صدیق را از میان لشکر  
دعوت به امامت در جای خود نصب فرمود

﴿ قضاء ﴾ حضرت صلی الله علیه وسلم بآن مرض در دوازدهم

ربیع الاول متوفی شد

و از آنجائیکه منافقین در انتظار انقلاب و اجاب هم مترصد ضعف

مسلمین و بعضی از اعراب هم ضعیف الایمان بودند شورش غوغا در

اطراف اسلام پیدا و اعراب منع حقوق اسلامیه کردند

بعد از آنکه بیعت به حضرت صدیق کردند و بر مسند خلافت

مستقیم شد بعضی از اصحاب با او گفتگو کردند که امروز

اطراف ما آتش شده و مخالف در هر سو در تعرض و ترم هستند

خوب آنست که لشکری آسامه را نا مدتی دگر توقیف کنیم بدانیم

نتیجه چه میشود که خالی بودن پای تخت اسلام مصلحت نیست

هر چند این فکر خیلی معقول بود ( اما ) حضرت صدیق

بقوه ایمان و شجاعت قبول فرمود و گفت والله اگر جسمم افتاده

و طیر مرا با آسمان ببرد در نزد من خوش تر است از آنکه جیش

که حضرت صلی الله علیه وسلم تجویز فرموده من تفره دم

( پس ) امر فرمود ﴿ علم ﴾ را بخانه آسامه بردند و لشکر را



جمع و ایشان بدرقه فرمود و در وقت بدرقه کردن که اسامه سوار شده بود به پیاده در پیش او می‌رفت و امور حرب باو می‌فرمود هر چند اسامه عرض می‌کرد یا باید شما هم سوار شوید یا من پیاده می‌شوم

( صدیق ) می‌فرمود والله نه شما پیاده می‌شوید و نه من سوار می‌شوم

( خلاصه ) با توفیق خداوند برفتند و ظفر بردند و غنیمت گرفتند و سلامت باز گردیدند

( و درین حادثه ) بدو آ و ختم چندین حکمت بود یعنی اینکه حضرت صلی الله علیه و سلم مسلمین نشان داد که ریاست و اداره امور به عقل و کمال است نه به زیادی سال

( دوم ) اطاعت امیر لازم است یا اینکه امیر از عبید و افراد از سادات باشند

( سوم ) اینکه منافسه کردن در ریاست حرام است که موجب تعقیب اغراض شخصیه می‌شود و اغراض شخصیه پرستیدن موجب خرابی ملت و دین است

( چهارم ) در آن وقت غوغا و شورش چون اعداء دیدند لشکر اسلامیان بولایات دور رفتند و با فتح و نصرت باز گردیدند بحال برای بعضی آمل و اخلاص ایشان نماید و تمام اسلام را با قوت درک کردند ( الی غیر ذلک )

بعد از آنکه واقعه را حالی شدند ( بدانید ) این مطلب

مدعی ( مردوخی ) که منع اجتهاد است هیچ ربط ندارد  
 ﴿اولاً﴾ حدیث ( لعن الله من تخلف عن جيش أسامة )  
 نزد محدثین ثابت نیست

و در موضوع مذکور فقط به خطبه سابقه اکتفا شده و آن  
 خطبه مانع اجتهاد نیست

﴿بالفرض﴾ حدیث مذکور ثابت باشد اصحاب کرام رضی  
 الله عنهم پیش از استدلال صدیق اکبر رضی الله عنه در این  
 موضوع مذاکره داشتند و بعد از استماع فرمایش و دلیل ( صدیق )  
 اطاعه فرمودند

﴿بفرض اینسکه﴾ اصحاب کرام بعد از استماع حدیث اجتهاد  
 کرده باشند قطعاً مقابله با حدیث نکرده اند و فرموده اند نباید  
 این لشکر برود بلکه میفرمودند صلاح آنست در فرستادنش صبر  
 کنیم تا عاقبت مخالفین معلوم میشود

﴿بفرض اینسکه﴾ در برابر حدیث گفته باشند نباید این  
 لشکر برود باز مورد تهدید حدیث نمی شوند ( زیرا ) آن حضرت  
 هر چند فرموده باشد ﴿لعن الله من تخلف﴾ اما مقصود کسانی  
 بوده که بی عذر شرعی تخلف کنند

( پس ) اگر مانعی پیدا شود مانند مرض و کمالتی کسی یا مانند  
 شورش و غوغائی منافقین و اعراب و اجانب ( درین صورت ) عیبی  
 در تخلف نیست

نمی بینی چون حضرت صلی الله علیه و سلم خودش سخت ناخوش

شد ابو بکر صدیق را در میان جیش دعوت و در جانی خود  
نصب فرمود

﴿ بالفرض ﴾ تهدید در برابر هر متخلف باشد بهر شکل  
و ترتیب فقط تهدید مخصوص بایشان است نه برای هر کس که بمدرکی  
شرعی اجتهاد کند

﴿ در صورتیکه ﴾ خود حضرت به چند حدیث صحیح تقریر  
اجتهاد فرموده

دگر لعن از کجا و تعمیم در کجا تا بگویند در هر جا اجتهاد  
وارد شود لعن وارد میشود بلی بر حسب قواعد اسلام و قرآن  
عظیم الشأن لعنت قرین منافق است خداوند میفرماید ﴿ لئن لم یذنبه  
المنافقون والمرجعون فی المذینة لنعرنک بهم ثم لا یجاورونک فیها إلا  
قلیلا ملعونین اینما ثقفوا أخذوا وقتلوا تقتیلا ﴾

﴿ گفته اید ﴾ الحاصل ما از آقایان علما بانهایة احترام سؤال  
می کنیم که آیا خدا و رسول خدا و خلفای ابرار و ائمه اطهار درست  
گفته اند که سوی قرآن چیزی دگر و کتاب دگر مقبول و متبع  
نیست یا مجتهدین و محرفین کلام خدا درست می گویند که اتباع غیر  
اجتهاد و کتاب ایشان اعم از قرآن یا حدیث جائز نیست

﴿ می گویم ﴾ اولاً شما غیر از کلام خدا و بعضی احادیث رسول  
خدا که مبین مجملات هستند به چیزی دگر اعتبار ندارید

( پس ) خلفای ابرار و ائمه اطهار چرا بیمان می آوری فرمایش  
اوها اگر آیت و احادیث است بعد از آنکه خدا و رسول گفته

مگر تمام است

و اگر با جهاد سخن فرموده اند در صورتیکه شما اجتهاد را  
انکار میکنید با قول ایشان چه کار

﴿ باری ﴾ ما الحمد لله اهل سنت و جماعتهم و همچون بکتاب  
سنت اعتبار داریم با اقوال امامان ابرار هم تصدیق داریم  
﴿ فقط ﴾ باید بدانید در اینجا دو افترای خیلی بد بر حضرت  
رب العالمین و سید المرسلین و امامان دین کرده

﴿ اما ﴾ افترایت بر خدا و رسول خدا این است که ایشان  
باین طبعه و لحن فرموده اند غیر از قرآن چیزی دگر و کلام دگر متبع  
نیست تا اینکه احادیث حضرت را از مقام اعتبار خارج کنید  
در صورتیکه قرآن مصدق او است بلکه خداوند فرموده و حضرت  
رسول صلی الله علیه و سلم تبلیغ فرموده و مسلمین همه تصدیق و ایمان  
داریم باینکه کلام سماوی و وحی منزل با جبریل امین به حضرت  
سید المرسلین غیر از قرآن مبین و معجز متین چیزی دگر نیست و این  
قرآن ناسخ جمیع کتب منزله است

و بعد از آنکه قرآن عظیم الشان کلانی باری و سر ساری بود  
باید هر چه بفرماید بآن تصدیق و اطاعت کنیم

( پس ) چون میفرماید ( من یطع الرسول فقد أطاع الله )

و میفرماید ﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ﴾ و میفرماید ﴿ مَا آتَاكُمُ  
الرَّسُولُ خُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْهَوْا ﴾ واجب است مطیع حضرت  
رسول و فرمان بردار احادیث شریفه او باشیم و هر چه بفرماید باید



تصدیق کنیم

و چون قرآن شریف میفرماید ﴿ ویتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولى ونصله جهنم ﴾ باید راه و رسم کافهٔ مسلمین و اجماع مجتهدین دین حجت و واجب الاطاعه باشد

و چون میفرماید ﴿ فاعتبروا یا اولی الابصار ﴾ باید اعتبار و قیاس مطایبی بر مطایبی دیگر بشرط این که صاحب قیاس عالم و متفقه و صاحب دیده و دل باشد معتبر

و چون میفرماید ﴿ فلو لا نفر من کل فرقة طائفة منهم لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم ﴾ باید اشخاص غیر عالم تابع فتوی و احکام متفقهین فی الدین باشند  
( پس ) به حکم قرآن که واجب الاطاعه است سنت

و اجماع و قیاس معتبر و مقتدی به

﴿ و بر آحاد مسلمین ﴾ تقلید مجتهدین واجب است

﴿ اصلوب دیگر ﴾ قرآن شریف ناطق است باینکه اتباع حضرت واجب و باعث محبت الله است « قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی يحبکم الله »

( پس ) اطاعه و اتباع رفتار و گفتار او مایهٔ محبت و رضای

خدا است

و چون در صحاح مہروی و ثابت است که حضرت صلی الله علیہ وسلم فرموده « إذا اجتهد الحاكم فاصاب فله اجران . وإذا اجتهد فأخطأ فله اجر واحد »

و فرموده ﴿لَنْ يَجْتَمِعَ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ﴾ باید اجتهاد مجتهد  
در استنباط احکام حق و اجماع مجتهدین بر امر دینی حجت و واجب  
الاتباع باشد

و بموجب ﴿أَلَا سَأَلُوا إِذَا لَمْ يَعْلَمُوا فَاغْنَا شَفَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالُ﴾  
آنانکه بدرجه فقه و اخذ احکام رسیده اند باید تابع و مقلد  
مجتهدین باشند

(پس) وحی سماوی و کلام الهی که بر حضرت محمد عربی  
صلی الله علیه و سلم نازل شده و سرچشمه دین اسلام است  
﴿قرآن﴾ است و قرآن برای کافه مسلمین کافی است  
﴿بشرط اینکه﴾ بدستورات او معامله نمایند و احادیث  
صحاح حضرت رسول که بموجب قرآن معتبر است و اجماع امت  
اخیار و استدلال و اجتهاد اولی الابصار که در قرآن مقرر هستند  
تابع باشیم نه هر چه موافق طبیعت باشد گرفته و هر چه مخالف با  
نفس باشد ترك کنند ﴿ذلکم وصیکم به لعلکم تذكرون﴾  
﴿وَأَمَّا﴾ افترایت بر امامان و مجتهدین این است که اوها  
نفرموده اند اتباع غیر اجتهاد و کتب ایشان اعم از قرآن و احادیث  
جائز نیست

و کتاب ایشان بر قرآن و خبر تربیح دارد (معاذ الله) بلکه  
فرموده اند هر مسلمی که عاقل و عالم است و تحصیل قرآن شریف  
و تفسیر و حدیث کرده و بر علم لغات و سائر علوم عربیه که اسباب  
معرفت قرآن و حدیث هستند اطلاع دارد

جوانات آبی ( درینجا ) مقدما بیان می کنم  
خداوند متعال در خصوص حل و حرمت اطعمه چند آیتی نازل

فرموده است

در سوره بقره فرموده ﴿ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَازِرِ وَمَا أَهْلَ بِهِ لغيرِ اللَّهِ ﴾ که مدلولش حرامی چار چیز است  
( مردار . خون . گوشت خوک . ذبیحه مشرکین )

و در سوره مائده فرموده ﴿ أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ ﴾ و پس از آن مستثنی را بآیه ﴿ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَازِرِ وَمَا أَهْلَ بِهِ لغيرِ اللَّهِ ﴾ به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما أكل السبع إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ بیان کرده که محرمات  
این آیه عین اصناف اربعه سابقه هستند

( زیرا ) ( منخنقه ) و ما بعد آن همه از اقسام میده

هستند

و در سوره نحل فرموده ﴿ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَازِرِ وَمَا أَهْلَ لغيرِ اللَّهِ بِهِ ﴾ که اینها هم عین اصناف سابقه هستند  
و در سوره انعام فرموده ﴿ قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مَحْزُومًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَازِرٍ فَإِنَّ رَجْسًا أَوْ فَسْقًا أَهْلَ لغيرِ اللَّهِ بِهِ ﴾

درین آیه زیاد از بیان اصناف سابقه افاده فرموده که منشأ  
حرامی گوشت خوک نجاست است

و در سوره اعراف میفرماید ﴿ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي

بمجدونه مکتوباً عندهم فی التوریه والانجیل یا صرهم بالمعروف وینہام  
عن المنکر ویحل لهم الطبیات ویحرم علیہم الخبائث ویضع عہم  
إصرهم والاغلال الی کانت علیہم فالذین آمنوا بہ وعزروه ونصروه  
واتبعوا النور الذی أنزل معہ اولئک هم المفلحون )

درین آیه با قدر و قیمت خداوند متعال نص بر حل طبیات  
و حرمت خبائث فرموده

و علمای اسلامیه هم موافق این آیه شریفه اتفاق و اجماع دارند  
بر اینکہ ہر چہ در نزد طبیعت سلیمہ پاک و مرغوب باشد حلال  
و ہر چہ در نزد آن مستقذر و نامرغوب باشد حرام است

و چون مزاجہ بکتاب معتمدہ مذہب ائمہ اربعہ میکنیم معلوم  
می شود خبائث و مستقذرات حیوان بری مانند ( سگ . و خوک  
و سنگ پست . و خار چنگ . و قورباغہ . ) و باقی خبائثی کہ  
بہ اتفاق خیث باشند حرام است حتی علامہ عدوی نقل از بعضی  
علمای مالکی میکند کہ ہر کس نسبت حلالی گوشت سگ  
بمذہب مالک بدهد تفریر و تأذیب خواهد شد

( پس ) ازین اختلاف در حل و حرمت ہر حیوانی راجع  
باختلاف در طیب و خبائث آنست

یعنی ہر امای بفرماید فلان حیوان حلال است منشأ آنست آن  
را موافق و مرغوب طبیعت سلیمہ میداند و اگر بگوید حرامست  
منشأ آنست کہ ان را غیر مرغوب و مستقذر طبایع سلیمہ  
قرار می دهد



بی در حیوانی بحری بموجب آیه ( وأحل لكم صید البحر )  
ایلم مالک میفرماید ما عداي ( قور باغه ) به سائر انواعش که باجماع  
حرام وما عداي ( خوگه ) که به نص آیت حرام است باقی  
حلال هستند

و سائر امامان بر خلاف او دلیل دارند و اگر شما راست  
می گوئی که بقرآن عظیم الشان عمل میکنی باید مذهب مالک را  
تحمین نمائی که موافق ظاهر قرآن عمل کرده ( والحسن ما حسنه  
الشارع والقبیح ما قبحه الشارع )

﴿ فقره دوم ﴾ مباشره مبیحه و مستأجره للزنا ( این مطلب )  
از الحش افترايات است

( زیرا ) بعد از تحقیق و مراجعه کتب معتمده مذاهب واضح  
می شود که عقد نکاح بغير لفظ اندکاح و تزویج نزد امام شافعی  
و امام احمد باطل و لفظ استأجار در مذهب ابو حنیفه و اباحه در مذهب  
مالک بنا بر روایتی ضعیفه که از ایشان مروی است استعمال می شود  
فقط بشرط اینکه نکاح مؤبد و سائر شرائط معتبره بجا بیایند  
( بناء علیه ) اباحه و استأجار برای زنا ( العیاذ بالله ) بر

تمام مذاهب اسلامیه باطل است

﴿ فقره سوم ﴾ شرب ما سوی خمر از مسکرات در جمیع  
مذاهب و در نزد قاطبه علمای دین هر چه مسکر باشد حرام است  
و هیچکس خلاف درین ندارد  
﴿ فقره چهارم ﴾ اقرار مرد و زن بزواجیت ( باید بدانید )

اغمه فرموده اند بعضی اقرار ایشان در نفس الامر زب برای  
مرد حلال می شود بلکه فرموده اند در صورت مرد وزن آمدند  
اقرار بحیران عقد کردند و تفصیل آن را دادند بر طبق اقرار و توافق  
خودشان به ظاهر شرع تصدیق شان میکنیم  
اگر در نفس الامر صادق بودند خوب و الا وبال خودشان بر  
خودشان است

دگر علی الاطلاق هیچکس نگفته اقرار ایشان موجب انعقاد  
نفس الامر و رفع جرح میشود  
(گفته اید) از بیانات و تفصیل فوق الذکر ثابت می شود  
که رسول و غیر رسول مطلقاً حق اجتهاد و اظهار رأی در برابر  
قرآن ندارند

❖ می گویم ❖ اصلاً شما دلیلی نداشتند فقط بعضی شبهه ها  
آوردند که ماده و صورت سقیم بودند  
وداعی به أدله ساطعه اثبات کردم در جانی حکم منصوص نباشد  
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و هکذا علمای مجتهدین اعم از  
اصحاب و تابعین و تابع تابعین و هکذا غیر ایشان حق اجتهاد و استنباط  
حکم دارند

( زیرا ) دین اسلام تا قیامت باقی و به اندازه و قائل احتیاج  
بحکم شرعی داریم

❖ و امروزه ❖ مجتهدی اگر باشد هم حق استنباط دارد و این  
مطلب مقابله و برابری کردن قرآن نیست بلکه فهم دقایق آنست

( گفته اید ) پس معلوم می شود که مقصود از ( اولی الامر ) در آیه فقط امرا و سلاطین است تا آخر  
 ﴿ میگویم ﴾ سابقاً در رد صحیفه ۲۶ برایت بیان نمودم که مقصود از ( اولی الامر ) خواه سلاطین باشد یا مجتهدین به آیت مذکوره اجتهاد اثبات خواهد شد

( زیرا ) رد ( الی الله والی الرسول ) همچنان به رد الی النص صادق است به استنباط حکم محل نزاع هم صادق خواهد بود و قصور در مدلول قرآن شیوه قاصران است

صحیفه ۳۶ گفته اید قال تعالی ﴿ من بطع الرسول فقد اطاع الله وما یطق عن الهوی اِنْ هُوَ اِلاَّ وَحِیُّ بَوحی ﴾ اگر مقصود از آیه مذکوره اطاعه اجتهاد و اتباع آراء شخصیه رسول یا اولی الامر باشد با آیات و احادیث سابقه تناقض پیدا کرد

﴿ میگویم ﴾ یعنی بمقتضای آیت ثانیه حضرت صلی الله علیه وسلم هر چه بفرماید وحی خدا است درین صورت اطاعه حضرت رسول باید اطاعه در وحی باشد  
 اجتهاد

( پس ) گوش بگیر تا شمارا حالی کنم که آیه ثانیه مانع اجتهاد آن حضرت نیست و اطاعه او خواه در نصوص مبلغه یا در اجتهادیات شخصیه واجب است

( زیرا ) لفظ ( وحی ) بمعنی کتاب منزل و بمعنی ارسال و الهام و کلام و اشاره و افهام آمده

و در قرآن شریف بغالب آنها استعمال شده و مورد آیت  
این بود مشرکین اوقاتی که قرآن می شنیدند که ذم بت پرستی و عادات  
جاهلیه میکرد میگفتند این شخص یا مجنون و مخبل است که این نوع  
عبارات بر ما میخواند

یا اینکه عاقل است و فقط راه غی و عناد گرفته و عن قصد و عمد  
همین عبارات را بما القا میکنند

( پس ) خداوند باین آیه رد ایشان فرمود که حاصل مضمونش  
این است سوگو کنید به آفریننده ستارها در حالی نزدیک زمین هستند  
و آن وقتی است که بخط نصف النهار رسیده اند و قسم بنجومی  
که رجومی شیاطین میباشد

صاحب شما که حضرت ( محمد ) عربی است صلی الله علیه و سلم  
ضال و گمراه نیست تا سخنان یهوده کند و راه غی و عناد هم نگرفته  
تا بافتراء دین شما را مذمت نماید و از آرزوی نفس خود نطق نمی  
کند ﴿ ان هو الا وحی یوحی ﴾

( پس ) اگر ضمیر ( هو ) راجع بقرآن شود که بحسب مقام  
معلوم است یعنی نیست این قرآن که بان نطق میکنند الا کتاب  
سمایی منزل با جبرئیل و اگر ضمیر راجع به نطق گردد که از  
( نطق ) مأخوذ است و مصدر است درینصورت تفسیرش اینست  
که نیست نطق و گفتار او الا بارسال خداوند اگر منطوق کتاب  
منزل است و الا بافهام و الهام او اگر منطوق از امور اجتهادیه باشد  
و معلوم است اجتهاد مجتهد مخصوص که مجتهد حضرت احمد ( ص )



باشد ناشی از افهام والهام خداوند است نه از هوا و نفسانیت  
در صحاح مرویست ﴿من برد الله به خيراً يفقهه في الدين﴾  
وبهمنه رسیده ﴿که واضحاً دلالت دارد فقه في الدين قرین الهام  
رب العالمین است

﴿زیرا﴾ تا خدا الهام افهام دایمل و مسدود نکند و قوه  
استنباط ندهد اجتهاد حاصل نخواهد شد  
اگر میگوئی در صورتیکه منشأ اجتهاد الهام خدائی است می  
بود اجتهادات همه بر یک منوط باشند

﴿میگویم﴾ اساساً حکمت از نص و فرستادن خداوند توسیع  
طرق دین است مادام حکمت آن باشد معلوم هر مجتهدی را طوری  
دگر الهام میفرماید تا وسعت در دین حاصل گردد  
اگر میگویند ما باین توسیع راضی نیستیم که موجب اختلاف  
در فروع است

عرض می نمایم ﴿بهدی به من یشاء ویضل به من یشاء وما یضل  
به إلا الفاسقین﴾

از انجائیکه وحی در آیه ثانیه چنانکه بمعنی کتاب منزل آمده  
بمعنی ارسال والهام و افهام هم آمده و خداوند امر با طاعة او فرموده  
فرمان برداری انحضرت چه در وحی سماویه و چه در مواد اجتهادیه  
لازم و واجب خواهد بود و قطعاً تناقض و محذوری پیدا نخواهد شد  
گفته اید افراد اسم جلاله و جمع رسول و اولی الامر بام نیز  
دلیل دیگری است بر ترتیب مذکور

( یعنی ) مقصود اصلی فقط اطاعه امر الله است یا مستقیماً اگر  
سواء دارد و یا بواسطه رسول و اولی الامر یا اهل ذکر اگر بی شواهد  
است یعنی از آنها سؤال نماید

﴿ میگویم ﴾ بهتر از آن وجه که شما گفته اید اینست ( چون )  
در میدان حضرت رسول و علمای دین خیلی از مردمان بد اخلاق  
خیال بی اطاعه میکنند برای اتمام و تکمیل در اطاعه اوها حضرت  
رسول را با اولی الامر گرد فرموده و اطیعوا با ایشان هم  
تکرار نموده

اگر میگویند پس خوب چنان بود که لفظ ( اطیعوا ) با اولی  
الامر مخصوصاً هم ذکر شود

﴿ میگویم ﴾ در اختیار همین ترتیب اشاره بآن است که اطاعه  
رسول صلی الله علیه و سلم با اطاعه اولی الامر هم در یک وادی  
هستند که هر دو در حقیقت مبلغ من الله اگر چه تبلیغ حضرت  
رسول بالذات و تبلیغ علمای دین بالواسطه است

بعد از آنکه خداوند تأکید در اطاعه ایشان فرموده مناسب  
است که قدرت استنباط احکام هم باوها داده باشد که رسول خدا  
باید اعلم الناس و ائمه دین باید راسخین فی العلم باشند

گفته اید ذکر اولی الامر خواه بمقتضای ما سلطان یا بمقتضای  
طرفداران اجتهاد مجتهدین باشد قابل مراجعه نیست چنانکه در سوره  
انفال میفرماید ( واطیعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتزحوا فتذهب  
ربحکم )

﴿ می گویم ﴾ امر باطاعه خدا و اطاعه رسول مائع از مراجعه برای اولی الامر که مجتهدین باشند نیست

( زیرا ) در سوره انشاء نصاً میفرماید ( واولی الامر منکم ) که بر تقدیر اینکه لفظ ( اولی الامر ) عبارت از مجتهدین باشد آن آیت دلالت واضحه باطاعه علمای مجتهدین میکند

و از انجائیکه فرمایش ایشان مأخوذ و مستنبط از کتاب و سنت

است در حقیقت اطاعه ایشان هم اطاعه خدا و رسول خدا است

( پس ) چنانکه مجتهد و غیر مجتهد مأمور باطاعه خدا و رسول

صلی الله علیه و سلم هستند غیر مجتهدین هم مأمور باطاعه مجتهدین

خواهند بود ﴿ باری ﴾ مقصود از آیه شریفه ( ولا تنازعوا فتشوا )

همی از نزاعی است که از نفسانیت و هوئی نشأت کند و موجب

تباغض و تنافر گردد تا اینکه عزیمه ایشان منحل و باد نصرت و نسبت

قدسیه که در اثنای جهاد در مواد عدیده بر اصحاب کرام نازل

میشد فوت شود نه منع اصحاب کرام و امامان اعلام از اجتهاد

و استنباط احکام بطوری که در مواد احتمالی هر کس از ایشان هر

سخنی کرد خواه حق باشد یا باطل دیگران خاموش و حق را فراموش

کنند

در صورتیکه وقتها می بود که ابو بکر با عمر و علی با ابو بکر

و عمر با علی و علی با زید بن ثابت و ابن عباس با عثمان و ابن مسعود با

ابی الدرداء رضی الله عنهم اجمعین برای تحقیق و استنباط حکمی از احکام

مناظره با هم میکردند بالاخره حکم شرعی در بعضی صورت متفق

والرسول رفع خواهد شد

( زیرا ) در حال نزاع با سلاطین اگر محل نزاع حکم

منصوص است هر چند درین حال تنازع وجه ندارد

واضح است که بمراجعه بسوی آن نص اکتفا و نزاع رفع نمی

شود و اگر منصوص نیست باید بطریق رد بکتاب و سنت ( یعنی )

قیاس بر نظائر و اشباه معلوم الحکم نزاع دفع شود

و در صورتیکه نزاع در بین خود ( اولی الامر ) باشد

که مجتهدین هستند ( و معلوم است ) درین صورت نباید که

حکم محل نزاع منصوص باشد

( زیرا ) خلاف مجتهدین در منصوصات معقول نیست باز باید

محل نزاع را بکتاب و سنت رد و قیاس همان ماده بر یکی از مواد

معلوم الحکم کنند خواه مدرکی چنان پیدا کنند که بالکل

حکم ماده نزاع کنند و اتفاق حاصل شود مانند بعضی از مواد

اجماعیه یا خود برخلاف یکدیگر باقی بمانند

( بهر حال ) نزاع بهر نوع باشد اکتفا بردن الی الکتاب

والسنة خواهد شد

( بعلاوه ) در سابق بیان کردم تنازع حق عامی نیست و باید

در برابر سلطان یا در برابر مجتهدین مطیع باشند

( پس ) مقصود از آیه ( فان تنازعتم ) نزاع علماء است

خواه نزاع ایشان با سلطان اسلام یا در میان خودشان باشد چنانکه

علامه طبریزی رحمه الله که ملزم استدلال بمحض احادیث شریفه است



در تفسیر ﴿ فان تنازعتم ﴾ فرموده یعنی بذلك جل تناسله ﴿ فان  
اختلفتم ایها المؤمنون فی شیء من امر دینکم انتم فی ما بینکم أو  
انتم وولایه امرکم فاستجروا ﴾ ( فردوه الی الله والرسول )  
( پس ) در اینجا وجهی دیگر برای اسقاط ( واولی الامر )

ظاهر گردید

صحیفه ۳۸ گفته اید مرجع اختلافات و منازعات کتاب الله  
است نه مراد و مرجع کتاب الله اختلافات و منازعات  
﴿ ی گویم ﴾ کس نگفته که مرجع کتاب الله منازعات است  
که بحر در قطره جا ندارد

بلکه میگوئیم مرجع<sup>۱</sup> جمیع اختلافات کتاب الله و سنت حضرت  
رسول صلی الله علیه و سلم است بلکه بالآخره مرجع سنت هم کتاب  
است چنانکه ظاهر آیه ( وما اختلفتم فیهِ من شیء فحکمهُ الی الله )  
آن را افاده میکند

﴿ اما ﴾ چنانکه غیر از مجتهدین از کتاب و سنت استنباط  
تواند کرد غیر از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم کسی تمام  
احکام از کتاب الله استنباط نخواهد کرد

و این که در سوره یونس میفرماید ﴿ ان الحکم الا لله ﴾  
معموم علمای دین بآن اعتراف دارند

( زیرا ) مجتهدین حاکم نیستند بلکه مظهر حکم الله چنانکه  
میگویند قیاس مظهر است نه مثبت

گفته اید چنانکه حالا کس نمیداند حکم الله درین اختلافات

کدام است

﴿ می گویم ﴾ در جایی که حکم مخصوص نباشد ما مکلف بدانستن حکم نفس الامری نیستیم

( زیرا ) دانستن مغیبات مخصوص به خداوند است و مع ذلك بر طبق فرمایش حضرت صلی الله علیه وسلم مجتهد و مقلدان او مأجورند ﴿ چون ﴾ مجتهد با اهل بیت اجتهاد تمام قدرت و طاقت خود صرف کرده دگر اصابه بدست او نیست

﴿ علاوه ﴾ دین اسلام مبنی بر سهولت و یسر است پس معقول است حکم الله متعدد و همه مجتهدی مصیب باشد و در حل چیزی بر کسی و حرمتش بر دیگری بأس و قدحی نیست

﴿ گفته اید ﴾ با این حال دگر نمیدانم که چه موردی برای اجتهاد یا قیاس یا استحسان یا استصلاح باقی می ماند

﴿ می گویم ﴾ اصلا قیاس و استحسان و غیره ناشی از اجتهاد هستند نه مقابل آن

( پس ) یا ترك اجتهاد یا ترك ما بعد آن باید کرد بعد از آن بیان می نمایم علایم دین در قیاس و استقراء و استصحاب و استصلاح و استحسان نهایت درجه عقل متین با نقل مبین مربوط کرده اند که اینها در استفاده احکام خیلی بکارند

﴿ قیاس ﴾ مثلاً شارع نمی از شرب خمر کرده و باقی مسکرات به قیاس بر خمر حرام

نمی از حکم قاضی در وقت خشمناکی کرده به قیاس آن حکم

در وقت فرح و حزن و جوع و عطش و سایر مشوشات قلب حرام است نهی از خوردن مال ایتام فرموده به قیاس آن سوزانیدن و بدست ظالم دادن و سایر انلافات آن هم حرام است

و هكذا ﴿ استقراء ﴾ خداوند متعال فرموده ﴿ ویسئلونك عن المحيض قل هو أذى فاعزلوا النساء فی المحيض ﴾ و هم برای اداء عبادات و انقضای عده و تیقن برائت رحم دانستن احوال و مقسدار حیض اوها لازم

( پس ) اگر استقراء و تتبع مفید نباشد معرفت اقل قدر حیض و اکثر و غایب آن و امکان شروع به حیض و سن یا س بجه دلیل ممکن خواهد بود

﴿ استصحاب ﴾ کسی مدتی مدیده غایب می شود با استصحاب حکم به حیات او میکنیم و مال و ثروتش تسلیم و رتبه نمی نائیم ﴿ صغیری ﴾ مجهول البلوغ با استصحاب ( صغر ) تمام عقود تصرفاتش را ألقای نمی نائیم با اینکه میز هم باشد

﴿ متطهری ﴾ در حدث شك پیدا میکنند با استصحاب حال سابق متطهرش میدانیم

﴿ مشروبی ﴾ که حاکمش معلوم نیست با استصحاب برائت اصله آن را حلال میدانیم

﴿ و كذلك ﴾ استصلاح و استحسان هر يك در جانی خود بگذارد ( پس ) انكار شما غیر ازینكه از جهل نشأت میکند كه ( المرء عدو لما جهل ) چیزی نه

صحیفه ۳۹ گفته اید چنانکه حالا ما نمیدانیم که حکم الله در گوشت سگ حل است یا حرمت . یا در نکاح صغیره حکم الله صحت است یا بطلان . یا نماز کسی که لمس نسوان کرده باشد صحیح است یا باطل . یا وطی مستأجره للزنا مباح است یا حرام

﴿ میگویم ﴾ اصلا موجب ندانستن شما اجتهاد مجتهدین نیست

مجتهد هم نباشند اشخاص غیر فقیه احکام دین اخذ نمیتوانند کرد

﴿ باری ﴾ حکم گوشت سگ و وطی مستأجره للزنا حرامی است

نکاح صغیره بشرائط خود صحیح . و لمس نسوان برای مقلدین

أبو حنیفه ناقض نیست و برای مقلدان باقی امامان ناقض بتفصیلی

که در محل خود بیان شده

گفته اید اگر مجتهدین حکم الله را می دانستند در آن

اختلاف نمیکردند

﴿ میگویم ﴾ منتهای اجتهاد ایشان هر چه بود در ظاهر شرع

حکم الله است که شارع اذن در اجتهاد داده

و ندانستن خصوص حکم نفس الامری اگر مسلم باشد م عیب

نیست

﴿ گفته اید ﴾ اتباع و اختلاف مستلزم کفر و ضلال است

﴿ میگویم ﴾ ضلالت کسی را سزد که جاهل و غافل باشد

و بدون مدرک نسبت ضلال به امامان و علمای دین بدهد در صورتیکه

اجتهاد ایشان موجب توسیع راه دین و سهولت اخذ احکام

است



صحیفه ۴۰ گفته اید مراد از اهل ذکر هم در آیه ﴿ فاعلموا  
 اهل الذکر ﴾ حفاظ قرآن و مطلقین بر آیات احکام میباشد که  
 ضایارای می توانند با آیات تطبیق کنند

﴿ می گویم ﴾ حفاظ اگر اهل فقه و اطلاع نباشند از رساله  
 که بآب آیات قرآنی پیدا شود معتبر تر نیستند

و اگر اهل اطلاع و فقه باشند چنانکه بالاخره مجبور به اقرار  
 شدند ان عین مطلب است که حل اشکالات و جواب اسئله کسانی  
 میتوانند بر معانی و تفاسیر آیات و احادیث مطلع باشند و اوها مجتهدین  
 هستند هر گاه اهل ذکر این درجه داشتند بیان ما انزل الله و استنباط  
 احکام برای مکلفین هم میتوانند کرد

﴿ گفته اید ﴾ اگر اجتهاد جائز بودی یا برای رفع نزاع اجتهاد  
 مفید بود دگر سؤال از اهل ذکر لازم نیست

﴿ می گویم ﴾ اگر اجتهاد جائز نمیبود سؤال کردن از اهل  
 ذکر تقع و نائده چندان نمیداشت که چنانکه سؤال عامیان برای  
 اخذ احکام مطلب است سؤال کردن از مجتهدین که در طبقات  
 ﴿ اهل ذکر ﴾ درجه اول اند برای تحقیق و ایضاح خفیات  
 و استنباط احکام غیر منصوصه مفید تر و مهم تر است

صحیفه ۴۱ گفته اید مقصود از مستنبطین در آیه ﴿ اعلموا  
 الذین یستنبطونه ﴾

محققین اراجیف و کاشفین اخبار و انتشارات است بدلیل اول آیه  
 که میفرماید ﴿ و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف ﴾

﴿ می گویم ﴾ در ردّ صحیفه ۲۶ بیان نمودم آن آیه در شان ضعاف مسلمین وارد بود نه منافقین

( و بهر حال ) چون استنباط صفت اولی الامر است با اینکه مورد زول امن و خوف از دشمن و امور دنیوی باشد بهمان قوه استنباط بمعونه مدرک و دلیل احکام دین را هم استخراج خواهند نمود

﴿ گفته اید ﴾ ( اختلاف امتی رحمة ) هم بفرض اینکه حدیث نبوی باشد محمول بر اختلاف در مکاسب و حرف

﴿ میگویم ﴾ اختلاف در مکاسب و حرف مخصوص به امت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیست تا اینکه فقط اختلاف ایشان در مکاسب رحمت باشد

( زیرا ) بشر علی العموم برای زندگانی خود کسب می کنند ﴿ علاوه ﴾ این عبارت در مقام اعتنا و تشریف برای امت ذکر شده ( پس ) اگر مقصود اختلاف در طرق استنباط و توسیع فروع دین نباشد شرافتی از آن پیدا خواهد شد و قدماء تفسیر حدیث را به اختلاف در مکاسب نکرده اند بلکه بعضی از ایشان تفسیر باختلاف همت در کسب علوم دینی که یکی در تفسیر و یکی در احادیث و یکی در اصول دین و یکی در فروع سعی کرده اند بعد از آنکه اختلاف امت مقید به طرق استنباط احکام بود آن حدیث شریف خیلی مقول و هیچکس مجال رد آن ندارد و با آیات و احادیث دیگر موافق و موجب آن نیست که هیچ قسمتی از آیات و احادیث

در مذهب امام مالک و باقی امامان حرام  
و جمع دف و نی در مذهب شافعی و ائمه باقیه غیر جائز و رقص  
و غنای مخشین در دین اسلام ممنوع  
( بهر حال ) هر کاری در ذات خود حلال باشد در مجلس  
اهل طاب و لعل مذموم و گرد کردن آرزوهای نفسانیه برای هیچ  
مؤمنی مقلد روا نبوده و نیست

( پس ) الواقی و هرزه کاری فسقه را بر فرمایش امامان  
مسلمین و مقتدایان دین چرا تمام خواهی کرد که ایشان از اقوال و افعال  
جهال بری هستند

( ناری ) اگر امروزه زیاد تر ازینکه گفته بگوئید مجال  
دارید که کسی نیست ملت و دین را غم خواری کند و الا شما  
و ارباب کتب مذاهب مجتهدین را در مجلسی جمع مینمود  
( پس ) اگر شما راست میگفتی ورقه آزادی میگرفتی و الا  
نشانه چنانست می داد که بهر جا بروید بر سرت بخوانند ( یمرف  
الجرمون بسیاعم فیؤخذ بالانواصي والاقدام )

صحیفه ۴۳ گفته اید اگر اجتهاد کاری خوب است چرا  
خلفای راشدین و ائمه اطهار و اصحاب ابرار و تابعین در مدت صد  
و بیست سال و کسری تقریباً که از رحلت گذشت احدی از ایشان  
اقدام باین منکر نکردند و کوچکترین کتابی درین موضوع  
تألیف ننمودند

( میگویم ) کتب طبقات اصحاب و تابعین شهادت می دهند

که دورهٔ اصحاب کرام و تابعین اعلام بر از اجتهاد و استنباط احکام  
بود ( من حفظ حجة علی من لم یحفظ )

وفقه و اجتهادات حضرت عمر و علی و ابن عباس و ابن عمر و ابی  
ابن کعب و زید بن ثابت و عیسیٰ بن مسعود و ابی الدرداء اظهار  
من الشمس هستند

و كذلك اجتهادات تابعین مخصوص فقهای سبعة مدینه چون  
روز روشن است

ثما که بر طبقات اعیان دین خیر دار نیستی چه عرض کنیم  
انصاف چنان بود تا کاربر را تحقیق نکنی از آن حرف نری  
و منشأ بر تألیف نکردن فروع اجتهادیه چند چیز بود  
( اول ) کتابت و اسباب کتابت در صدر اسلام در خاک  
حجاز متداول نبود

( دوم ) چون وجوه اصحاب در مقام اجتهاد بودند سایر  
ناس در احکام دین بر اجماع اوها اکتفا میکردند

( سوم ) اصحاب فرصت و یارای تألیف نداشتند  
( زیرا ) بعد از وفات حضرت صلی الله علیه و سلم دائماً در  
کشا کش حرب و فتوحات و دفاع آجانب بودند

( چارم ) در صدر اسلام میل خدا چنان بود که اهتمام آنان  
به حفظ باشد تا اینکه خواننده و نا خواننده در حفظ آیات و احادیث  
و اجتهادیات اصحاب جهد و شرکت کنند و الا اگر فقط مبالغات به  
تألیف و نوشتن میبود از انجائیکه مردمان دورهٔ اول کاتب نبودند



قسمي مهم از احكام دين از دست ميرفت  
 دگر منشأ تأليف نكردن اين نبوده كه نوشتن بد باشد و تاليف  
 فقه و احكام مذموم نمي داني حضرت علي كرم الله وجهه كه يكي بود  
 از كبار علماي اصحاب چون بشنيد يك نفر اعرابي كلمه از قرآن  
 غلط خواند فوراً براي دفاع از اغلاط و باقاي ديانت شروع به  
 تدوين قواعد عربيه كرد

و ( ابو أسود ) را بر زياد كردن بر آن مأمور فرمود  
 ( عجباً ) نوشتن قواعد دين باندازه لغت اهميت ندارد  
 و اينكه گفته ايد در مدت صد و بيست سال و كسري تقريباً  
 از رحلت يعني صد و مي سال و كسري تقريباً از هجرت حضرت  
 صلي الله عليه وسلم گذشته كه كوچك ترين كتابي درين موضوع  
 تاليف نمودند اين عم غير صحيح كه در مبدء دوره تا بعين عبيد  
 الملك بن عبد العزيز . و ربيع بن صبيح مشهور به ربيعة الرأي و سعد  
 ابن ابی عروب

چون ميدانستند توفيق براي حفظ متبذل شد شروع به  
 تدوين فقه فرمودند تا اينكه احكام دين باقي و محفوظ بماند  
 ( پس ) اجتهاد و استنباط احكام كاري خوب بودند كه قدماي  
 مسلمين از اصحاب و تابعين و تابع تابعين كردند  
 و تدوين كتب با اينكه اصحاب بوجوه سابقه پرداخت آن  
 نداشتند

( أما ) با ماندن اشخاص عديده از يشان تابعين بآن شروع

فرمودند و کس از بقایای اصحاب و جمهور تابعین نقره و دند این کار  
کار بد است بلکه روز بروز توسعه به ضبط معارف دادند

( پس ) تألیف و اجتهاد تابع تابعین متصل به تألیف و اجتهاد  
تابعین و تألیف و اجتهاد ایشان مصدق به تقریر و اجتهاد اصحاب  
سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیهم

( پس ) وظیفه مجتهدین در قرون مشهور لهم بالخیر بوده  
و اتباع سایر مسالین بسلف خودشان از قبیل اطاعه جاهلین و تبعیت  
غافلین نیست

که الله الحمد أمت مجتهدیه و علمای ایشان که متخرجین مدرسه  
سعادت ابدیه هستند با معرفت و بصیرت مشغول کاری خود بودند  
و خیلی متعلم و مهیا و در هر قرن آتش مبتدعان گمراه را کشته  
اند ( کما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله )

( گفته اید ) ( نحن لا تتبع ما وجدنا علیه آبائنا )

( می گویم ) ( ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه  
وهو في الآخرة من الخاسرين )

( گفته اید ) حق باید ظاهر شود اگر چه دیر ظاهر شود

( می گویم ) حق گم شده در مجلس اهل حق پیدا می شود

چنانکه حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده

( ان الله عند كل بدعة كيد بها الاسلام واهله وليا صالحا يذب عنه )

و يتكلم باملاماته فاغتنموا حضور تلك المجالس وتوكلوا على الله

وكنى بالله وكيلا

(گفته اید) یعنی اگر ما جمع بین الاختین را حرام بدانیم  
و لمس نسوان را ناقض وضوء بشماریم . و بگوئیم استنجاء از زنا  
حرام است . و احکام مصاهره در زنا جاری نیست . و طلاق قبل  
المیسس و القرض موجب متعه است نه نصف مهر المثل و هکذا سایر  
احکام را کلیه مطابق قرآن عمل کنیم هیچ گناهی نکرده ایم  
(میگویم) کسی نا بلد باشد چنان میدانند همین احکام  
بر این منوال که شما اعتبار کرده سخن شما است و باین ترتیب  
رأی مجتهدین را رد میکنی

آقا ائمه اربعه که مذهب شان مدون و معتبر است بر طبق آیات  
شریفه میفرمایند جمع بین الاختین در نکاح حرام . و استأجار از زنا حرام  
و بمجرد عقد زوجه مادر او حرام . و طلاق قبل المسیس و القرض  
موجب غیر متعه نیست

(بلی) متعه مطلقه قبل المس و القرض نزد فقهای سبعه مدینه  
مستحب است نه واجب

و میفرمایند (و متعوهن) امر ندبی است بقرینه (حقاً علی  
المحسنین) که وجوب مربوط به قید احسان نخواهد بود

(و امام مالك) اجتهادش موافق ایشان است

(و دیگر می دانم) آقا که بظاهر آیات معامله میکنند چه میفرماید

و لمس در آیه (اولا میسبم النساء) جمعی تفسیر بمباشره کرده

اند (و امام اعظم) هم اجتهادش موافق ایشان و بی دلیل سخن  
نکرده اند

( عجبا ) اگر لمس و مس فقط ملاقات بشرتین باشد مذهب  
آقا در آیه ( وَإِنْ طَلَقْتُمْوهنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ ) منقوض  
می شود

و در ثبوت وعدم احکام مصاهره در زنا معلوم است که نصی  
چنان وارد نشده تا مخالف را بخلاف نسبت بدهید  
دگر اگر مقصود آقا اخلال نیست با اقوال اشخاص غیر مدون  
المذهب و روایاتی ضعیفه چه کار دارد

صحیفه ۴۵ گفته اید پس ما اگر عمل با جهاد غائم ممکن  
است بر خلاف اراده خدا و منافی حکم الله عمل کرده باشیم درین  
صورت هالک و فی النار خواهیم بود  
( میگویم ) از جهاد کردن و اتباع جهاد عمل بمنافی حکم  
الله لازم نمی آید

چون شارع إذن در جهاد داده ( پس ) حکم الله متعدد  
باشد یا واحد و مجتهد مجتهد اصابه به آن بکنند یا نکنند مجتهد  
و مقلدانش مأجورند و هیچ کس هالک نخواهد بود که هالک آنست  
بر خلاف راه و امر حضرت صلی الله علیه و سلم سالک باشد

( باری ) عمل کردن بخلاف اراده خدا چه معنی دارد  
( عجبا ) از اصول دینت هم بی خبری که ( لا یجری فی ملکه  
إلا ما یشاء ) نشنیده حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده

( ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ) ( پس ) فرقه ناجیه  
بیروان قرآن عظیم اند اما چون قرآن امر به اتباع حضرت رسول



صلی الله علیه وسلم فرموده  
باید فرقه ناجیه هم پیرو حضرت او باشند و چون آنحضرت امر به  
اتباع علمای دین خود فرموده باید تابع حکم ایشان هم باشند  
( پس ) فرقه ناجیه تابعان خدا و رسول خدا و ائمه هدی  
هستند

( پس ) اشعار شما بر شما مقبول و بهتر از آنها اشعار حقیقت  
شمار حضرت مولانا علی است کرم الله وجهه  
ما الفضل إلا لأهل العلم انهم \* علی الهدی لمن استهدی ادلاء  
ووزن کل امرء ما کان یحسنة \* و الجاهلون لأهل العلم اعداء  
فقر بعلم ولا یجمل به ابدآ \* الناس موتی وأهل العلم احياء  
در آخری صحیفه ۴۵ و ۴۶ گفته اید اول گمی در اسلام  
منشأ این بدعت شد و باب اجتهاد و قیاس و استحسان را درین باز  
کرد ( ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی بود )

تا آخر عبارات پوچ و بیهوده که در آن جا صرف کرده  
\* میگویم \* به ادله قاطعه در رد صحیفه ۲۶ بیان نمودم که  
حضرت خیر البشر صلی الله علیه وسلم خودش اجتهاد فرموده و تقریر  
اجتهاد مجتهدین هم کرده و اصحاب کرام رضی الله عنهم هم مخصوص  
بعد از وفات سید کائنات صلی الله علیه وسلم اجتهاد بسیار کرده اند  
و کذاک تابعین رضی الله عنهم بسیار احکام دین استنباط کرده اند  
چنانکه سابقاً اسمای مجتهدین ذکر کردم با این خیال مجال  
انکار اجتهاد و نسبت فتح الباب آن بامام ابو حنیفه نمی ماند

وبارها قیاس در دوره اصحاب استعمال شده است و تخصیص عام و تقیید مطلق و عدول از حقیقت بجانب مجاز در هر لغت عربی یا غیر عربی امر حتمی و لابدی است  
 بلکه کسی نمیتواند در يك مجلس يكساعتی بكلمات حقیقت فقط تكلم كند

و خود تات در صحنه ۴۱ به تقیید مطلق مجبور شدید چه عرض كنم ( كه محافظه ندارید )

و با این همه اغلاط واضطرابات كه گفتید ورد شدند باید چه اعتباری برای جرح و تعدیل آقا بماند

بفرما کدام حدیث شریف علما اذعان بصحت آن داشته و امام ابو حنیفه بی مدرک آن را قبول نکرده

بلکه فرمایشت صحیح باشد ﴿ ان الكذب قید یصدق ﴾

﴿ باری ﴾ چطور معقول و مقبول است در صدر اسلام

و دوره تابعین در بین جمهور علما و مسلمین كه حرب و جهاد برای

نصرت دین طبیعت ایشان بود یكنفر بی ثروت و بی طائفه و بی لشكر

مانند ﴿ ابو حنیفه ﴾ بیچاره در گوشه مسجدی بنشیند مشغول

رد نصوص آیات و احادیث و انشای بدعت های قبیحه و تخریب دین

اسلام باشد و علناً مردمان را دعوت به قبول احكام باطله بكنند

و کسی مدافعه و مقاومه او نكنند و زیاد از آن مذهبش قبول نمایند

و كذلك قرن به قرن در حرمین شریفین و عراق و مصر

و هندوستان و ما وراء النهر مذهبش متداول و حكومت های با اهمیت

مانند عباسیه . و ساجوقیه . و خوارزمیه . و عثمانیه . آن را تابع و مطیع باشند

﴿ بلکه ﴾ مرد به انصاف تصدیق به شرافت و دیانت و اهمیت امامی چنان میکنند

و فرمایش حضرت امام جعفر رضی الله عنه نسبت بان امام همام جوابشرا در رد صحیفه ۱۷ عرض نمودم

﴿ باری ﴾ بر همه عاقلی واضح است که غایه ات از ابراز جسارت و سوء آداب نسبت به حضرت ابو حنیفه رضی الله عنه چیست

﴿ در صورتیکه ﴾ اگر بدقت ملاحظه شود این اسلوب نا مرغوب نسبت قدح و طعن به تمام طوائف اسلامیان است ﴿ قد بدت البغضاء من أفواههم وما تخفي صدورهم أكبر قد بینا لكم الآيات إن كنتم تعقلون ﴾

صحیفه ۴۷ از سفیان ثوری . و داود ظاهری . و امام مالک رضی الله عنهم چند عبارتی نقل کرده اید که به خیال موجب تنقید امام ابو حنیفه اند

﴿ می گویم ﴾ اصلاً چون سفیان ثوری . و امام مالک . و داود ظاهری رضی الله عنهم خودشان از علمای دین و کبار مجتهدین بوده اند معلوم است هر عبارتی از خصوص منع اجتهاد از ایشان نقل شود غلط است

ما که از افترا کردن بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم امین

بوده و نیستیم از افترا بر امامان دین چطور این خواهیم بود  
و بر فرض ثبوت آنها عبارت سفیان نوری کتابه از کثرت  
اطلاعات ابو حنیفه است یعنی میتواند تمام اصول احکام فروعیه اسلام  
حل کند

و عبارت امام مالک با ولید بن مسلم معنایش این است مادام ابو  
حنیفه در مملکت شما است آن مملکت بشما حاجت ندارد و بجای  
دیگر بروی خوب است

و داود بن علی بن خلف الاصفهانی خودش مجتهد و جم غفیر از  
مسلمین مقلد او بودند اند ﴿ قضاء ﴾ مذهبش متفرق و نحو گردید  
( پس ) چطور رد اجتهاد و قیاس میکند

﴿ بهر حال ﴾ مقصود شما که بطلان اجتهاد است حاصل  
نخواهد شد که با اینکه منکر ابو حنیفه بوده باشند منکر خودشان  
نبوده اند و ایشان ذاتا مجتهد بوده اند

و ابن عبدان علی الاطلاق قیاس را منع نکرده بلکه می گوید  
در وقت که حاجت به قیاس نباشد قیاس کردن بی فائده است  
و علی ابن سعید بن حزم اندلسی اساساً خودش مقلد و در اول  
مقلد شافعی بود بعد از آن از تقلید او انتقال به تقلید داود ظاهری  
کرد

( پس ) نوشتن او رساله در رد اجتهاد و قیاس معقول نیست  
﴿ مع ذلک ﴾ ابن حزم هر چند عالم با معرفت بود ﴿ اما ﴾  
چون مذمت مسلمین بسیار میکرد در میان عقلا سخنان او از درجه



اعتبار ساقط شد

حتی در ترجمه حال او گفته ﴿ شمشیر حجاج بن یوسف تقی و زبان ابن حزم برادر پدر و مادری هستند ﴾ غفر الله لنا ولهم ولسائر المسلمين احتیاج موجب بحث از ایشان شد و إلا حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده ﴿ اذ کروا موتیکم بالخیر ﴾ ﴿ باری ﴾ آن دو دلیل که از ایشان نقل کرده اید هر دو

غلط هستند

﴿ اما ﴾ دلیل اول که گفته اید اجتهاد مصون از خطاء نیست و عقل مانع از سلوک طریقی است که در آن وله و خطاء باشد ﴿ می گویم ﴾ مسلم نیست که اجتهاد مصون از خطا نیست شاید حکم الله متعدد باشد

﴿ سلمنا ﴾ که حکم الله یکی است شاید این مجتهد اصابه آن کرده باشد

﴿ سلمنا ﴾ اصابه نکرده است اما بفساد خصوص اجتهاد عموماً مردود و خطاء نخواهد بود

﴿ باری ﴾ وقتی عقل مانع از سلوک طریق چنان است که راه اسلام تر ممکن باشد و حال اینکه پس از نصوص که با احکام وافی نیستند راه دیگر غیر از اجتهاد نیست

﴿ بهر حال ﴾ با اینکه عقل مانع باشد اما نقل به اتباع و سلوک طریقی چنان اذن فرموده است و سلوک طریقی که شارع در آن اذن داده باشد مرا امر اجر و خیر است

﴿ واما دليل ثاني ﴾ كه گفته ايد نصوص مستوعب جميع حوادث است و احتياج باجتهاد و قياس نيست از اول غلط تر است ( زيرا ) با اينكه نصوص كليات احكام را شامل باشند لكن بطوري نيست كه تمام احكام بي زحمت از آنها اخذ بلكه محتاج بزحمت اجتهاد است و هر كس جزئي علمي داشته باشد اين مطلب را ميداند و گمان ندارم امثال ابن حزم مانند اين دليل عليل را استعمال كنند يقين اين هم از مفتريات شخصيه است كه ﴿ سخن قبالة اصل خود در گردن دارد ﴾

راجع به كشته شدن ( النفس الزكية ) و ابراهيم برادرش رضي الله عنهما

گويا آقا ميفرمايد ابو حنيفه خدعه هواي امامت را به كاه اوها انداخت تا بر امام خروج كنند و كشته شوند  
خيلي محل حيرت است فيلسوف خطير و مستشرق كبير اين جور از سياست سابقه و لاحقه بدانند  
آقا ظهور ائمه اطهار و ادعاي امامتي ايشان محتاج به القاءات هيچكس نبوده

( زيرا ) بعد از ايام اصحاب اكرام رضي الله عنهم عالم اسلامي معترف بودند باینكه افراد ائمه آل بيت استحقاق مسند خلافت دارند و زياد از ينكه قريشي بوده اند و هاشمي منبع فضائل و فوائد هم بوده اند و مردمان بر ايشان ازدحام ميكردند  
( پس ) بزبان حال يا مقال ادعاي خلافت ميكردند و امراء

وقت از خوف خراب شدن اداره و سیاست خودشان ائمه آل

یت را یا حبس یا تبعید یا قتل می کردند

دگر چه حاجت به القاء و اغواء کمی خواهد بود در صورتیکه

امثال ابو حنیفه رضي الله عنه اعیان مصلحین و انسان عیون هستند

صحیفه ۴۸ گفته اید ابو جعفر منصور بابی حنیفه نامه نوشت

که شنیده ام قیاس را مقدم بر نص میدارید

﴿ در خاتمه ﴾ جواب او می نویسید ( لیس بین الله و بین

خلقه قرابة )

﴿ میگویم ﴾ در تقدیم قیاس بر نص در حقیقت تقدیم نص

بر نص است

( زیرا ) آن قیاس که بر نص مقدم می شود مستند و دلیل

حکم مقیس علیه آن باید نص باشد

و اینکه در جواب خلیفه نوشته است ( لیس بین الله و بین

خلقه قرابة )

﴿ اولاً ﴾ این مطلب دلالت واضح بر کمال رشادت و غیرت

دینیّه او دارد که مبالغات به عتاب خلیفه ننکرده

﴿ ثانیاً ﴾ در بین خدا و عباد قرابتی نیست چه معنی دارد

ابو جعفر بی دلیل و مدرک استدلالات ائمه را رد و طرف دار نص

باشد اگر دلیل دارد ( فبها ) و الا معرفت و علم آزادند

و امثال ابو عباس طوسی در برابر امام ابو حنیفه چیزی نیستند که

میدان میدان جوهر و رشد اشخاص است نه ثروت و نفوذ لباس

و مسموم شدن ابو حنیفه اگر راست باشد منشأش عناد با اجتهاد نبوده و الا بعد از وفات او ابو یوسف . و محمد . و زفر که تلامذه ابو حنیفه بودند هم کشته میشدند

و امام مالک . و شافعی . و احمد بن حنبل رضي الله عنهم در ذات خود اهل فقه و اجتهاد و صاحب علم و مقدرت بوده اند و چند احادیث در شأن ایشان وارد و ان احادیث به اعلام نبوت محسوب هستند

( پس ) و فور علم اوها را سوق باجتهاد کرده نه غایه دیگر تمیذ نام این خرافات چیست که در اینجا نشر کرده اید ایمان که خود را با اهل علم حساب کرد باید از خرافات و لا یعنی احتراز کند

( علاوه ) چنان هم برده اید اگر سفسطه و اوها م اجتهاد این چار امام را قدح دهی  
دگر بی زحمت به مقصد خود که بطلان اجتهاد است می رسی  
در صورتیکه اگر اوها هم اهل اجتهاد نبوده باشند مجتهدین از قدماء بسیار می مانند

( گفته اید ) برای اینکه همه کس بداند که اجتهاد مجتهدین بمسخره و ماعبه شبیه تر است تا مذهب چند فقره از اختلافات آنها را ذیلا ذکر میکنم تا همه بدانند که ما تحریر این رساله بی حق نبوده ایم

( می گویم ) از این فقرات خلافیه که در صحیفه ۴۹ و صحیفه



و مسموم شدن ابو حنیفه اگر راست باشد منشأش عناد با اجتهاد نبوده و الا بعد از وفات او ابو یوسف . و محمد . و زفر که تلامذه ابو حنیفه بودند هم کشته میشدند

و امام مالک . و شافعی . و احمد بن حنبل رضي الله عنهم در ذات خود اهل فقه و اجتهاد و صاحب علم و مقدرت بوده اند و چند احادیث در شأن ایشان وارد و ان احادیث به اعلام نبوت محسوب هستند

( پس ) و فور علم اوها را سوق باجتهاد کرده نه غایه دیگر تمیذ ام این خرافات چیست که درینجا نشر کرده اید انسان که خود را با اهل علم حساب کرد باید از خرافات و لا یعنی احتراز کند

( علاوه ) چنان وهم برده اید اگر سفسطه و اوها ام اجتهاد این چار امام را قدح دهی دیگر بی زحمت به مقصد خود که بطلان اجتهاد است می رمی در صورتیکه اگر اوها هم اهل اجتهاده نبوده باشند مجتهدین از قدماء بسیار می مانند

( گفته اید ) برای اینکه همه کس بدانند که اجتهاد مجتهدین بمسخره و ماعبه شبیه تر است تا مذهب چند فقره از اختلافات آنها را ذیلا ذکر میکنم تا همه بدانند که ما تحریر این رساله بی حق نبوده ایم ( می گویم ) ازین فقرات خلافیه که در صحیفه ۴۹ و صحیفه

۵۰ نوشته اید چونت ملاحظه می شود ( شش ) فقره از آنها در قرآن شریف موجود و باقی در ظاهر آن مفقودند

لمس نسوان . صید بحر . فساد نکاح ام الزوجه بعد از عقد زوجه . جمع بین الاختین . طلاق قبل المسیس والقرض . نکاح زانیه . وازین فترات غیر از ماده اخیره همه را هر یک در جایی مخصوص درین کتاب بیان محل اتفاق و اختلاف آنها بادلّه تفصیل دادم که هر عاقلی ملاحظه آنها بکنند میدانند امامان مجتهدین به ادله معتبره و مقبوله در چیزهای احتمالیّه فرمایش کرده اند

و راجع بنکاح زانیه عرض می شود ( سبب ) نزول آن آیه این بود

وقتی اصحاب کرام بمدینه هجرت فرمودند خواستند از زنان باغیه نکاح کنند که موجب تمتع و امتناع ایشان از بغی خواهد بود از انجائیکه نکاح آنها موجب نقص شرف اصحاب میشد آیه ﴿ الزانی لا ینکح الا زانیه او مشرکه والزانیه لا ینکحها الا زان او مشرک و حرم ذلك علی المؤمنین ﴾ نازل شد

﴿ و جدّاً ﴾ ایشان را از نکاح باغیات منع فرمود ( فقط ) بعد از آن آیه شریفه به آیه ﴿ وانکحوا الایامی منکم ﴾ منسوخ شد چنانکه حضرت صلی الله علیه وسلم هم حدیثی را در آن موضوع فرموده

کما روی انه علیه الصلوٰة والسلام سئل عن ذلك فقال اوله سفاح و آخره نکاح و الحرام لا یحرم الحلال

( پس ) امام احمد رضي الله عنه که منصوصیت آیه مذکوره  
 ﴿ و همین ﴾ حدیث شریف نزد او ثابت نشده بر حرمت نکاح  
 زانیه باقی و سایر ائمه قول باباچه آن فرموده اند

و در سایر فقرات هر خلافتی که در آنها باشد مبنی بر ادله است  
 اگر امید باهدای آقا میداشتم کاملاً ادله طرفین را نقل می کردم  
 بعد از آن که سخن مبنی بر دلیل است و محل اختلاف غیر منصوص  
 دیگر هر چه بگوئید زائد است که راه دلیل عقلی و عقلی باز است  
 صحیفه ۵۰ گفته اید اگر حضرت رسول مراجعت میفرمود

که دین اسلام این طور مختل شده قطعاً همه را تقرین می کرد  
 ﴿ میگویم ﴾ در صورت مراجعه اول بلا اول خداوند متعال  
 بر نیات فاسده امثال شما آن حضرت را مطلع میگردانید که  
 ذاتاً خودت گمراه و میخوای ضعیفای مسلمین را هم با خود همراه  
 کنی

و با وضوح حق از جاده صواب منحرف و مطیع دستورات  
 ﴿ مبشرین اروپائی ﴾ شده اید که چون باد پنهان در عراق  
 و ایران . جولان و نفوذ و نفیس را در راه اغوای مسلمین و تفریق  
 وحدت و اتفاق ایشان صرف میکنند تا ازین زیاده تر که مسلمین  
 ضعیف و نحیف شده اند بالکل بجان بیابند آن وقت با رزوی خود  
 شان آب و خاک وطن اوها را مستعمره و مردان با وجدان اسلام را  
 غلام خود سازند

﴿ خلاصه ﴾ بذری که (فرانسه) در غرب اقصی و انگلیسیها

در هندوستان پاشیدند بتوسط امثال شما درین خاك پاك هم پياشند كه به منتوجات سابقه اكتفا نميكنند و براي بدست آوردن زمین حاصل خیز پيشوا ميخواهند كه بلديت تمام ندارند

درينصورت ان حضرت بصوت عالي امر بمسلمين ميگرمود ﴿ قَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ أَنَّهُمْ لَا إِيمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنبَهُونَ ﴾

﴿ واما ﴾ راجع به ائمه مجتهدين چيزي نمي فرمود (زيرا) معذرت بصرف مقدرت در استنباط احكام واذن و اجازه بر اجتهاد از حضرت سيد انام صلى الله عليه وسلم ميگردند و طبعاً ان معذرت قبول خواهد بود

صحيفه ۵۱ به آيات امام رازي . و ابني العلاءي معري استدلال كرده ايد

﴿ مي گوم ﴾ اصلا امام رازي عمر خود را در تحقيق استدلال مجتهدين صرف نموده

( پس ) هر چيزي كه فرموده باشد با ايشان نبوده بلكه با جاهلان در زي علماء رفته حرف زده

و ابني العلاء معري يكي بود از فيلسوفاني بد عقيدة كه بوصيت خودش پس از مردن كلمات فاسده بر سنگ مزارش نوشته اند

حقيقة مستند شما بايد امثال او باشد كه ﴿ گواه روباه دم ﴾ ﴿ و همراه و يراني بوم ﴾ بايد بود

اذا كان الغراب دليل قوم \* سيهديهم طريق الها السكينة  
صحيفة ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ — چند سؤالي از علماي دين كرده



اید بین جواب آنها ازین قرار است

ج ۱ — آیه ﴿ و نزلنا علیک الکتاب ﴾ نص مریج است  
درینکه در قرآن هر چیزی است به تفصیل یا به اجمال نه اینکه  
حکم هر چیزی واضحاً در آن باشد

ج ۲ — گوشت سگ . خرچنگ . سنگ پشت . سائر  
خبائث بریه . جمیع مسکرات . زوج بدون شاهد و ولی . جمع  
بین الاختین در یک عقد . وطی مستأجره للزنا بر تمام مذاهب ائمه  
اربعه مجتهدین حرام اند

ج ۳ — حکم الله در هر قضیه ظاهراً یکی است و در صورت  
تعدد تناقض هم پیدا نخواهد شد

ج ۴ — اجتماع النقیضین در یک قضیه ممتنع و بنا بر اجتهاد جمع  
النقیضین حاصل نیست که به قیود امتیاز دارند

ج ۵ — اختلافات مجتهدین متناقض نیستند و با تعدد و حکم همه  
مطابق حکم الله اند و در صورت وحدت حکم الله یکی از آنها مطابق  
و به دانستن آن مکلف نیستیم

ج ۶ — حکم الله صحیح و متبع است

ج ۷ — اختلاف در اصول دین حرام و در فروع دین جائز  
و تشمت مسلمان اگر از روی عناد است حرام و اگر از روی دلیل  
است بائمی ندارد

ج ۸ — شرکت با خدا در تشریع حرام است و مجتهدین اظهار  
حکم الله کرده اند نه تشریع آن

ج ۹ — تفسیر و تحریف آیات مطلقاً حرام است و امامان از آن بوی هستند

ج ۱۰ — آیات و احادیث متخالفه را ما امکان تأویل و تطبیق اگر تطبیق ممکن نشد حدیث صحیح را ناسخ قرآن شریف میدانیم که از حضرت مبین ذکر منزل است

ج ۱۱ — در وقت اختلاف آراء مجتهدین در آیتی باید حکم آن آیت منصوص نباشد درین صورت کسی که بمقام اجتهاد نرسیده باشد باید متبع رأي یکی از مجتهدین باشد که مجتهد در آراء خود شان دلیل از آیتی یا حدیثی دیگر دارند ﴿أما﴾ عای فقط تابع هوی است

ج ۱۲ — منکر اجتهاد را تکفیر نمیکنیم ( زیرا ) با اینکه ثبوت اجتهاد مجمع علیه فی الدین است ﴿أما﴾ به حد بداهت نرسیده ولیکن منکر را تفسیق و تضلیل خواهیم کرد

ج ۱۳ — گشتهای حروب در صدر اسلام همه مأجور بوده اند اتباع امام علی رضی الله عنه دو اجر و اتباع سائرین يك اجر دارند رضی الله عنهم اجمعین

ج ۱۴ — اجتهاد متقاتلین از يك طرف مصیب و از آخر خطاء است چنانکه بیان شد

ج ۱۵ — هر کس میخواهد دین اسلام قبول کند بهر فرقه از اهل سنت و جماعت داخل می شود مختار است که تمام ایشان از فرقه ناجیه اند

﴿ گفته اید ﴾ در خاتمه عرض می کنم اگر حضرت رسول  
مراجعت فرماید

﴿ میگویم ﴾ این جور عرائض صراحة و ضمنا مکرراند و در  
رد صحیفه ۵۰ جواب را مفصلا تقدیم نمودم

صحیفه ۵۵ گفته اید اگر اجتهاد جائز است الناجی واحد چیست  
و اگر الناجی واحد صحیح است اجتهاد دیگر چه موردی دارد

﴿ میگویم ﴾ معنای ( الناجی واحد ) این است فرقه ناجیه  
یک فرقه هستند و ایشان آنهاست که در اصول دین بر دأب و سیرت  
اصحاب حضرت صلی الله علیه و سلم هستند

دیگر اختلاف در فروع که رکن ايمان نیستند با استقامت  
بر سیرت اصحاب موجب عدم نجات نیست

بلکه در اجتهاد و اختلاف در فروع کثرت اتباع و اتحاد فرقه  
ناجیه حاصل خواهد شد

﴿ گفته اید ﴾ پس از نشر این رساله مسموع شد که  
بعضی از آقایان علما فرموده اند فلانی در بطلان کلیه ادیان عالم  
رساله نوشته تا آخر

﴿ میگویم ﴾ حضرات علمایان محترمین بی التفاتی فرموده اند  
که ابطال ادیان را بشما نسبت داده اند که به سفسطه و خرافات  
نه باطل حق و نه حق باطل میشود

صحیفه ۵۶ گفته اید پس ما هم اگر بانبايع قرآن و رسول  
بگوئیم که تمام ادیان و مذاهب دنیا هم باطل اند و فرقه ناجیه فقط

﴿ گفته اید ﴾ در حاقه عرض می کنیم اگر حضرت رسول  
مراجعت فرماید

﴿ میگویم ﴾ این جور عرائض مرا حقه وضعنا مکررند و در  
رد صحیفه ۵۰ جواب را مفصلاً تقدیم نمودم

صحیفه ۵۵ گفته اید اگر اجتهاد جائز است التاجی واحد چیست  
و اگر التاجی واحد صحیح است اجتهاد دیگر چه موردی دارد

﴿ میگویم ﴾ معنای ( التاجی واحد ) این است فرقه تاجیه  
یک فرقه هستند و ایشان اینهاست که در اصول دین بر دأب و سیرت  
اصحاب حضرت صلی الله علیه و سلم هستند

دیگر اختلاف در فروع که رکن ایمان نیستند با استقامت  
بر سیرت اصحاب موجب عدم نجات نیست

بلکه در اجتهاد و اختلاف در فروع کثرت اتباع و آحاد فرقه  
تاجیه حاصل خواهد شد

﴿ گفته اید ﴾ پس از نشر این رساله مسموع شد که  
بعضی از آقایان علما فرموده اند فلانی در بطلان کلیه ادیان عالم  
رساله نوشته تا آخر

﴿ میگویم ﴾ حضرات علمایان محترمین بی التفاتی فرموده اند  
که ابطال ادیان را بشما نسبت داده اند که به سفسطه و خرافات  
نه باطل حق و نه حق باطل میشود

صحیفه ۵۶ گفته اید پس ما هم اگر بانباع قرآن و رسول  
بگوئیم که تمام ادیان و مذاهب دنیا همه باطل اند و فرقه تاجیه فقط



یکی است خطائی نگفته ایم

﴿ میگویم ﴾ بلی بآمر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم  
فرقه ناجیه یکی است

﴿ اما ﴾ نه بر طبق زعم شما ﴿ زیرا ﴾ شما چنان ادعا دارید  
( فرقه ناجیه ) باید از آحادی ترکیب و ترتیب شود که سواد اعظم  
اسلامی را تضلیل و نسبت به گمراهی بدهند

واعتقاد داشته باشند که قرون اول اسلام که به نص حدیث  
آن حضرت صلی الله علیه وسلم خیر القرون هستند

شر القرون باشند باین دلیل که شما اجتهاد را اسباب گمراهی  
و از دین بیرون شدن قرار داده اید

در صورتیکه همین اجتهاد در قرن اصحاب و در قرن تابعین  
و اتباع تابعین بسیار متداول و بعد از آن سه قرن منقطع شد

﴿ و چون ﴾ آحاد فرقه ناجیه بزعم شما باید منکر اجماع  
و اجتهاد باشند باید منکر ﴿ کنیم خیر امت اخراجت للناس و كذلك  
جعلناکم امة وسطا لتسکونوا شهداء علی الناس ﴾

و منکر ﴿ لن تجتمع امة علی ضلالة ﴾ باشند بالاخره سرشان  
از خانه سیاه کفر برون بیاید

و کفار ناجی از نار نخواهند بود که تذکره ایشان ( ان  
الفجار لانی جحیم ) است

ولکن ما که اهل سنت و جماعت هستیم معتقدیم که ﴿ فرقه  
ناجیه ﴾ جماعتی هستند اقرار دارند که خداوند جل شأنه از عیوب

مزه و به کمال موصوف و انبیای معصومین را بمحض لطف بمت  
فرموده و به توسط ملک مقرب و حی بر ایشان فرستاده  
و در کائنات هر چه باشد باراده او است و روز جزاء عقاب  
و ثواب ابدی محقق

و هر چند عالم حادث و نفوس حادث هستند (اما) ابدی می  
باشند و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و سایر مرسلین علیهم  
السلام آیات خدا را تبلیغ کرده اند  
و اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و سلم همه عادل و امین  
و اهل قرن اصحاب و تابعین و تابع تابعین از اهل خیر القرون  
هستند

و ایمان مجتهدین مأجور و قاطبه امت از اجتماع بر ضلال  
معصوم و علما و اولیاء و صالحان امت دوستان خدا  
و علی العموم امت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم از بهترین امت  
جمع انبیاء

و در روز قیامت مقدم تر از همه فصل قضاء در بین همین امت  
می شود

و از سایر ائمه پیش تر به بهشت ابدی می روند و گویند  
﴿ لا إله إلا الله و محمد رسول الله ﴾ با تصدیق به معتقدات دینی  
از آتش بیرون و به بهشت داخل میشود  
و شفاعت کبری مخصوص به حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه  
و سلم است

وازار آن شفاعات امت سائر انبياء هم استفادہ می کنند  
﴿ وسبق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمراً حتى إذا جاءوها وفتحت  
ابوابها وقال لهم خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين ﴾  
﴿ وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الأرض ننبوء  
من الجنة حيث نشاء فنعم أجر العاملين ﴾  
﴿ وترى الملكة حافين من حول العرش يسبحون بحمد ربهم  
وقضى بينهم بالحق وقيل الحمد لله رب العالمين ﴾  
تم تسويد هذه الرسالة يوم السبت الثامن عشر من ذى الحجة  
الحرام في مدرسة بيارة المباركة المحروسة سنة ١٣٥٦ هجرية  
وأنا الداعي المحرر المدرس بالمدرسة المرقومة  
﴿ عبد الكريم ﴾



# جدول خطا و صواب شمشیر ماری

صحیفه	سطر	خطا	صواب	صحیفه	سطر	خطا	صواب
۲	۱۴	قرارده	قرارداده	۳۱	۱۸	نماز	نماز غاڑ صبح
۳	۱۲	اول	دوم	۳۲	۲۱	ابی	ابن
۴	۱	در	و در	۳۷	۱۶	در بعض	بعضی
۵	۱۸	براینکه	است اینکه	۳۹	۱	و کلیه و حوادث	کلیه
۶	۱۶	بعض	بعضی			( حوادث	
۸	۷	در مسائل	در مسائل	۳۹	۲۰	ندارند	ندارند
۱۰	۱۷	بنامید	بنامید	۴۰	۲۰	المهم	المحصل
۱۳	۱۵	و بهانه	و بهانه	۴۳	۱۱	در شانی	در شان
۱۴	۱۳	من کنند	مکنند	۴۴	۷	و برسانیدن	(و برسانیدن
۱۵	۲۱	عنه	أعنه	۴۹	۱۲	گفته	گفته اید
۱۸	۹	وز نادقه	وز نادقه را	۵۰	۹	عالم و شامل	عالم و شامل
۱۸	۱۱	فریضه	فریضه	۵۳	۴	من دانید	میدانید
۱۹	۱۵	انقطاع	انقطاع و حی	۵۶	۱۰	یا تحریف	یا تحریف
۲۱	۷	و فور	زیرا و فور	۵۶	۱۱	و یا تحریف	و یا تحریف
۲۱	۱۹	و حسنش	حسنش	۵۷	۱۵	و در اینجا	(و در اینجا
۲۳	۱۷	طبقه اول	طبقه دوم	۵۸	۲۰	در آیه تلاقی	(در آیه
۲۴	۲۱	بنا	بنام			( تلاقی	
۲۷	۱۹	با اینکه است	است با اینکه	۵۹	۱۷	آمانه	آمانه



صحیفه	سطر	خطأ	صواب	صحیفه	سطر	خطأ	صواب
۱۱۴	۱۲	بر حقیقت	بر حقیقت	۶۲	۲	احادیثی	احادیث
۱۱۴	۲۰	میدانند	میدانند	۶۳	۸	یاز یاد یرک	یاز یاد یرک (زیاد یرک)
۱۱۵	۹	فوله	فوله	۶۳	۲۱	وزائع	وزائع
۱۱۶	۴	حقیقت	حقیقت	۶۴	۱۸	بمذاکر	بمذاکر
۱۱۶	۱۳	آخری	آخری	۶۷	۱۸	مضی	مضی
۱۱۸	۱۱	مذکوره	مذکوره	۷۳	۱۸	گفته	گفته
۱۱۹	۱۷	با اینسکه	با اینسکه	۷۳	۲۱	حقیقی	حقیقی
۱۲۰	۹	اولی الامر	اولی الامر	۸۱	۳	استدال	استدال
۱۲۱	۲	اقتدیم	اقتدیم	۹۱	۱۰	میکنید	میکنید
۱۲۲	۱۷	جلین	جلین	۹۸	۱۰	تحریر	تحریر
۱۲۷	۱۶	میانیم	میانیم	۱۰۲	۹	بامرواحکام	بامرواحکام
۱۳۲	۳	ماهدیت	ماهدیت			(و حکام	
۱۴۵	۱۸	منمع	منمع	۱۰۶	۸	ایشان میشد	ایشان میشد
۱۴۸	۹	یعنی	یعنی			(نازل می شد	
۱۴۸	۱۲	یا اینسکه	یا اینسکه	۱۰۶	۱۳	بیرشش	بیرشش
۱۵۰	۶	چند	چند	۱۰۷	۱۴	فلما التقیا	فلما التقیا
۱۵۰	۱۵	سوی	سوی	۱۰۷	۱۸	تم	تم
۱۶۶	۷	مراد	مراد	۱۱۱	۲۰	شده لکن	شده لکن
۱۶۸	۱۴	الفاء	الفاء			(بوده لکن	
۱۷۱	۱۵	خواهد	خواهد	۱۱۴	۷	علماً	علماً

صواب	خطأ	سطر	صحيفة
عليهم اجمعين است	عليهم	٥	١٧٧
ان الله	ان الله	١٩	١٧٧
تنقيذ	تنقيذ	١٦	١٨٢
گفته اند	گفته	٢	١٨٤
ما در تحرير	ما تحرير	١٩	١٨٧
تعد حکم	تعد وحکم	١٣	١٩١
اما نفوس ابدی	اما ابدی	٥	١٩٥

## بیان

قد وقع الفراغ من طبع هذا الكتاب مع كمال الدقة  
في تصحيحه إلا أن هذه الأغلاط قد وقعت

بالرغم من العناية المبذولة ولها لا تخفى

على الملبب . في يوم السبت

٢٣ جمادى الثاني

سنة ١٣٥٧

هجریة

على مهاجرها آلاف الشاء والتعجب

